An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

UNITED JEWISH FUND

INTERNATIONAL JUDEA FOUNDATION

چشم انداز

CHASHM ANDAAZ

No. 130 January/February 2007

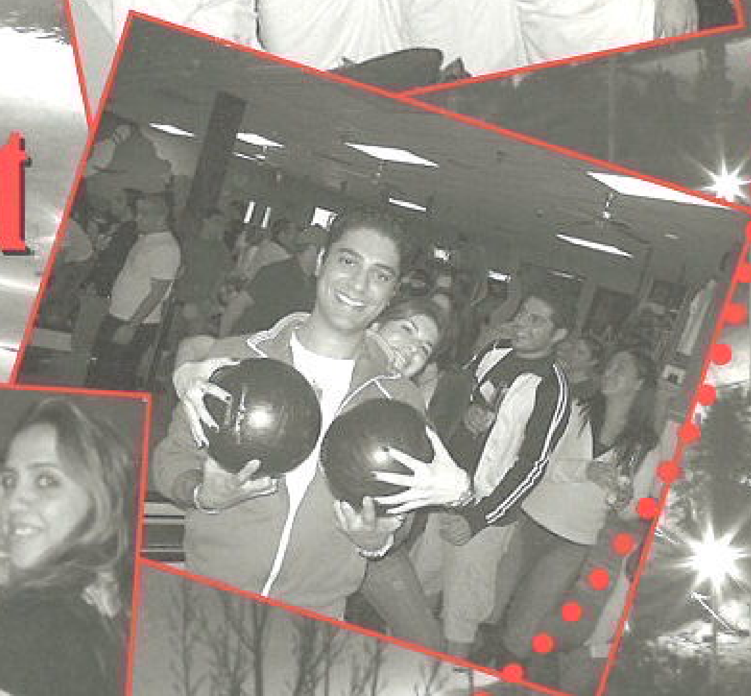
شماره ۱۳۰ بهمن / اسفند ۱۳۸۵ شواط / ادار ۵۷۶۷

# IRANIAN JEWISH CHRONICLE

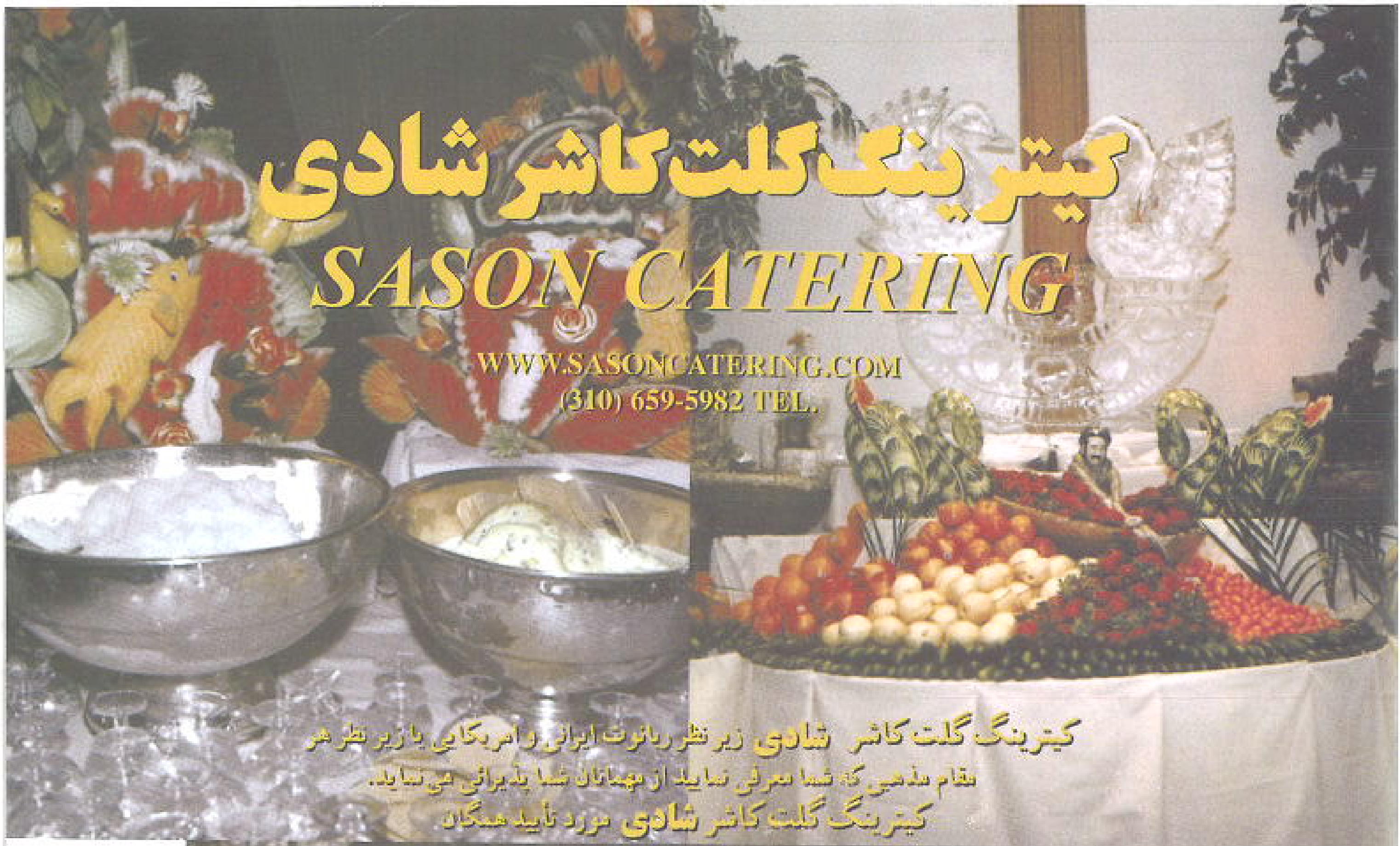
$3.00

## 2nd annual Big Bear ski retreat












SASON CATERING

8626

West Pico

Boulevard

Los Angeles,

California

90035

Fax

(310) 360-0138

## در این شماره می‌خوانید





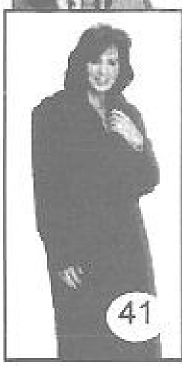



















**Published by: IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION**
**P.O. BOX 3074**
**BEVERLY HILLS CA 90212-9879**

سردبیر: داریوش فاخری
با همکاری: منیژه یمطوبیان - امنون نتصر - دان نسیمی - ایرج فرنوش - شهره حکمتی نوفر - مهندس مسعود ترمه‌چی - رزاکیائی - آلبرت دانش‌راد - پرویز نظریان - بهروز برنا.
مدیر داخلی: لیلی کاهن    روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا    تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت ۶۹۶۳-۶۶۶ (۳۱۰)
با همیاری: اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

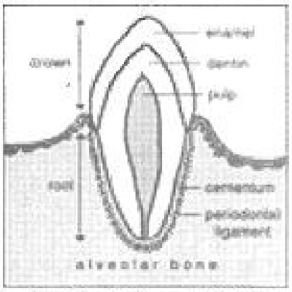
**شماره تلفن و فکس سازمان ارتص سیامک:**

**تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰) ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸) فکس: ۹۳۶۳-۳۴۲ (۸۱۸)**

**P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212**

# FARHAD BINA, D.D.S.

Cosmetic, Implant, General Dentistry - USC Graduate
Member of American Dental Association
Member of California Dental Association




Farhad Bina, D.D.S.

# دکتر فرهاد بینا

## دندانپزشکی زیبائی و عمومی

## با بیش از ۱۶ سال سابقه خدمت

FARHAD BINA, D.D.S.

* Teeth Whitening
* Veneers & Bonding
* Procelain Crowns & Inlays
* Perio Treatment
* Root Canal Treatment
* TMJ
* Implant With Speciality Group

* تغییر رنگ، زیبائی و ترمیم دندان ها
* با استفاده از پیشرفته ترین تکنیک های دندانپزشکی
* روکش های پرسلین
* درمان و بیماریهای لثه
* روت کانال و درمان ریشه های عفونی
* ناهنجاری فک و غدد ترشحی دهان
* کاشتن دندان با گروه متخصص

اغلب بیمه ها پذیرفته می شوند

برای افرادی که بیمه ندارند تسهیلاتی در نظر گرفته شده است

11600 Wilshire Blvd., #312, Los Angeles, CA 90025

**310-207-BINA**
**310-207-2462**
Fax: 310-575-5699

مطب در غرب لوس آنجلس
تقاطع ویلشر و فدرال
**310-207-2462**

# در خدمت دیگران بودن یا ایثارگری

## گزارشی دیگر از فعالیتهای کمیته خیریه (Chesed)

# سازمان ارتص - سیامک

نویسنده: منیژه یمطوبیان

رحمت رحیمیان را سالهاست که میشناسم، از ایران و از اوائل انقلاب در ایران. در مجامع و فعالیتهای اجتماعی با او و گروهی دیگر از دوستان آشنا شده و این آشنایی منجر به دوستی طولانی با آنها شد که تا کنون نیز ادامه دارد. چندی پیش در حین صحبت با او موضوع خانواده ای نیازمند به کمک پیش آمد و من متذکر شدم که کمیته خیریه (خسد Chesed) سازمان ارتص سیامک با این خانواده آشنایی کامل دارد و در حال کمک به آنهاست. چگونگی امر را جویا شد و من برایش شرح دادم که یکی از روزهایی را که من و خانم یوابیان مشغول نوشتن کوپنهای غذایی ماهیانه برای خانواده های نیازمند بودیم، دو خانم با حالی پریشان وارد شدند. آنها با حالتی شرمنده و گریان روبروی ما نشستند، بعد از دلداری و دلجویی از آنها، خانم اولی با صدایی خفه اظهار داشت که آنها به شدت احتیاج به کمک دارند و چاره ای دیگر به جز مراجعه به ما برایشان نبوده. ایشان توضیح دادند که خواهرشان که تنها بازمانده خانواده آنها در ایران بود و در ضمن بیمار هم هستند به آمریکا مهاجرت کرده اند. چندی بعد پدر و مادر آنها که سالها در کشور دیگری اقامت داشته اند برای دیدار این دو خواهر به آمریکا می‌آیند، ولی از شانس بد هر دو بیمار میشوند. پدر به بیماری آلزایمر (Alzimer) و مادر به بیماری قلبی به طوری که هیچ کدام قادر به برگشتن به کشور محل اقامتشان نمیشوند. بزرگترین مشکل برای آنها قانونی نبودن پدر و مادر در آمریکا بود که در نتیجه آنها نه تنها شامل هیچ کدام از مزایای قانونی و دولتی انیجا نمی شدند، بلکه خرج سرسام آور و درمان والدین کمر خانواده را شکسته بود.

در اینجا ما با خانواده ای سه نفره روبرو بودیم که هر سه بیمار بودند و هیچ گونه درآمدی نیز نداشتند. بعد از مشورتهای من و خانم یوابیان قرار شد که ماهیانه خرج مواد غذایی آنها از طریق سازمان با دادن کوپن تأمین شود، همچنین با مراجعه به دکترهای خیری مانند دکتر ابراهیمان، دکتر تابان و دکتر رام تا آنجایی که امکان دارد معالجه آنها را میسر ساختیم و از آنجایی که همیشه خانم شادی توماری از تورت حئیم و ژیلا فرزان از نصح ایسرائل در این موارد یار و همیار ما بوده اند دیگر احتیاجاتشان را تا حد امکان در نظر گرفته و یاری رساندند. ولی از آنجایی که روزگار همیشه به آرامی پیش نمیرود به علت تشدید بیماری پدر و مادر و خرج مسکن آنها میبایستی برنامه ای طولانی مدت برای آنها در نظر بگیریم. به همین دلیل بعد از مشاوره با خانم ها فرزان و توماری تصمیم گرفتیم که در یک جلسه فوق العاده برای این خانواده برنامه ریزی طولانی مدت کنیم. در همین زمان بود که رحمت رحیمیان با من تماس گرفت و اظهار داشت که انجمن کُردها نیز به این خانواده یاری میرسانده و بهتر است

که آنها نیز در این جلسه شرکت کنند.

با استقبال فراوان جلسه ای با تمام افراد و گروههای یاری رسان، همچنین رحمت که برای کمک به این خانواده فعالیت زیاد میکرد تشکیل شد. بعد از جلسه رحمت که برای نخستین بار به جلسات ما آمده بود به من زنگ زد و گفت من آنچنان تحت تأثیر آن جلسه و افراد حاضر در آن قرار گرفتم که میخواهم شرح آن را در مجله بنویسم. اینست شرح آنچه در آن جلسه گذشت از زبان رحمت رحیمیان:

جامعه یهودی ایرانی طی سالیان متمادی بر اساس دستورات دینی خود از جمله «همنوعت را مثل خودت بدار» و فرهنگ والای ایرانی که نشئت از پندها و اندرزهای مفاخران و شاعران ایرانی است از جمله:

**تو کز خدمت دیگران بی غمی**

**نشاید که نامت نهند آدمی**

توانسته است سازمانها و نهادهای مردمی را به وجود آورده و بدین وسیله در خدمت مردم باشد. خدمت به مردم به هر شکلی که باشد عشق می خواهد و عاشقان این راه هم کم نیستند. یک خانواده یهودی ایرانی که شاهد گرفتاری آنها بودیم نمونه بارزی از این خدمت و ایثارگری است برای خوانندگان محترم بازگو و شرح ماجرا خواهم داد.

این خانواده پدر آلزایمر دارد و مادر دچار بیماری قلبی خطرناکی بود و فرزندان این خانواده که در یک وضع مالی مناسبی نبودند مستأصل و ناراحت هم از غم مشکلات پدر و مادر و هم گرفتار که نمی توانستند از نظر رسیدگی درمانی که بیمه های دولتی نداشتند به بهترین وجهی به آنها برسند. لذا به سازمانهای مختلف مراجعه نمودند و خوشبختانه انجمنها و سازمانهای فعال جامعه به ندای آنها پاسخ دادند و در جهت هماهنگی کمکهای لازم تشکیل جلسه دادند و قرار بود چاره اساسی بیاندیشند و هر کدام مسئول یک مشکل این خانواده باشند. درست در جلسه ای که مشغول گفتگو و چاره اندیشی بودند خبر رسید که مادر خانواده فوت کرده من شاهد بودم این فرشتگان چاره کار را می دانستند و قلبهای تپنده آنها در جهت عشق به همنوع و کمک به این خانواده گرفتار چاره اندیشی نمود و کلیه مسایل و مشکلات که جهت یک خانواده متوفی وجود دارد اعم از زمین و هزینه های جانبی خاک سپاری و غیره را پیش بینی نموده یکی پس از دیگری مسئولیت آنها را قبول نموده و توانستند که دسته جمعی به صورت بسیار جالب و انسانی انجام داده و گرفتاریهای موجود را رفع نمایند.

جا دارد سازمانهایی که این مهم را بعهده گرفته بودند معرفی و مسئولان آنها را تشویق نموده و از مردم بخواهیم ضمن همکاری همه جانبه با این سازمانها از آنها بخواهیم این هماهنگی و یکدلی را ادامه داده و دیگر ارگانها و سازمانهای یهودی دیگر را در زیر یک سقف به این همکاری دعوت نمایم و مشکلات جامعه را با هماهنگی و همدلی به صورت مطلوب حل نماییم.

۱ - خانم ژیلا فرزان: از انجمن فرهنگی نصح ایسرائل.

۲ - خانم منیژه یوابیان و منیژه یمطوبیان: از انجمن ارتص سیامک و بنیاد نریا یمطوبیان.

۳ - خانم دکتر ژانت طوماری: از انجمن تورت حنیم.

۴ - دکتر سوفر الیاسی و دکتر سعید نجیبی: از انجمن کردهای مقیم کالیفرنیا.

**به امید روزی که مسئولان و دلسوزان جامعه یهودی در یک حرکت هماهنگ و دست در دست هم گروه های کوچک و بزرگ مراسم اعم از یهودی و غیر یهودی بدون در نظر گرفتن مذهب و رنگ پوست و غیره باز نموده و در جهت اعتلای جامعه بکوشند.**

November 29, 2006

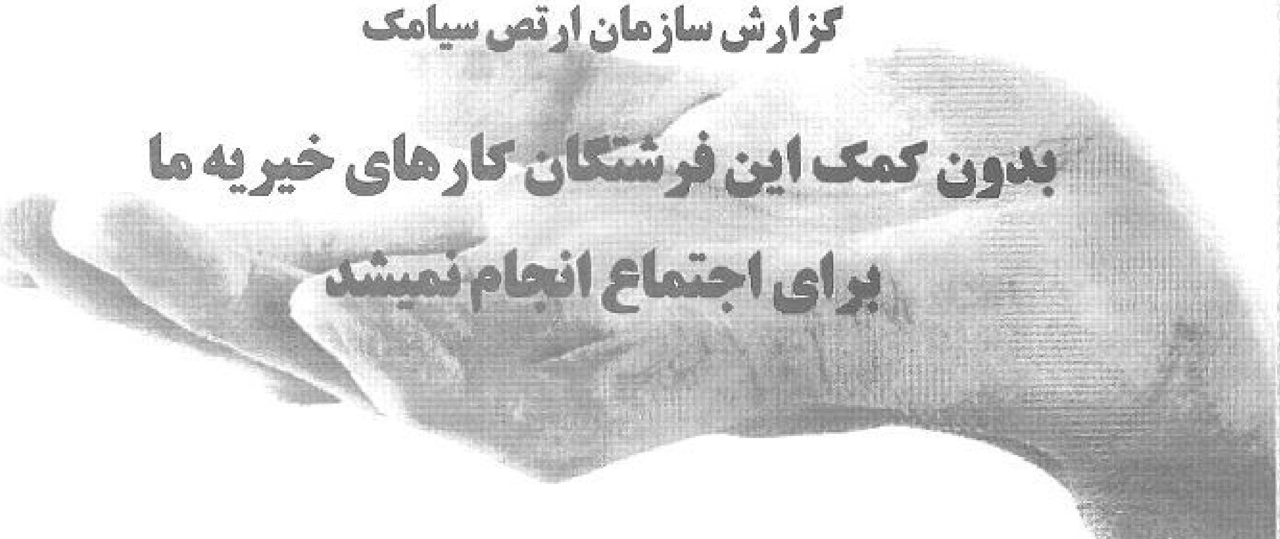
To Whom it May Concern,

My sons and I thank you from the bottom of our hearts for your generous gift. As a single parent not being able to make ends meet, I could never have imagined making a Bar Mitzvah. It is hard enough that both my boys have no father to help prepare for their Bar Mitzvah. You have made this happen for us. We are truly grateful for the mitzvah you have done. May Hashem grant you all with health, happiness and the strength to continue to do all that you do.

Fondly,

با تشکر بسیار زیاد از زحمات شما

تنظیم: لیلی کاهن



## گزارش سازمان ارتص سیامک

# بدون کمک این فرشتگان کارهای خیریه ما برای اجتماع انجام نمیشد

دکتر جهانگیر جانفزا - سحراب ساویز - الهی ساویز - ساندرا و مهران خرمی - سیمین و صیون دفتری - هوشنگ کهن - ژاکلین و منوچهر هوری - Bennet Joe Pakdaman - بهناز کهن - منیژه و حبیب پورنظریان - پوران و نصرت اله نهورای - رویا رستگار - سوسن و شکراله امانوئل - سهیلا و حق نظر متحده - دبورا فتوره چی - فرزاد سمیدیان - یوسف مهرابی - بهناز دماوندی - Carpet Manor - Fariborz David Satey, M.D. - فریبا فرامرزی دماوندی - شارونا امونا - الیاس باباجونی - فریدون ربیع زاده - دکتر سیروس باختری - ژانت نصیر - هوشنگ رهبان - گلدن سیتی - شان نعمانیم - دیوید لاوی - سامی خوشبین - دیوید کاشانی - منصور فرامرزی - کهن کبیر - Amouna, Inc. - بتی و رامین یوابیان - جک شادی - ژوزف نصیر - دلکش و بیژن جواهریان - مژگان و دیوید متحده - دکتر شهریار راد - آنژلا و سلیمان متحده - ژرژ هارونی - خانم قدسیه دقیقیان - داریوش ملایم - کامبیز دونل - Nakisa Fabrics - ژنیک حکیم زاده - فرزاد رهبر - دکتر لاهیجی - خانم اختر برلوا - خانم فریبا سلیمانی - سهیل الکس سلیمانی - فرخنده پرتوی سلیمانی.

**بخش اعظمی از این برنامه ها توسط کمکهای سخاوتمندانه بنیاد نریا یمطوبیان میسر گردیده است.**

**کمیته خصد:**

اعضای این کمیته کماکان سابق با شناسائی و مصاحبه با خانواده های نیازمند، کمکهای گوناگونی را به این خانواده ارائه میدهند. از آنجمله میتوان کوپنهای کمکهای خوراکی ماهیانه معادل با ۷۲۰۰ دلار در ماه نام برد. این خانواده ها میتوانند با استفاده از کوپنهای یاد شده از فروشگاههای ساینا کاشر مارکت، کیو مارکت، انسینو گلت مارکت و لیونیا مارکت مواد خوراکی مورد نیاز خود را خریداری کنند.

برای همیاری بیشتر به این کمیته، سازمان ارتص سیامک با همیاری نریا یمطوبیان کارتهای تبریک به مبالغ ۲۶، ۵۲ و ۱۲۶ دلار به چاپ رسانیده و علاقمندان میتوانند با خرید این کارتها، نه تنها هدیه ای ارزنده همچون میتصوای سیر کردن گرسنگان را به دوستان هدیه کرد، بلکه با



کمکهای خود این کمیته را نیز در این میتصوای بزرگ یاری داد. برای آگاهیهای بیشتر میتوان با دفتر سازمان و یا تلفنهای ۹۳۶۰-۳۴۲ (۸۱۸) و یا ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸) تماس بگیرید.

## حنوکا بازار:

حراج بزرگ سالیانه کمیته بانوان مجتمع فرهنگی ارتص سیامک طبق روال هر ساله در روز یکشنبه ۱۷ دسامبر از ساعت ۱۰ صبح تا ۳ بعد از ظهر برگزار گردید. فروشندگان در غرفه های مختلف کالا و سرویس های مختلف را به شرکت کنندگان ارائه دادند و از افرادی که با اهداء اجناس خود به سازمان و این امر خیر همیاری و همکاری داشتند متشکریم. شان نعمانیم - دیوید لاوی - فروشگاه گلدن سیتی - آقای اریه - آقای جورج حلیمی - آقای نوراله یزدی - آقای رازی - کمپانی ادنا - کمپانی صدف - آقای دخانیان - آقای فرامرزی - آقای جواهری - آقای بهروز گبای - آقای عسگری - آقای کهن کبیر - آقای حقیقت.

## برنامه اسکی:

مسافرت سه روزه اسکی برای جوانان از ۱۵ دسامبر تا ۱۷ دسامبر برگزار گردید. در این برنامه ۹۰ نفر از جوانان مجتمع شرکت کرده بودند که با استقبال زیاد آنان روبرو گردید.



## حنوکا پارتی (شباتون):

سازمان ارتص سیامک جشن با شکوه و زیبایی را در شب اول حنوکا ۱۵ دسامبر در سالن زیبا مجتمع برگزار کرد که با استقبال و Sold Out مواجه گردید. در این جشن با شکوه با شام و موزیک از مدعوین پذیرایی گردید.



## کلاس های کبالا:

کلاسهای آشنایی با نظرگاههای قابل درک کبالا توسط آقای نادر قیام هر چهارشنبه بعد از ظهر از ساعت ۷ تا ۹ بعدازظهر در سالن ارتص سیامک برگزار میشود. در این برنامه بیش از ۱۰۰ نفر از علاقمندان شرکت میکنند. برای اطلاعات بیشتر میتوانید با تلفنهای **۹۳۰۳ - ۳۴۲ (۸۱۸)** تماس حاصل نمایید. درآمد حاصله از این کلاسها به مصرف نیازهای خانواده های نیازمند و دیگر برنامه های عام المنفعه مجتمع خواهد رسید.

## سپاسگزاری:

از خانواده های زیر برای همیاری و هدیه قیدوش صبح شبات سپاسگزاریم و امیدواریم خانه هایشان همواره سراسر از شادی و سرور باشد. خانواده های خانم **شکیبا و فرهاد شایسته خو - آقای مهرداد کتیرائی - فرشاد فرهادیان - آقای شکراله ایمانوئل - خانم منیژه یمطوبیان.**

اگر در خانواده سیمخایی دارید و یا میخواهید یاد عزیزی را گرامی بدارید، میتوانید مهماندار قیدوش صبح شبات باشید. برای آگاهیهای بیشتر لطفاً با دفتر سازمان ارتص سیامک با تلفنهای

**۹۳۶۰-۳۴۲ (۸۱۸) و یا**

**۹۳۰۳ - ۳۴۲ (۸۱۸) تماس بگیرید.**

■ برگردان: ایرج فرنوش

Ira Farnoush

# جیمی کارتر

## ضد اسرائیل - دروغ گوئی

جیمی کارتر در سال ۱۹۷۹ زمانی که دانشجویان سفارت آمریکا را در تهران اشغال کرده و کارکنان آن را به مدت ۴۴۴ روز گروگان گرفتند، رئیس جمهور آمریکا بود. تلاش های وی برای نجات گروگانها در دوره زمامداریش به نتیجه نرسید. در عین حال یکی از کارهای برجسته او تشویق انور سادات رئیس جمهور فقید مصر سفر به اسرائیل و قبول موجودیت این کشور توسط مصر بود که منجر به عقد قرارداد صلح بین مصر و اسرائیل گردید. وی برای انتخاب مجدد برای دوره دوم از رانولد ریگان شکست و از صحنه سیاست خارج گردید. پس از ترک مقام رئیس جمهوری در طول ۲۶ سال گذشته وی یکی از طرفداران و پشتیبانان فلسطینیان در آمده و بارها در مجامع بین المللی به اسرائیل حمله و احساسات ضد اسرائیلی خود را بروز داد. اینک به انتشار کتاب جدید خود به نام "Palestine: Peace, Not Apartheid" ذات و طینت ضد اسرائیلی خود را به ثبوت رسانده.

درست زمانی که وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران با گردآوری گروهی از انکارگرایان هولوکاست در تهران مشغول همایش بین المللی «هولوکاست افسانه یا واقعیت» بودندتا به قول خودشان ساختگی بودن آمارها و ارقام اعلامی درباره کشته شدن یهودیان توسط نازیها را ثابت کنند، در این طرف دنیا جیمی کارتر رئیس جمهور پیشین همراه با گروه های چپ گرا که همیشه سعی داشته که سیاستهای دولت اسرائیل را تهدیدی برای صلح و امنیت جهانی جلوه دهند، تلاشهای خود را برای بزرگ نمایی خطرات سیاستهای اسرائیل افزایش دادند. در این راستا جیمی کارتر با انتشار کتاب جدید خود به نام "Palestine: Peace, Not Aparthide" و شرکت کردن در یک تور سرتاسری برای تبلیغ و فروش کتاب خود بی اعتبار بودن سیاست حقوق بشر خود را به ثبوت رساند. البته در چند سال اخیر دلایلی مبنی بر ضدیت او بر علیه اسرائیل و پشتیبانی شدید او از فلسطینیان و دفاع و موجه دادن عملیات تروریستی آنان بر علیه اسرائیل در رسانه ها انتشار یافته بود. ولی با انتشار این کتاب، حسن نیت و بی طرفی خود را به عنوان یک میانجی در مورد حل اختلافات بین اسرائیل و فلسطینیان زیر سئوال برده شده.

جیمی کارتر در کتاب خود نه تنها رژیم اسرائیل را به دلیل نقض نهادینه حقوق فلسطینیان در اسرائیل آپارتاید (جدایی طلب)

**معرفی میکند، بلکه یهودیان آمریکا را هم متهم به تهدید و ارعاب کردن بر علیه کسانی که احساسات ضد یهودی و یا ضد اسرائیلی دارند میکند.** وی از سیاستهای دولت اسرائیل **پیراهن عثمان ساخته** و آن را مسبب و ریشه **کلیه عملیات تروریستی** که توسط افراطیون و **تروریستهای اسلامی** در اروپا و آمریکا **صورت میگردند** میداند. به نظر میرسد که **جناب ایشان** سرشان را مانند کبک در برف **فرو برده و هیچ چیزی** از **عملیات تروریستی** گروه **های اسلامی** که بر علیه **کشورهای اسلامی** صورت **میگیرد** ندیده. معلوم نیست **که چرا ایشان فقط دلشان** به **حال مردم فلسطین** میسوزد. **مگر در سودان** و سایر **کشورهای آفریقایی** صدها هزار **نفر از مردم** بیگناه کشته **نمیشوند. چرا به آفریقا** فکر **نمیکند. چرا دلش** به حال آوارگان **دافور نمی سوزد.**

انتشار کتاب کارتر **موجی سیاسی** پدید آورده و عکس **العمل** نسبت به آن بسیار شدید بوده **و کسان** بسیاری مطالب آن را **نادرست و تحریف** آمیز قلمداد کرده اند. «**نسی پلوسی**» رئیس جدید مجلس **نمایندگان** انتشار **کتاب** را محکوم کرد و **گفت که نظرات** جیمی کارتر بازگو کننده **مرام حزب دمکرات** نمی باشد.

عده زیادی از نمایندگان مجلس و **سناتورها** از دو حزب دمکرات و **جمهوریخواه** انتشار کتاب را مورد انتقاد قرار **دادند دنیس راس** مشاور سابق بیل کلینتون در **امور خاور** میانه کتاب را مغرضانه توصیف **کرد و اظهار** داشت که کارتر نتوانسته دلایل **منطقی** برای اثبات نظریات خود ارائه دهد.

دکتر کنث استاین یکی از خبره ترین کارشناس امور خاورمیانه و یکی از مشاوران و دوستان نزدیک جیمی کارتر کلیه متون کتاب را زیر سئوال برده. وی که یکی از بنیان گذاران کتابخانه و موزه جیمی کارتر در شهر آتلانتا و در عین حال یکی از اعضاء هیئت مدیره آن میباشد، به عنوان اعتراض به نشر این کتاب، از این سمت کناره گیری کرد.

جیمی کارتر




برای توجیه و دفاع از کتاب خود در چند مصاحبه تلویزیونی در شبکه های مختلف شرکت کرد. وی در طی این مصاحبات اظهار داشته که او بارها از سرزمین های فلسطینیان بازدید کرده و به وضع آنان آشنایی دارد به نظر وی فلسطینیان قبلاً دارای سرزمین خود بوده که به تصرف اسرائیلیان در آمده که تدریجاً آن را به صورت مستعمره و قیمومیت خود در آورده اند. در نتیجه آزادی فلسطینیان محدود گشته، مردم مظلوم فلسطین از باغات و مزارع خود طرد شده، از اجتماع کردن و رفتن آنان به اماکن مقدسه جلوگیری شده و رفت و آمد آنها در جاده کنترل شده و مرتباً در ایستگاههای بازرسی مورد تفتیش قرار میگیرند.

کارتر وضعیت فلسطینیان را با وضعیت سیاهپوستان آفریقای جنوبی در زمانی آن کشور تحت رژیم سفید پوستان جدایی طلب اداره میشد مقایسه کرده. وی برای فلسطینیان مظلوم که باید با پدیده های نژاد پرستانه و بیگانه ستیزی یهودیان روبرو باشند اظهار همدردی میکند. چه دروغ بزرگی. شاید ایشان فکر کرده اند که دروغ هر چه بزرگتر باشد باورش آسان تر باشد.

کارتر در طی یکی از مصاحباتش با "Judy Woodruff" در شبکه PBS علناً اقرار کرد که تیتر کتاب را مخصوصاً طوری انتخاب کرده که باعث تحریک افکار عمومی مردم گردد. در ادامه مصاحبه "Judy Woodruff" از کارتر سئوال کرد که آیا او فکر نمیکند که در این صورت مردم متون کتاب را جدی نگیرند، کارتر جواب قانع کننده ارائه نداد.

در یک مصاحبه دیگر مصاحبه کننده از او می پرسد: «شما چگونه یک رژیم دمکراسی مثل رژیم اسرائیل را رژیمی آپارتاید و تبعیض گرا میدانید.»

وی در پاسخ میگوید که منظور او از آپارتاید فقط در مناطق اشغالی بوده و اعراب اسرائیل شامل مقررات آپارتاید نمیگردند. وی در ادامه مصاحبه اقرار میکند که اعراب اسرائیلی از آزادی و حقوق بشر کامل برخوردار بوده و سیستم حکومتی اسرائیل یک سیستم دمکراسی شفاف میباشد.

در اینجا برای روشن شدن افکار

خوانندگان و شاید هم برای روشن شدن ذهن آقای کارتر به چند نکته اشاره میگردد. وقتی که صدها میلیون مسلمان در سراسر جهان خواهان نابودی یهودیان میباشند،این تنها شعار توخالی نیست! این حقیقت محض است.

اما وقتی کارتر ادعا میکند که فلسطینیان دارای سرزمین خود بوده و یهودیان آن را تصرف کرده اند،این ادعایی پوچ و دروغ محض است زیرا که:

- یهودیان قرنها قبل از اعراب در فلسطین میزیسته اند.
- اعرابی که تا قبل از ۱۹۴۸ در این مناطق میزیسته، خود را سوری میخواندند.
- کلیه این نواحی متعلق به ترکیه عثمانی بوده و اعراب هیچ گونه کنترلی در امور اداره آن نداشته، ولی بعد از جنگ جهانی اول اداره و کنترل آن به دست فرانسویان و انگلیسها واگذار میشود و این دو کشور بودند که نقشه جدایی و مرزهای جغرافیایی کشورها نوپایه عراق، اردن، سوریه، لبنان و اسرائیل را طراحی و به اجراء در آوردند.

قبل از اعلام استقلال خیلی از سرزمینهایی که امروزه جزء محدوده اسرائیل محسوب میشود توسط یهودیان از اعراب قومی خریداری شده بود.

وقتی که اسرائیل در سال ۱۹۴۸ اعلام استقلال کرد فوراً مورد حمله کشورهای عربی همجوار خود واقع شد و در نتیجه اراضی بیشتری در اثر جنگ تحمیلی زیر کنترل خود در آمد.

در قسمتی دیگر از کتاب جیمی کارتر ایجاد ۲۰۰ دستگاه آبادی نشینهای یهودی را در سواحل غربی رود اردن دلیل سیاست جدایی طلبی اسرائیل قلمداد کرده. ولی او هیچ دلیلی که چرا ایجاد آبادیها یک پدیده آپارتاید میباشد ارائه نداده. این در حالی است که متجاوز از یک میلیون عرب در اسرائیل تابعیت اسرائیلی داشته و از کلیه مزایا و حقوق قانونی یک شهروند اسرائیل برخوردار هستند. درجه آزادی و برخورداری حقوق بشر که اعراب اسرائیلی از آن بهره مند هستند در تمام کشورهای عربی و مسلمان نمونه است. زیرا که آزادی هیچ شهروند در کشورهای عرب و مسلمان به درجه آزادی اعراب اسرائیلی نمی رسد این موضوع در مورد رسانه های گروهی اعراب اسرائیلی نیز صادق می باشد.

در قسمتی دیگر آقای کارتر احداث دیوارهای حائل حفاظتی را در قسمتی از سواحل غربی رود اردن را مظهر تجربه طلبی اسرائیلیان قلمداد کرده. البته شکی نیست که دیوارهای حائل حفاظتی زندگی را برای فلسطینیان دشوار ساخته و مشکلاتی برای آنان به وجود آورده، ولی احداث آنان ربطی به جدا سازی نژادی ندارد و صرفاً به خاطر جلوگیری از نفوذ تروریستها به داخل اسرائیل ایجاد شده. بله آقای کارتر، دیوارهای حائل برای جلوگیری از نفوذ خونخوارانی که شما مدافع آنان هستید و قصدشان کشتن یهودیان میباشد ساخته شده. این جنایتکاران کشتن یهودیان را ثواب دانسته و برای این کار حاضرند با عملیات آدم کشتی انتحاری هم خود را به کشتن دهند و هم دهها بیگناه دیگر را. اینان بر این باورند که با کشتن خود و یهودیان به درجه شهادت نائل گشته و در آن دنیا با حوریان بهشتی همدم میگردند و در این دنیا خانواده آنان از نظر مالی تأمین میگردند زیرا که مقامات دولتی به خانواده شهدا قول کمکهای مالی بسیار میدهند. آقای کارتر باید بداند که ۶۷ درصد فلسطینیان از عملیات ترور و ترورهای انتحاری بر علیه یهودیان پشتیبانی میکنند. از این جهت مرام سیاسی دولت انتخابی جدید فلسطینیان بر اساس این ایدئولوژی پایه گذاری شده «یهودیان را بکش».

به نظر تحلیل گران اقدام اخیر کارتر در مورد انتشار کتاب ضد اسرائیلی او ادامه همان تلاشی است که در دهه ۱۹۸۰ کشورهای عرب و مسلمان با همکاری رژیم شوروی و متحدانش در پیمان ورشو و با پشتیبانی بعضی از کشورهای غیر متعهد موفق شده بودند قطعنامه ای در سازمان ملل به تصویب برسانند و در آن کشور اسرائیل را یک کشور آپارتاید معرفی کند. هر چند این قطعنامه چند سال بعد توسط سازمان لغو گردید ولی به نظر میرسد که این بار جیمی کارتر و همفکران چپ گرای او دست به دست یهود ستیزان و انکار گرایان هولوکاست داده و سعی دارند که با چسبانیدن وصله آپارتاید به اسرائیل موقعیت این کشور را یک بار دیگر در مجامع بین المللی خدشه دار کرده و افکار عمومی جهانیان را بر علیه اش تحریک کنند.

شاید هم منظورها آقای کارتر این باشد که سعی دارد به پیروی از موضع آقای محمود احمدی نژاد، رئیس جمهور ایران که با سخنان یهود ستیزانه خود و نفی پدیده هولوکاست محبوبیتی در بین اقشار مسلمان جهان به دست آورده، محبوبیت خود را در جهان اسلام بالا برد. زیرا وی به خوبی میداند که هر کس که پرچم ضد یهودی علم کند مورد احترام جهان اسلام واقع میشود.

صرفنظر از اهداف او، وی باید بداند که در صورت ادامه سیاست های ضد اسرائیلی، و نادیده گرفتن عملیات تروریستی بر علیه یهودیان و توجیه دادن آن، و ادامه طرفداری های بی مورد از رژیم های چپ گرای آمریکای لاتین و سایر نقاط دنیا زیر لوای دفاع از حقوق بشر، وی بهتر است که دکان حقوق بشر ورشکسته اش را تخته کند.

نقل از روزنامه جروزلام پست
نوشته: آلن درشوویز
برگردان: شهره حکمتی نوفر



# آیا پرزیدنت کارتر از مرز خود تجاوز کرده؟

آیا گفته های اخیر رئیس جمهور اسبق آمریکا، آقای جیمی کارتر از مرز حقیقی تکذیب از اسرائیل گذشته و به مرز غیر حقیقی حمایت از یهودی ستیزی رسیده؟ در کتاب اخیر وی «فلسطین: صلح، نه تبعیض نژادی» "Palestine: Pease Not apartheid" آقای کارتر یکطرفه و عمداً یک حقیقت تاریخی را مورد سوآل قرار داده و سیاست اسرائیل را محکوم کرده، ولی به نظر من او هنوز به مرز یهودی ستیزی نرسیده است. کتاب او مالا مال از خطا بر علیه اسرائیل است و تاریخ نگاشته شده او، سراسر اشتباه است.

او اظهار میدارد که اسرائیل بدون دلیل به اردن حمله کرده در صورتی که تمام تاریخ نویسان معاصر بر این عقیده اند که این اردن بوده که به اسرائیل حمله کرده.

## نقد کتاب - کیفرخواست اسرائیل

اسرائیل تمام تلاش خود را کرد که اردن را از وارد شدن به جنگ در حمایت مصر و سوریه منصرف کند و تنها زمانی که ارتش اردن، یروشلایم را مورد محاصره قرار داد و به طرف مرکز شهر موشک پرتاب کرد، ارتش اسرائیل به اردن حمله ور شد. با این حمله اسرائیل ساحل غربی را که بیش از ۲۰ سال در تسخیر اردن بود بازپس گرفت و اسرائیل میخواست که این مناطق را در ازای صلح به اردن پس بدهد.

کارتر مکرراً در کتاب خود اسرائیل را برای رد لایحه ۲۴۲ سازمان ملل که در آن خواسته شده بود که اسرائیل تمام مناطق اشغالی را در ازای صلح و مرزهای حفاظت شده باز گرداند، مورد نکوهش قرار میدهد. ولی توجهی به حقیقت ماجرا ندارد که اگر چه اسرائیل با مفاد این لایحه موافقت کرد ولی تمام کشورهای عرب و فلسطین این لایحه را رد کردند. اعراب در اجلاسی که در شهر خارطوم داشتند مشهورترین «نه»های خود را اعلام کردند که عبارتند بودند از: «نه صلح، نه رسمیت، نه مذاکره» ولی مسلماً با خواندن کتاب تاریخ آقای کارتر این واقعیتها را نخواهید خواند.

کارتر حمله هوایی اسرائیل برای درهم نمودن راکتورهای اتمی عراق را محکوم کرده، بدون این که اشاره ای به تهدیدهای صدام حسین برای نابودی اسرائیل از طریق حمله اتمی بعد از دستیابی او به

پهناوری اتمی نماید و یا اینکه سازمان ملل گامی برای جلوگیری از دستیابی عراق به پهناوری اتمی نکرد بنماید.

کارتر که می پندارد اسرائیل کشوری پایبند مذهب نیست، ادعا میکند که اسرائیل اداره اماکن مذهبی مسیحیت و اسلام را در دست خود گرفته است. حقیقت اینست که اسرائیل به شدت مراقب است که امکان مذهبی هر مذهب و دسته ای از گزند خرابکاران افراطی در امان باشد، او فراموش کرده که بین سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ هنگامی که غرب رود اردن و یروشلایم شرقی در تسخیر کشور اردن بود، امکان مذهبی یهودیان یا نابود شدند و یا مورد بی احترامی قرار گرفتند و یهودیان نمیتوانستند در کنار دیوار ندبه به نیایش بیایستند. در ضمن کارتر به کلی استیلای خشونت بار مصر بر نوار غزه بین سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۶۷ را به کلّی فراموش کرده است.

کارتر اسرائیل را مسئول «خروج اجباری مسیحیان از سرزمین مقدس میداند» او نادیده می پندارد که خروج مسیحیان به خاطر اسلامی شدن منطقه در دست حماس و حزب الله و قتل رهبر مسیحیان لبنان به دست سوریه، باعث کوچ اجباری مسیحیان از فلسطین و لبنان شده.

در جریان گفتگوهای صلح که میان پرزیدنت کلینتون و اهود بارک نخست وزیر وقت اسرائیل در کمپ دیوید و در تابا بین سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ برگزار شد. کارتر اسرائیل را مسئول و یاسر عرفات را برای رد پیشنهاد اسرائیل برای باز پس دادن ۹۵ ٪ از ساحل غربی و تمامی نوار غزه را بیگناه میداند. کارتر تاریخ خیالی فلسطینیها را حقیقت میانگارد و تمام شواهد تاریخی و عینی و گفته های پرزیدنت کلینتون، دنیس راس و سخنان شاهزاده عربستان سعودی، پرنس بندار که تصمیم عرفات در رد پیشنهاد اهود باراک را «جنایت بر علیه مردم فلسطین و دروغ بزرگ عرفات» خواند را همگی رد میکند. آقای کارتر ادعاهای عرفات را حقیقت میپندارد و گفته های پرزیدنت کلینتون را بی پایه و اساس میداند که این خود نشانگر باورهای بیهوده پرزیدنت کارتر است.

کارتر در کتاب خود از نقشه های پیشنهادی که در کتاب دنیس راس به نام «صلح گمشده» قبلاً به چاپ رسیده بدون ذکر ماخذ استفاده کرده. او از این هم گام را فراتر گذارده و یکی از نقشه ها

> کارتر بر خلاف حقیقت، به شدت معتقد است که یهودیان کنترل تمام رسانه های گروهی، دانشگاهها و سیاست کشور آمریکا را در دست دارند.

را دوباره نامگذاری کرده و از آن به نام «برداشت اسرائیل» در مذاکرات صلح دسامبر ۲۰۰۰ کلینتون نام برده است. نقشه نام برده شده در حقیقت نقشه پیشنهادی آمریکا بوده که توسط دنیس راس ترسیم شده و تمام شرکت کنندگان در مذاکرات صلح دسامبر ۲۰۰۰ از آن آگاه بوده اند و این نقشه مورد قبول اسرائیل نیز قرار گرفته و یاسر عرفات آن را رد کرده.

اینها تمام برداشتهای تأسف بار، غلط و یک جانبه شخصیتی همچون رئیس جمهور اسبق آمریکاست که مشکلی برای دسترسی به واقعیتهای تاریخی نداشته. با وجودی که بسیاری از این اشتباهات را میتوان درکتاب یافت، هنوز نمیتوان کارتر را یهود ستیز خواند.

از تاریخ انتشار کتاب تا کنون، کارتر به دعوت رسانه های گروهی به برنامه های گوناگون دعوت شده و در مورد کتابش به کرات سخن گفته و به مصاحبه نشسته است. بر خلاف نویسندگان که در مورد نوشته های کتابشان به گفتگو می نشینند، کارتر در این مصاحبه ها خود را به سرحد خصومت رسانده، من بازگو کننده آنچه اتفاق افتاده هستم و تصمیم نهایی را در اختیار خوانندگان میگذارم.

اولاً، کارتر بر خلاف حقیقت، به شدت معتقد است که یهودیان کنترل تمام رسانه های گروهی، دانشگاهها و سیاست کشور آمریکا را در دست دارند. در مصاحبه پشت مصاحبه او به کرات قصداً یا به غلط ادعا کرده است که نابسامانی مردم فلسطین در ساحل غربی موضوعی است که در رسانه های گروهی آمریکا از آن نه تنها سخنی گفته نمیشود، بلکه مردم آمریکا از بلاهایی که اسرائیل بر سر فلسطینیان می‌آورد نیز آگاهی ندارند.

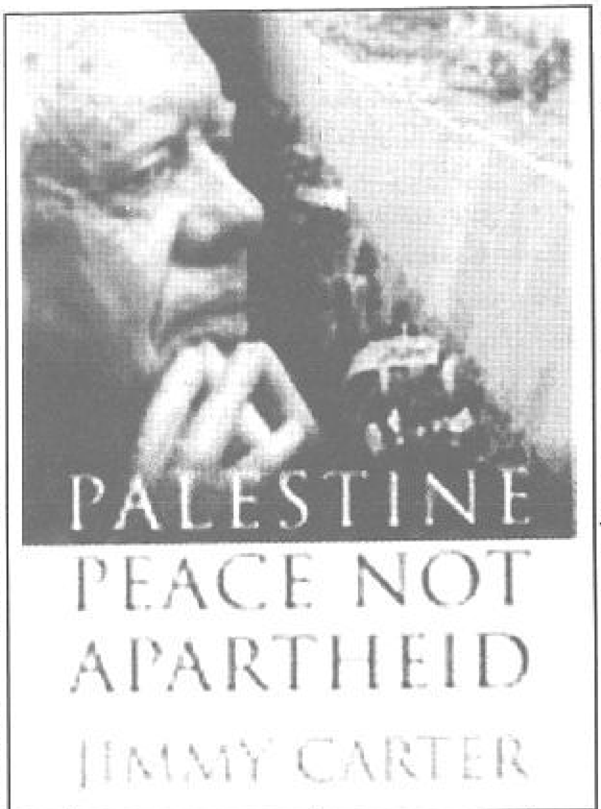
البته تمام این ادعاها پوچ میباشند. حقوق شهروندان فلسطین، بزرگترین موضوع بحث در میان دانشگاههای آمریکا است. بیشتر از جنایات رواندا، دارفور، یوگسلاوی سابق، تبت، چچنیا و سایر نقاطی که درخشونتهای قومی و نسل کشی بیداد میکند. اخبار ساحل غربی و نوار غزه جزو خبرهای روزانه نشریات کشورند. حقیقت در این است که فلسطینیان بیشتر از هر قوم و کشور تحت اشغال و یا مورد آزار قرار گرفته ای نشریات و رادیو و تلویزیونها را اشباح کرده اند.

فقط یک جمله میتواند جوابی برای تبلیغ به وقفه کارتر بر این ادعای پوچ باشد. کارتر سعی دارد خود را جزئی از گروهی بخواند که همواره در طول تاریخ رسانه های

گروهی را تحت اختیار یهودیان قلمداد کرده اند. در جواب این سوآل که به نظر شما چرا رسانه های گروهی اهمیتی به خشونتهای اسرائیل علیه فلسطینی ها نمیدهند؟ با پوزخند جواب داد: «نمیدانم»، ولی ادامه داد که او «شخصاً شاهد بوده که در هیچ کدام از برنامه ها با جلوگیری مسئولان برنامه ها نمیشود توازنی در گفتگوها داشت». بنابراین به گفته ایشان کسی و یا گروهی مانع صحبت آزادانه در رسانه های گروهی میشوند. کارتر در برنامه تلویزیونی Meet the Press «تبلیغات یهودی» را جزئی از این مشکل دانست، کارتر هرگز در جواب این سوآل که دقیقاً «تبلیغات یهودی» چیست و آیا آن جزئی از «تبلیغات اسرائیل» است، پاسخی نداد.

در یکی از نوشته های اخیرش، کارتر پا را از این هم فراتر گذارده و اظهار داشته: «در اکثر رسانه های گروهی، نقد کتاب توسط نمایندگان سازمانهای یهودی نوشته میشود»، بار دیگر هجویات!! ایشان در مورد کدام منتقد کتاب صحبت میکنند؟ مسلماً راجع به نقد من که جزو اولین نقد کتاب ایشان بود که در روزنامه ها به چاپ رسید و توسط بسیاری از مصاحبگران به عنوان اساس مخالفت با این کتاب بوده، صحبت نمیکنند. من «نماینده یک سازمان یهودی» نیستم. من یکی از حمایتگران و تحسین گران قدیم جیمی کارتر هستم که فقط از طرف خود سخن میگویم.

مسلماً ایشان راجع به دیگر منتقدان کتاب نیز صحبت نمیکنند، کسانی چون «مایکل کینزلی در روزنامه اسلیت که کتاب او را «احمقانه، نادرست و ضد تاریخی خوانده اند و یا جفری گلدبرگ از روزنامه واشنگتن پست، نماینده هیچ سازمان یهودی نیستند. مگر در دیده کوتاه بین کارتر. با وجود اثبات خلاف گفته های کارتر، او همچنان در میان مصاحبه های تلویزیونی از گفتن تمام این ادعاهای پوچ دست بر نمیدارد.




این بار آقای کارتر گله مند است که یهودیان کنترل دنیا را نیز در دست دارند: منظور ایشان رئیس دانشگاه برندایس است که گفته بود کارتر تنها وقتی میتواند در این دانشگاه سخنرانی کند که از طرف یکی از استادان و یا گروههای دانشجویی از او دعوت رسمی بعمل آید. دعوت رسمی از آقای کارتر بعمل آمد. رئیس دانشگاه از کارتر خواست تا در صورت تمایل بعد از معرفی کتاب با عده ای از اساتید دانشگاه به بحث و گفتگو د رمورد کتابش بنشیند، که با مخالفت کارتر مواجه شد. کارتر اعلام داشت تنها در صورتی در دانشگاه سخن خواهد گفت که تنها خودش صحبت کند و هیچ کس دیگری به مخالفت با گفته های او برنخیزد. چرا کارتر از افشای حقیقت گریزان است؟ آن هم در اجتماع دانشجویی و آزادی بیانی که در دانشگاهها وجود دارد و در دانشگاهی که اکثر دانشجویانش را جوانان یهودی تشکیل میدهند؟

قدم بعدی کارتر وارد شدن به سیاست خاورمیانه است که این بار نیز حرفهایی دور از حقیقت میزند: به طور مثال: «برای نمایندگان کنگره آمریکا حمایت از تساوی میان اسرائیل و فلسطین و یا گوشزد به اسرائیل که حقوق مدنی فلسطینیان را زیر پا نگذارد و یا تن زیر فشار مجامع بین المللی بگذارد. یک خودکشی سیاسی محسوب می شود. تعداد بسیار کمی از نمایندگان کنگره به شهرهای فلسطینی چون رماله، نابلس، حبرون، غزه و یا حتی بیت لحم سفر کرده اند و یا با فلسطینیان منطقه گفتگو نموده اند.

بی گمان تمام این گفته ها بی اساس است. بسیاری از سیاستمداران آمریکایی به شهرهای فلسطینی سفر کرده اند. من خود شخصاً شاهد آن بوده ام و با بسیاری در مورد سفرشان به گفتگو نشسته ام. پس چرا کارتر اینگونه حقیقت را پنهان میکند و نقش یهودیان را در سیاست آمریکا این چنین پست می نمایاند؟

با اینگونه گفته ها از قبیل «یهودیان کنترل رسانه های گروهی، سیاست و دانشگاهها را در دست دارند» کارتر میکوشد که یهودی ستیزی در دنیا را قانونی و منطقی جلوه دهد. او از این هم پا را فراتر میگذارد. او سعی میکند که اشغال مناطق فلسطین در دست اسرائیل را شیطانی جلوه دهد و گناه نگون بختی فلسطینیان را فقط بر گردن اسرائیل بگذارد. گاهی آنقدر در این کار اصرار میورزد که در نهایت یهودی ستیزی کشور اسرائیل را بزرگترین نقض کننده حقوق بشر در دنیا می شمارد.

وقتی از او پرسیده شد که آیا اعمال اسرائیل با فلسطینیان از اتفاقاتی که در دیگر نقاط دنیا چون «رواندا»اتفاق افتاده بدتر است ایشان جواب مثبت داده. مقایسه واقعاً احمقانه است. سربازان «هوتو» بیش از ۸۰۰

هزار شهروند «توتسی» را قتل عام کردند و به زنان و دخترانشان تجاوز نموده و آنها را به مسلسل بستند تا کشور را از وجود آنان پاک کنند. در مقایسه با همان زمان این ماجرا تعداد فلسطینیانی که به دست سربازان اسرائیل کشته شده اند از ۱۰۰ نفر تجاوز نکرده است و تمام آنان یا چریکهای شبهه نظامی بوده اند و یا سپر بلاهای انسانی و یا غیر نظامیانی که در اطراف چریکها بوده اند.

از آن گذشته «توتسی ها» هرگز این شانس را نداشتند که از خود در برابر قتل عام دفاع کنند. برعکس این فلسطینی ها هستند که مرتب و بدون در نظر گرفتن عواقب آن به شهروندان اسرائیلی حمله میکنند و بی هیچ وجه حاضر به نشستن پای میز صلح نیستند. چه د رکمیسیون "Peel"، چه سازمان ملل و یا طرح صلح سال ۲۰۰۰ کمپ دیوید.

حتی فکر اینکه «رواندا» و اسرائیل را در یک جمله گنجانید آزار دهنده است. و ایراد به دولت اسرائیل که مرتکب نقض حقوق بشر می شود ابلهانه است. از آن گذشته خاطره صدها هزار نفر که در «رواندا» قربانی، شکنجه و تجاوز، بریدن اعضای بدن و نسل کشی شده اند نیز پایمال خواهد شد.

به همین دلا یل شاخ و برگ دار بود که John Conyers یکی از نمایندگان کنگره و از بانیان کمیته نمایندگان سیاه پوست آمریکا از کارتر خواست که در استفاده از کلمه (تبعیض نژادی) "Apartheid" به عنوان تیتر کتاب تجدید نظر کند. به نظر او با استفاده از این کلمه د رمورد رابطه اسرائیل و فلسطینیان، اعمال وحشتناک تبعیض نژادی بر علیه سیاه پوستان پیش پا افتاده به نظر خواهد آمد. از آن گذشته به نظر "Conyers" اتهام اسرائیل به تبعیض نژادی کمکی به دست یابی به صلح نخواهد کرد و استفاده از این لغت به روی یهودیانی که خود قرنها تحت فشار بوده و قربانی رژیمهای افراطی بوده اند نه تنها بی اساس و غلط است بلکه نوعی بی احترامی به آنان است. و در ضمن باید گفت تا آنجا که من خبر دارم Conyers نماینده هیچ سازمان یهودی نیست).

باید گفت پس از سخنان تند چند هفته اول، آقای کارتر دیگر مدتیست از اسرائیل با مقایسه با «رواندا» و یا تبعیض نژادی سخنی به میان نیاورده است. او اظهار کرده که مایل نیست «به تاریخ عهد عتیق رواندا باز گردد.» باید گفت در حقیقت سمبل نسل کشی، تبعیض نژادی، پایمال کردن حقوق آنها و حقوق بشر در نیمه دوم قرن بیستم «رواندا» است و کشور آفریقای جنوبی قبل از سال ۱۹۹۰ و تبعیض نژادی همانا سمبلی یکسان است. آقای کارتر تنها زمانی که مصاحبه گر از او راجع به این وقایع سوآل میکند مجبور به جواب دادن میشود.

ایشان ادعا میکنند بر خلاف تیتر کتابشان هیچ گونه «تبعیض نژادی» در اسرائیل وجود ندارد و فقط در مناطق اشغالی این تبعیضات را می توان دید. ولی ادعای ایشان چیزی نیست که خواننده در کتاب می یابد و یا در وهله اول نظر اول نویسنده بوده که این چنین مهر نابرابری و بدخواهی را بر اسرائیل وارد کند. در مصاحبه اخیر کارتر با برنامه PBS رادیوی دوستی آمریکا. کارتر اظهار داشته «در بسیاری از موارد رفتار خصومت گرانه اسرائیل با فلسطینیها بدتر از رفتاریست که سیاهان آفریقای جنوبی در زمان تبعیض نژادی از دست سفید پوستان میکشیدند.

به هر حال اولین جملا تی که از دهان کارتر بیرون می‌آید، اغلب احساسات درونی و واقعی اوست و آن همانا محکوم کردن اسرائیل است که همانند نسل کشی در «رواندا» عمل میکند. او آنچنان غرق در نفرت از اسرائیل شده که با دانشجویان تندرویی که اسرائیل را کشور خاصم و نسل کشی می نامند و اسرائیل را شبیه آلمان نازی و آفریقای جنوبی میخوانند نیز همگام وهم زبان شده.

در کتاب من «پرونده ای برای صلح» ایراد به اسرائیل حتی ایراد نابجا و خصمانه نباید «یهودی ستیزی» خوانده شود.

من در این کتاب موارد مهمی را که میتوان از مرز خصومت به مرز یهودی ستیزی گام نهاد را مشروحاً نام برده ام که عبارتند از:

۱ - نظرات جاهلانه بر علیه اسرائیل که در حقیقت بر علیه یهودیان است.

۲ - نام خواندن اسرائیل به عنوان «بدترین» هنگامی که حقیقتی در میان نیست و عمل غیر قابل مقایسه است.

۳ - اسرائیل را مجزا کرد و بر علیه سیاستهای آن رأی دادن که کار دائمی اکثر کشورهاست یا انسانیت را از یهودیان خواستن به خاطر قربانی بودن آنان در طول تاریخ.

۴ - نام نهادن بر افرادی که همیشه پشتیبانان اسرائیل بوده اند و در تبلیغات یهودی ستیزه از آنها استفاده می شود چون: «یهودیان آمریکایی گستاخ که کنترل رسانه های گروهی و اقتصاد را در دست دارند».

۵ - فقط و فقط به یهودیان تهمت وابستگی به دو کشور را زدن.

۶ - اسرائیل را مقصد تمام مشکلات دنیا دانستن و شاخ و برگ دادن به این نظر که اسرائیل کنترل دنیا را در دست دارد.

۷ - ادعای پوچی که تکذیب از اسرائیل به هر صورتی باعث اعتراض نمایندگان یهودیان به «یهودی ستیزی» خواهد شد.

۸ - خواست اسرائیل برای دستیابی به صلح را بی اساس خواندن.

۹ - تهمت و افتراهای نابجا به اسرائیل و یهودیان.

من از تمام خوانندگان تقاضا دارم که تمام این گفته ها را بررسی کرده و خود تصمیم بگیرند که آیا کتاب اخیر آقای کارتر و گفته های او از مرز تکذیب از اسرائیل گذشته و به مرز یهودی ستیزی رسیده.

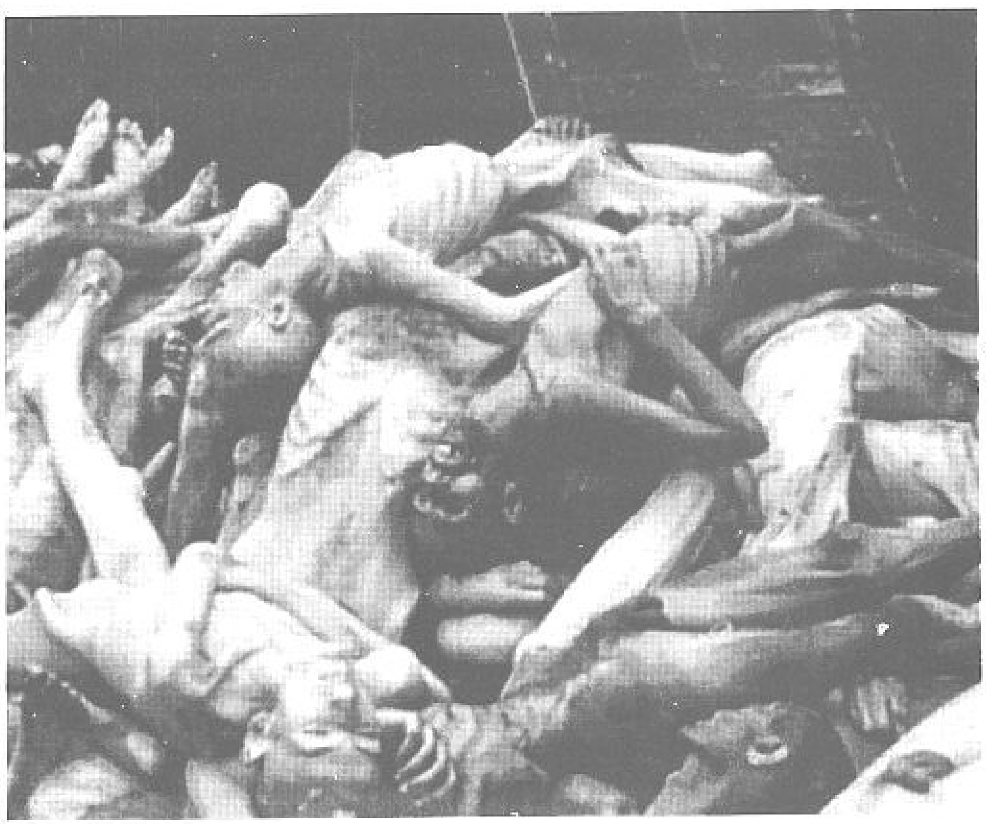
**توجه: برای اطلاعات بیشتر درباره شرلی گیزین**

*For more information about Shelley Gazin's work, visit http://www.shelleygazin.com or contact Jeanine Corey/FJC, a Foundation of Donor Advised Funds at (212) 714-0001*

# چرا آنها هالوکاست را نفی میکنند؟

**در دنیای اسلام، یهودیان نفرین شده هستند و**
**قتل و عام آنها توسط نازیها مورد توجه قرار نگرفته**

نوشته: عیان هیرسی علی
برگردان به فارسی: دان نسیمی - لوس آنجلس



یکی از روزهای سال ۱۹۹۴، زمانی که در EDE یکی از شهرک های کوچک هلند زندگی میکردم، خواهر ناتنی ام به دیدار من آمد.

ما هر دو از سومالیا به هلند مهاجرت نموده و هر دو تقاضای پناهندگی نموده بودیم که تقاضای من مورد موافقت مقامات مربوطه قرار گرفت ولی تقاضای خواهر ناتنی ام رد شد.

این واقعیت که من به دریافت پناهندگی نائل شده بودم این امکان را برای من به وجود آورد که بتوانم به تحصیلات خود ادامه دهم ولی خواهر ناتنی از این امتیاز محروم ماند.

برای اینکه بتوانم در دانشگاه مورد نظرم نام نویسی نمایم، می بایست در سه کورس تحصیلی مختلف، شرکت نمایم: کورس آموزش

زبان - کورس قانون مدنی و کورس تاریخ. در خلال آموختن تاریخ بود که برای اولین بار با مسئله هالوکاست آشنا شدم. در آن زمان من ۲۴ ساله بودم و ناخواهری ام ۲۱ ساله بود.

در آن روزها، روزنامه ها مملو از گزارشات درباره جنایات Rwandan و پاکسازی نژادی و قومی در یوگسلاوی اسبق بود. یکی از روزها که خواهر ناتنی ام به دیدن من آمده بود، مغز من از حادثه کشتار ۶ میلیون یهودی در آلمان - هلند - فرانسه و اروپای غربی دچار یکنوع سرگیجه شده بود و در کاسه سرم سنگینی میکرد.

اطلاع یافتم که مردان و زنان و کودکان را از یکدیگر جدا میکردند، بر روی سینه آنها ستاره ای نصب نموده و با قطار به اردوگاههای مرگ منتقل میکردند و این در حالی بود که این افراد به جز یهودی بودن، گناه دیگری نداشتند.

عکسهایی را دیدم از اسکلت های مردان - زنان و کودکانی که بر روی هم انباشته شده بودند و مطالبی را مرور کردم از زبان آنهایی که از این اردوگاههای مرگ نجات یافته و وضع اسفناک و غیر انسانی این افراد زبون و بی پناه را به تحریر کشیده بودند.

با ورود ناخواهری ام مراتب را با او در میان گذاشتم و تصاویری را که در کتاب تاریخ به چاپ رسیده بود به او نشان دادم. عکس العملی که او از خود نشان داد به مراتب وحشتناک تر از آن چیزی بود که کتاب تاریخ د رمن اثر گذاشته بود.

ناگهان خواهر ناتنی من با صدایی که بیشتر به فریادی شبیه بود با قاطعیت گفت:

- این دروغ محض است. این یهودیان با تزویر و ریا مردم را چشم بندی میکنند. آنها نه کشته شدند و نه به اطاقهای گاز فرستاده شدند ولی از الله میخواهم که همه یهودیان را از صفحه گیتی محو کند.

او حرفهای تازه ای بر زبان نیاورد و من به عنوان کودک خردسالی که در عربستان سعودی پرورش یافته به خاطر دارم که آموزگاران - مادر و همسایگان به طور مرتب به ما میگفتند که یهودیان شیطان هستند. میگفتند آنها دشمنان قسم خورده اسلامند و هدف انهدام مسلمانان است. این مباحثی بود که مرتب تکرار میشد، ولی از هالوکاست چیزی به ما نمیگفتند.

بعدها به عنوان یک نوجوان در کنیا، وقتی که سعودی ها و ایرانیان ساکن منطقه خلیج فارس که به منظور اقدامات بشر دوستانه اقدام به ساختن مساجد و بیمارستانها نمودند، این اقدام خود را با لعن و نفرین به یهودیان انجام می دادند و ادعا میکردند که یهودیان مسئول مرگ کودکان

**برای اکثریت مسلمانان جهان واقعه هالوکاست یک حادثه بزرگ تاریخی نیست. روی این اصل آن را نفی میکنند.**

میباشند. میگفتند بیماری ایدز توسط آنها شیوع یافته و نیز آنکه عاملین همه جنگها یهودیان بوده اند.

آنها حریص و طماعند و برای کشتن ما مسلمانان به هر اقدامی دست میزنند. چنانچه ما خواستار صلح و آرامش در منطقه هستیم و اگر ما نمیخواهیم، ما را از خانه و کاشانه خود به دور اندازند ما باید یهودیان را نابود کنیم. آن عده از افراد که قادر نیستند اسلحه به دست گرفته و بر علیه آنها به مبارزه برخیزند، کافی است که دستهای خود را در دست یکدیگر بگذارند، دیدگان خود را به آسمان بلند کنند و از الله بخواهند که یکایک آنها را نابود کند.

برای اکثریت مسلمانان جهان واقعه هالوکاست یک حادثه بزرگ تاریخی نیست. روی این اصل آن را نفی میکنند. حقیقت آنست که ما اصلاً باور نداریم که چنین واقعه اتفاق افتاده باشد. زیرا در این مورد کسی به ما چیزی نگفته است.

امروزه تعداد یهودیان جهان در حدود ۱۵ میلیون نفر برآورد میشود و به طور یقین نه بیش از ۲۰ میلیون نفر. در مقابل تعداد مسلمانان جهان را بین از ۱،۲۰۰،۰۰۰ میلیارد تا ۱،۵۰۰،۰۰۰ میلیارد نفر برآورد میکنند که نه فقط روز به روز بر تعداد آنها افزوده میشود بلکه درصد اعظمی از آنها جوان هستند.

آنچه در مورد سخنرانی احمدی نژاد حائز اهمیت میباشد «سکوت» است که به معنی موافقت و رضایت خاطر مسلمانان کوچه و بازار میباشد. ولی تعجب من در اینست که چرا سخنرانیهای مشابهی توسط مخالفین این دکترین در ریاض - قاهره - لاهور - خرطوم یا جاکارتا در تقبیح سخنان احمدی نژاد برگزار نمیشود؟ چرا همه ۵۷ نفر اعضاء کنفرانس سکوت کرده اند و مخالفتی از خود بروز نمیدهند؟

پاسخ اینست که در طول نسلهای متوالی به رهبران به اصطلاح کشورهای اسلامی یک نوع غذای تبلیغاتی مشابه آنچه در آلمان و سایر کشورهای اروپایی وجود داشت بخورد و ملت خود میدادند که مضمون آنها چنین بود:

یهودیان همچون جانوران موذی هستند و با آنها باید رفتاری که درخور شایستگی و لیاقت آنها باشد بعمل آورد. در اروپا نتیجه گیری نهایی هالوکاست بود شاید احمدی نژاد برای خود راه حلی داشته باشد.

دنیا باید به طور مداوم واقعه هالوکاست را برای جهانیان بازگو کند و این نه تنها پاداشی است به یهودیانی که از بازداشتگاههای آلمان نازی جان سالم بدر برده اند بلکه پاداشی است ک انسانیت و تمدن بشری از آن بهره مند خواهد شد. □

برگردان: ایرج فرنوش

Ira Farnoush




# افتتاح نمایشگاه

## به افتخار یک یهودی اطریشی که به عنوان قهرمان در انقلاب چین شناخته شده

اخیراً در موزه یهودیان در شهر وین نمایشگاهی برای بزرگداشت خاطره یک پزشک یهودی که از زنده ماندگان اردوگاههای مرگ نازیها بوده گشایش یافت.

در این نمایشگاه که توسط مقامات چینی در شهر وین برگذار شده، مجموعه ای از آثار هنری که توسط هنرمندان چینی در مورد او تهیه شده و عکسهایی از فعالیتهای این پزشک به معرض نمایش گذاشته شده است:

**دکتر ژکوب روزن فلد (Jacob Rosenfeld)**

در ابتدای شروع جنگ جهانی دوم به کشور چین پناهنده میشود و بعد از مدت کوتاهی به علت خدمات ارزنده و فعالیتهای انسان دوستانه و مداوای هزاران نفر از مجروحان جنگی به درجه ژنرالی در ارتش کمونیستی چین نائل میگردد و چندی بعد به مقام وزیر بهداشت کشور چین انتصاب میگردد.

ژکوب روزن فلد در سال ۱۹۰۲ در شهر "Lviv" که اکنون جزو کشور اوکراین میباشد متولد میشود. پدرش در ارتش سلطنتی (لهستان، اطریش) به عنوان یک غیر نظامی خدمت میکرده. او در اوان کودکی به اتفاق خانواده اش به وین مهاجرت و پس از اتمام تحصیلات به درجه پزشکی نائل میگردد و به شغل طبابت مشغول میشود. در سال ۱۹۳۹ اتحاد جماهیر شوروی کشور اوکراین را به تصرف در می‌آورد و به دنبال آن پاکسازی یهودیان در اروپا شروع می شود. در این راستا، ژکوب روزن فلد به اتفاق خانواده اش به اردوگاههای مرگ «داخاو» و «بوخن والد» فرستاده میشوند. ولی پس از مدت کوتاهی به شرط ترک محل سکونت ژکوب آزاد میگردد و اجباراً به عنوان پناهنده در شهر شانگهای در کشور چین اقامت میکند. در آن زمان متجاوز از ۲۵۰۰۰ نفر پناهنده یهودی در یک ناحیه از شانگهای که به «وین کوچک» معروف بود زندگی میکردند.

پس از مدت کوتاهی او در شهر شانگهای به شغل طبابت مشغول میشود. بعد از مدتی شانگهای توسط نیروی ژاپن تصرف میشود و ژکوب شاهد رفتار وحشیانه سربازان ژاپنی با چینی ها میباشد و از طرفی چون تحت تأثیر وسیع تبلیغات کمونیست ها واقع میشود، تصمیم میگیرد که به نیروهای مائوتسه تونگ ملحق شود.

طولی نمیکشد که کارهای دکتر روزن فلد مورد توجه مقامات کمونیست واقع میشود. زیرا که آنان به خوبی متوجه شده بودند که این دکتر جوان خواب و خوراک را از خود گرفته و با وسایل محدودی که در اختیار دارد، زیر نور چراغ قوه به مداوای

مجروحین می پردازد.

یکی از کارهای برجسته او آموزش علم پزشکی مدرن به طبیبان چینی بود که از طریق طب سنتی به مداوای بیماران می پرداختند. او همچنین به طبیبان سنتی آموزش میداد که چگونه وسایل طبی را استرلیزه کرده و چگونه با حفظ مراعات بهداشتی از اشاعه بیمارهای مسری جلوگیری کنند. او به عنوان یک قهرمان و انسان واقعی مورد احترام افراد نظامی و سیاستمداران چین بود. در مراسم افتتاحیه نمایشگاه او، سفیر چین در اطریش «لویانگاهو» ضمن تمجید از او اظهار داشت که هزاران نفر چینی جان خود را مدیون دکتر روزن فلد میدانند زیرا که او جان هزاران نفر را از مرگ حتمی نجات داده بود. به خاطر خدمات ارزنده او به ارتش چین به مقام ژنرالی نائل میگردد و پس از مدتی به مقام وزارت بهداشت منصوب میشود.

وی از احترام خاصی در بین اعضاء حزب کمونیست چین و همچنین مقامات ارتشی برخوردار بود و همیشه به عنوان یک دوست و محرم نزدیک به او نگاه میکردند. او مدت دو سال در مقام وزارت بهداشت خدمت کرد و در این مدت کوتاه منشاء تحولات زیادی در وزارت بهداشت شد.

دکتر روزن فلد در سال ۱۹۴۹ پس از خاتمه جنگ به وین باز گشت. ولی او در این شهر احساس راحتی نمیکرد. از طرفی هنوز احساس یهودی ستیزی را در فضای وین حس میکرد و از طرفی دیگر نمیتوانست خاطرات خانواده خود که همگی به دست نازیها کشته شده بودند فراموش کند و در نتیجه تصمیم به برگشتن به چین گرفت.

ولی آن زمان مصادف با تأسیس جمهوری خلق چین و به قدرت رسیدن مائوتسه تونگ به عنوان رهبر بود.علاوه بر آن تنش و بحرانی شدن شبه جزیره کرهٔ خاور دور را به یک منطقه بحرانی و خطرناک تبدیل ساخته بود. از این جهت چین مرزهای خود را بر روی کلیه خارجیان بسته بود و به هیچ کس اجازه ورود به خاک چین را نمیداد. حتی به فردی مثل دکتر روزن فلد!

از این جهت دکتر روزن فلد به اسرائیل مهاجرت و در آن جا ماندگار شد. وی در سال ۱۹۵۲ در سن ۵۰ سالگی در اثر عارضه سکته قلبی درگذشت.

اکنون در چین از او به عنوان یک قهرمان ملی یاد میشود. یک بیمارستان بزرگ در شهر شانگهای به اسم او نامگذاری شده و مجسمه اش در یکی از میدانهای شهر نصب گردیده و موزه طبیعی و تاریخی شهر بژینگ یک نمایشگاه دائمی به مساحت ۸۰۰ متر مربع به افتخار او دایره کرده است.

نقل از: National Jewish News
نویسنده: Daniel Pipes
برگردان: آلبرت دانش راد



# تروریسم سدّ راه بنیاد گرایی

آیا خشونت های تروریستی، نظیر فاجعهٔ یازدهم سپتامبر نیویورک و حوادث Bali، Madrid، Beslan و لندن که در جهان غرب اتفاق میافتد، بنیادگرایی اسلامی را در رسیدن به هدف دستیابی به قدرت یاری میدهد؟

پاسخ این سئوال منفی است. اینگونه عملیات که در این زمینه انجام میگردد، زیان‌آور میباشد. زیرا که بنیاد گرایی اسلامی دارای دو شاخهٔ مجزاو متمایز میباشد -یکی شاخهٔ خشونت و روشهای غیر قانونی، و دیگری تابع روشهای قانونی و سیاسی - و این دو در حالت تیرگی روابط بسر میبرند. شاخهٔ طرفدار روش قانونی ثابت کرده است که مؤثرتر میباشد ولی شاخهٔ اعمال خشونت، در راه فعالیت شاخهٔ قانونی،اخلال ایجاد میکند.

اوسامه بن لادن، فراری درجه اول جهان، نمایانگر عمدهٔ شاخه اعمال خشونت میباشد. در حالی که نخست وزیر محبوب و قدرتمند ترکیه، Recep Tayyip Erdogan،

تجلی گر شاخهٔ طرفدار قانون میباشد. Daniel Cotwining اظهار نظر میکند که "در حالیکه القاعده بیش از هر قدرت دیگر در طول تاریخ با مخالفت کشورها روبرو بوده است"، امامهای سیاسی جماعت مانند Yusuf-Al-Qaradwi از طریق و استفاده از شبکهٔ تلویزیونی الجزیره انبوه بینندگانش را تعلیم میدهد و با شهردار لندن ملاقات میکند. و نیز در جایی که مقتدی صدر، روحانی شیعه مذهب، در پی یافتن نقشی برای خود در گوشه و کنار عراق در کمین می نشیند، آیت الله سیستانی عرصهٔ سیاسی کشور را قبضه میکند.

به گفتهٔ Mark Steyn، درست است که تروریسم کشتار میکند، هراس و وحشت می‌آفریند و اقتصاد را بر هم میزند. درست است که تروریسم روحیه دین گرایی را تقویت مینماید، غیر مسلمانان را مسلمان میکند و مسلمانان را به اسلام گرایی فرا میخواند. درست است که تروریسم برای اسلام گرایان فرصتی برای پیش بردن هدفهای مورد نظرشان - مانند از میان بردن کشور اسرائیل و خروج نیروهای ائتلافی از عراق - ایجاد مینماید و از وضع دشمن اطلاعات تهیه میکند. بالاخره سخنان سیاسی از این قبیل که **"اسلام مذهب صلح است"** و مسلمانان مظلوم هستند بر زبان می‌آورد.

اما به دو دلیل زیان تروریسم برای اسلام رادیکال بیشتر از سودش میباشد.

اول اینکه، تروریسم آژیر خطر را برای غربی ها به صدا در می‌آورد و آنها را تحریک میکند. برای مثال بمب گذاریهای هفتم جولای در زمانی اتفاق افتاد که کنفرانس عالی سران هشت کشور صنعتی در اسکاتلند جریان داشت. در این کنفرانس رهبران جهان توجه خودشان را به مسائلی از قبیل Global Warming، کمک به آفریقا، مسائل عظیم اقتصادی معطوف داشته بودند. ولی بلافاصله پس از بمب گزاریهای لندن، توجه سیاستمداران بیش از پیش به راههای مبارزه با تروریسم کشیده شد. و به گفته Mona Chren، بدین ترتیب تروریستها تصمیم تمدن غرب برای مبارزه و مقابله با ترور و تروریسم را راسخ تر کردند. Twining به طور گسترده تر میافزاید: "طلوع القاعده قدرتهای بزرگ را به نحو بی سابقه ای با یکدیگر متفق نموده است".

دوم اینکه، تروریسم مانع فعالیت بی سر و صدای اسلام گرائی سیاسی میشود. در زمانهایی که آرامش وجود دارد، نهادهایی مانند شورای اسلامی بریتانیا (M.C.B.) و شورای روابط آمریکا و اسلام (C.A.I.R.) به طور مؤثری به فعالیت خود ادامه میدهند تا طرح خود را برای تسلط اسلام و متقاعد کردن غیر مسلمانان به قبول برتری اسلام و برتر بودن حقوق مسلمانان اجرا نمایند. پاسخ غربی ها به این فعالیتها عموماً کند است و مانند عکس العمل قورباغه ای است که نرم نرمک در آب جوش پخته میشود و متوجه هیچ چیز نمیباشد.

بدین ترتیب شورای اسلامی بریتانیا (M.C.B.) از دریافت رتبه و عنوان پر طمطراق سلحشوری (knighthood) از دست ملکه، حمایت گرم تونی بلر نخست وزیر انگلستان، نفوذ در وزارت خارجه و مشترک المنافع و دریافت ۲۵۰ هزار دلا ر از پول مالیات مردم که توسط وزارت بازرگانی و صنعت به آنها پرداخته شده مشعوف میگردد.

در آن سوی اقیانوس اطلس، شورای روابط آمریکا و اسلام (C.A.I.R.) خود را به آرامی وارد سازمانهای مهم آمریکای شمالی مینماید که شامل Nasa ،F.B.I. و روزنامهٔ کانادایی Globe and Mail میباشد و حمایت سیاستمداران عالی رتبه مانند Jeb Bush فرماندار ایالت فلوریدا (از حزب جمهوریخواه) و Nancy Peloli (رهبر اقلیت دموکراتها در مجلس نمایندگان) را به دست می‌آورد. نشستی از مسلمانان با Paul Martin، نخست وزیر کانادا بر پا میسازد. یک استودیوی هالیوود را متقاعد به تغییر صحنه ای از یک فیلم مینماید و یک شبکه تلویزیونی را راضی به پخش یک اعلامیه به عنوان Public Service کرده و یک ایستگاه رادیویی را تحریک به اخراج یک مجری برنامه مینماید.

تروریسم باز دارندهٔ این پیشرفتهاست و خصومت را علیه اسلام و مسلمین برمیانگیزد. سازمانهای اسلامی را به زیر دقت و مداقه و تفتیش ناخواستهٔ رسانه های گروهی، دولت و مجریان قانون میکشاند. در پی آن شوراهای "CAIR" و "MCB" مجبور میشوند در پشت پرده بجنگند.

برخی از اسلام گرایان متوجه این مسئله هستند که نویسنده ای مسلمان و انگلیسی، نویسنده های دیگر مسلمان را بر روی یک سایت اینترنتی چنین نصیحت کرده: **"آیا نمیدانید که اسلام در اروپا در حال رشد است؟ چرا اوضاع را آشفته میسازید؟"** همچنین، یک تعمیرکار مسلمان ساعت در لندن اظهار داشت: **"ما احتیاج نداریم بجنگیم. ما بدون جنگ داریم مسلط میشویم"**.

Soumayya Ghannoushi، از دانشگاه لندن، با تلخی طعنه آمیز اشاره کرد که "دستاوردهای مهم القاعده عبارتند از ریخته شدن خون بی گناهان و دامن زدن به آتش خصومت به اسلام و مسلمانان".

بلی، اوضاع آنگونه نیست که به نظر میرسد. تروریسم به اسلام رادیکال زیان میرساند، دشمنانش را یاری میدهد، خشونت و غصه و عذاب قربانیان آن، مشاهدهٔ این حالت را مشکل میسازد. ولی در غیاب آموزش و تحریک به قتل و کشتار، نهضت اسلام گرایان قانونی دستاوردهای بزرگتری را به چنگ خواهند آورد.□

# خواننده جدید حسیدیک

برگرفته: از اینترنت

برگردان: شهره نوفر



ستاره جدید موزیک Reggae

**آمریکا جوان ۲۷ ساله یهودی - حسیدیکی است به نام "متیسیاهو" که یکی از مهمترین صداهای جدید در میان یهودیان بشمار میرود. "متیسیاهو" با لباس کامل حسیدیکها، کلاه و ردای مشکی و ریشه های آویزان صیصیت، برنامه های**




هنری خود را اجرا میکند، "متیسیاهو" یهودیتش را در آستینش نگه میدارد و نه تنها بر خلاف تصور، مردم را از خود رویگردان میکند، بلکه تعداد زیادی هواخواه را نیز به دور خود جمع کرده است. آهنگهایش ترکیب جالبی است از اشعار عرفان یهودی با موزیک و تم Reggae با شنوندگانی از سنین و مذاهب مختلف. این روزها کمتر روزنامه هنری و اجتماعی را میتوان یافت که در مورد او ننوشته باشد و یا او را در برنامه های مختلف رادیو و تلویزیون و شوهای مختلف تلویزیونی به عنوان مهمان نیافت و یا کنسرتهای بیشمار او و با بلیطهای از قبل فروش رفته در صحنه ندید. این روزها دستمزدهای گزاف دهها هزار دلاری او هر روز بالاتر میرود. "متیسیاهو" یک خواننده تمام عیار و معروف حسیدیک بشمار می‌آید.

از لابلای ترانه های او:

**تو همچون جنگجویی که برای آزادی روحت میجنگی**

**از دنیای بالاتر درسی گرفتی و آنرا به دنیای خاکی آورده ای**

"متیسیاهو" در مورد شروع کارش میگوید: من حدود چهار سال پیش با نام "متیسیاهو" شروع به کار کردم. من آن زمان تازه در یشیوا (مدرسه مذهبی یهودی) مشغول تحصیل بودم و تازه مذهبی شده بودم. روزی از من خواسته شد که در یکی از برنامه های یشوا هنرنمایی کنم. ولی قبل از آنکه به آنها قول بدهم،از ربای در مورد خوانندگی سوآل کردم و او به من اجازه داد.

درست به خاطر دارم اولین باری

که ربای برنامه مرا شنید، با چشمهای بسته مشغول خواندن بودم،نه به خاطر اینکه سعی میکردم که آهنگ را در خیالم مجسم کنم، بلکه به شدت از عکس العمل او نسبت به کارم وحشت داشتم. هنگامی که بعد از پایان آهنگم چشمهایم را گشودم، ربای گلدبرگ با چشمانی پر از شوق گفت: "آه متیسیاهو" او به خوبی دریافته بود که من مثل بعضی از شاگردان یشیوا نیستم که بخواهم برای تفریح به کلوبهای شبانه بروم، بلکه به راستی هنرمندم.

از لابلای ترانه های دیگر:

**دستی با تبر از میان جنگل بیرون آمد**
**گوش بدار، او اینجا نیامد تا برای تو بیابان را دو نیمه کند**
**تا راهی برایت بگشاید که بتوانی دوباره به عقب برگردی**
**تو تبر بزن، بشکن، دو نیمه کن، تبر بزن**

او در مورد نامش میگوید: نام شناسنامه ای من "Mathew Paul Miller" است، پدر و مادرم با وجودی که در زمان میلا کنان برایم نام عبری انتخاب کرده بودند ولی نام عبریم را به خاطر نمی آوردند. از آنجایی که نام شناسنامه ام Mathew بود، درکلاس عبری مرا "متیسیاهو" صدا میزدند و هنگام برمیتصوایم نیز با نام "متیسیاهو" به محل توراه فرا خواندم شدم و هنگامی که پد رو مادر گواهینامه میلا کنان را پیدا کردند که در آن نام عبریم را "Hershel Feivish" گذارده بودند، خیلی دیر شده بود و همه مرا به نام "متیسیاهو" میشناختند. ربای به من گفت: "هیچکس تو را به نام دیگری نمیشناسد،بنابراین نام تو "متیسیاهو" است".

شعر دیگری از او:

**آیا هنوز در راه یافتن خود هستی؟**
**نقشهای کنده کاری شده به آسانی پاک نمیشوند**
**من درد را به روی صورتت هنگام بازی دیدم**
**این روزها مؤمنین را نیز همچون کودکان به بردگی میفروشند**
**دویدن در میان جاده پر پیچ و خم تعجب آور است**
**همیشه تعجب آور است**
**هنگامی که همچون گمشده ای در میان صحرا به دنبال خانه ات میگردی**
**همچون گمشده ای در صحرا به دنبال خانه ات میگردی**

پنج سال قبل من به همراه گروه همنوازانم در شهر یوجین از ایالت اورگان و در کلوبهایی که بیشتر پاتوق دانشجویان

دانشگاهی بود مینواختیم. به یاد دارم موقع اجرای برنامه به دور و بر نگاه میکردم و میدیدم ک هیچکس آهنگهای ما گوش نمیدهد. یکی با دختری در گوشه دیوار صحبت میکرد و دیگری در حال مست شدن بود. و من همچون دلقک در صحنه بالا و پائین میپریدم. درک اهمیت کارم در آن موقعیت بسیار برایم مشکل بود. تا وقتی که من به دانشگاه رفتم و در دانشگاه نیویورک نام نویسی کردم. میدانستم که اعتقاد قوی به خدا دارم و رابطه بخصوصی با یهودیت را در خود حس میکردم. دلم خیلی میخواست که به خدا نزدیکتر شوم ولی نمیدانستم چگونه. تا اینکه در کلاسهای عرفان یهودی نام نویسی کردم. یک کتاب صیدور (کتاب دعا) از کنیسای نزدیک گرفتم و هر روز بعد از اینکه به خانه می‌آمدم، بدون اینکه کسی مطلع شود با صیصیت و صیدورم به پشت بام ساختمان میرفتم و شروع به خواندن میکردم. از خدا تقاضا میکردم که حقیقت و راه درست را به من نشان دهد. حاضر بودم برای یافتن حقیقت دست به هر کاری بزنم و خداوند به دعاهای من پاسخ داد. ناگهان تمام جاده،در مقابل من گشوده شد. من شروع به رفتن به کنیسای Carlebach کردم که برایم بسیار دوست داشتنی بود. با وجودی که از برنامه آن کنیسا با آهنگ و موسیقی همراه بود بسیار خوشم می‌آمد ولی از اینکه بعد از مراسم شبات با دیگر اعضا خوش و بش کنم احساس ناراحتی میکردم.

**لایه هایت را کنار بزن و روح حقیقت را نشان ده**
**وقتی میتوانی به کمال برسی که خودپرستی را کنار بگذاری**

**یافتن فلسفه و روح موسیقی حسیدیک**

مطالعه در فلسفه حسیدیک را هنگامی شروع کردم که با چند تن از اعضای خباد آشنا شدم. اعتقادات آنان در مورد خداوند و روح و کنیسا بسیار برایم جالب بود و زنگی را در وجود من به صدا در آورد. بخصوص از اعتقاد آنان در این مورد که اگر کسی بخواهد به بالاترین درجه عرفانی از خود بیخود شدن برسد، و بتواند تصمیم درست بگیرد باید کاری را که برایش مشکل است و از پیله آرام و امنیت بیرون می‌آید را بکند. درست مثل کسی که نگاهش فقط روی یک چیز خیره بود و همیشه آنرا میدیده و تنها وقتی چشمانش میتوانند چیز دیگری را ببینند که نگاهش به سوی دیگری برود تنها در این صورت است که آرام آرام راههای دیگر نیز پیش پای انسان باز خواهد شد.

از میان شعری دیگر:

**همچون کریستال شفاف شب، با اعتقاد به سویت می‌آیم**
**همه راهها به سویت یکی میشوند**
**پروردگار راهم را با شعله نورش روشن میکند**
**و زندگیم را روشن میکند**
**و این روزها ما دیگر در شب پرسه نمیزنیم**

**گفتم، میدانیم داخل شب خالی است**
**از پیله بیرون رفتن همچون تیغه چاقو برنده است**
**ارتعاشات جملات توراه، همیشه آرامش را برایت ارمغان می‌آورد**

**یهودیت و موسیقی**

به نظر میرسد در دنیای بدون مذهب، هنرمندان موسیقی و هنرشان را جانشین روحشان کرده اند. قبل از روی آوردنم به مذهب، من هم موسیقی ام را جانشین روحم کرده بودم. همیشه و در هر کجا دو بلندگو به گوشهایم چسبیده بود و در تمام مدت به موسیقی گوش میدادم. من دنیا را از چشم موسیقی که می شنیدم، میدیدم. در یهودیت، عرفان، غذای دیگری برای روح است و آن از راه آموختن توراه، میتصوا (انجام کار نیک) و خدمت به دیگران به دست می‌آید. در یهودیت نیایش و نیاز و احتیاج به آموختن دریچه دیگری را در زندگی برایت میگشاید که احساس درونی است.

> تو همچون جنگجویی که برای آزادی روحت میجنگی
> از دنیای بالاتر درسی گرفتی و آنرا به دنیای خاکی آورده ای

شعری دیگر:

**همچون یک خاطره کهن**
**به یادت هست که چگونه بود -**
**چشمهایت را ببند و نفس بکش**
**این معنی آزادیست که از فراسوی آبها می‌آید**

**موفقیت:**

من فکر میکنم بیشترین دلیل موفقیت من، موسیقی خوبی است که مینوازم. قبل از اینکه مذهبی شوم، عادت داشتم که در شبهای آماتورها به کلوبهای شبانه بروم و آواز بخوانم و ساز بزنم که بسیار مورد تشویق حاضرین نیز قرار میگرفتم ولی بعد از اینکه

حسیدیک شدم، موسیقی و آهنگهایم رنگ دیگری به خود گرفت و بیشتر مورد تشویق قرار گرفتم. من هیچوقت فکر نمیکردم که آهنگهای حسیدیک و Raggae بنوازم ولی هیچکس نمیداند فردا برایش چه ارمغانی دارد.

و شعری دیگر:

**آتش در اجاق میسوزه و همسر، آرام به انتظار نشسته**

**در فکر این که یارش کجاست و کی خواهد آمد تا در کنارش باشد؟**

## شمایل یهودی

اولین باری که من با کیپا از خانه بیرون رفتم، احساسی عالی و عجیب داشتم. احساس میکردم که برای اولین بار لباس خودم را پوشیده ام، احساس میکردم که من نماینده تمام خوبی ها هستم. آن روز آنقدر احساس خوبی داشتم که روز بعد صیصیت جلیقه ای خریدم و دو روز بعد دیگر ریشم را هم نتراشیدم.

بعضی روزها همانطور که در خیابان راه میروم احساسات منفی اطرافیانم را به خوبی حس میکنم. وقتی به کسانی که اطرافم هستم نگاه میکنم، میتوانم به خوبی احساسات ضد یهودی را در چشمانشان ببینم و با خود میگویم که "معلوم است که او از یهودیان خوشش نمی‌آید، من هم که صد در صد یهودی هستم".

ولی این روزها بیشتر احترامی را که دیگران برایم قائلند حس میکنم. چون میبینند که من خودم را آنطور که هستم نشان میدهم و کار خودم را بدون خجالت و ترس از دیگران میکنم. من هیچگاه نخواسته ام از دیگران تقلید کنم،من همین هستم که می بینند. من نه گم شده ام و نه در دیگر اقوام واجتماعات تحلیل رفته ام، من نه تنها یهودیم بلکه به نظر دیگران نیز یهودی ای هستم که دیگر کمتر پیدا میشود و شاید دلیل احترام آنان همین باشد.

از ترانه ای دیگر:

**تو همچون جنگجویی که برای آزادی روحت میجنگی**

**از دنیای بالا تر درسی گرفتی**

**و آن را به دنیای خاکی آورده ای**

**دوباره متحد شویم و با هم شاهزاده خانم را به پادشاه برگردانیم**

**دوباره متحد شویم و با هم او را که مدتهاست ربوده شده باز گردانیم**

**دوباره متحد شویم و با هم دنیایش را از شادی سرشار کنیم**

**دوباره متحد شویم و با هم همچون روزهای جوانی او شویم** □

متن سخنرانی شهره حکمتی نوفر

# شبات حنوکا در کنیسای ارتص سیامک



**گوبلز، وزیر تبلیغات هیتلر گفته بود، هر چند دروغ بزرگتر باشد، امکان باور کردنش بیشتر است.**

۷ دسامبر شصت و چهارمین سالگرد حمله ارتش ژاپن به بندر پرل هاربر در هاوائی بود که باعث کشته شدن هزاران نفر و غرق کشتی های جنگی آمریکا و در نتیجه وارد شدن آمریکا به جنگ جهانی دوم بود. هر ساله مراسمی برای بزرگداشت ملوانان جوانی که در این حمله کشته شدند برگزار میگردد و بازماندگان این واقعه در بندر پرل هاربر جمع می شوند تا یاد قربانیان را گرامی بدارند. امسال تعداد بازماندگانی که در این مراسم شرکت کرده بودند کمتر از هر زمانی بود. به قول یکی از تاریخ نویسان معاصر، با کهولت و مرگ این بازماندگان، روزی می رسد که کسی واقعه پرل هاربر را باور نخواهد کرد.

دوشنبه ۱۱ و سه شنبه ۱۲ دسامبر به دعوت احمدی نژاد، رئیس جمهور اسلامی، ۷۰ نفر از جمله دیوید دووک رئیس فرقه کو - کلاس - کلن آمریکا و بسیاری دیگر از یهودی ستیزان از ۳۰ کشور جهان در تهران جمع شدند تا واقعه هلوکاست و کشته شدن شش میلیون یهودی را رد کنند. به همین منظور همزمان با این رویداد، دوشنبه و سه شنبه در لوس‌آنجلس، نیویورک و تورنتو ۷۰ نفر از بازماندگان هلوکاست تجربه دوران شکنجه و کار اجباری خود را به طور مستقیم و از طریق ماهواره برای بینندگان تلویزیون در ایران فرستادند تا یکی دیگر از دروغهای ننگ آئین جمهوری اسلامی را خنثی کنند.

در اوایل دهه ۷۰ کتابی در آمریکا به بازار آمد به نام «ریشه ها» نوشته الکس هیلی که نه تنها یکی از پر فروش ترین کتابهای سال شد بلکه وقتی که سریال

تلویزیونی آن به نمایش در آمد تمام شهرهای آمریکا در شب نمایش آن از اتومبیل و آدم خالی می شد.

کتاب داستان حقیقی زندگی شخصی نویسنده سیاه پوست آمریکایی الکس هیلی است که به دنبال ریشه هایش میگردد. جد بزرگ الکس هیلی کونتا کینته ۱۶ - ۱۷ ساله از آفریقا دزدیده میشود و در آمریکا به عنوان برده به فروش میرسد و نام «توبی» را به رویش می گذارند.

کونتا کینته که به دنبال آزادی است، مرتب از خانه ارباب فرار میکند و تازیانه زدنها و تنبیه های مختلف او را از این کار باز نمیدارد تا اینکه ارباب انگشتهای هر دو پای او را میبرد تا دیگر نتواند فرار کند. کونتا کینته بالاخره به «بل» برده خانم از روی جارو میپرد (ازدواج برده ها) و صاحب دختری به نام کیزی میشود. کونتا کینته همیشه از آفریقا، درختهای سر به فلک کشیده، حیوانهای جنگل و زندگی در قبیله، خواهرها و برادرها و اجدادش برای «کیزی» داستانها تعریف میکرده و نام قبیله اش را همیشه بر زبان میرانده.

کیزی برده دختر بچه ارباب بوده و هر چه معلم سر خانه به دختر ارباب یاد میداده، کیزی هم یاد میگرفته در نتیجه خواندن و نوشتن را در خفا می‌آموزد و روزی برای یکی از برده ها کاغذ آزادی جعل میکند. وقتی ارباب از موضوع با خبر میشود، کیزی را به ارباب دیگری میفروشد و او را از پد رو مادرش جدا میکند. ارباب جدید طبق روال برده داران وقت به کیزی تجاوز میکند و حاصل آن فرزندی میشود به نام «جورج خروسه» که جد الکس هیلی بوده.

روزی که جورج از مادرش میپرسد پدرش کیست؟ کیزی به جای جواب، داستان کونتا کینته آفریقایی و قبیله را برای جورج و بعدها برای نوه هایش بازگو میکند. داستان کونتا کینته هر زمان که خانواده دور هم جمع میشده اند بازگو میشده، الکس هیلی به دنبال یافتن ریشه هایش به آفریقا سفر میکند و نه تنها قبیله کونتا کینته را پیدا میکند بلکه قصه گوی قبیله هم داستان روزی که



کونتا کینته ربوده شده بوده را همانند داستانهایی که سالها الکس هیلی شنیده بوده برایش بازگو میکند. بالاخره الکس هیلی ریشه هایش را در آفریقا مییابد.

بیست و چند سال پیش از یکی از نقاشان معاصر خواستم تا نامهای شجره نامه خانوادگیمان را نقاشی کند. مرد میان سالی که در دفتر نقاش بود و وقتی نامها را دید، پرسید: «خانم شما به راستی هفت پشتتان را می شناسید؟ باور کنید من اگر از مادرم بپرسم پدرم که بوده؟ نمیداند.» آن روز جواب من فقط یک لبخند بود ولی امروز جواب من به ایشان چنین است: «آقا، نه تنها من، بلکه ما یهودیان نه تنها هفت پشت خود را میشناسیم بلکه داستان زندگی پدران ما پایه های تمام مذاهب، قوانین و فرهنگهای غرب و شرق است. دنیا از یهودیت درس انسانیت و اخلاق و بشر دوستی می‌آموزد، ذره ذره خاک اسرائیل، هر تیغه کوهش، هر دره و هر شهری نام و نشانی از پدران ما دارد.

روز ۷ دسامبر ۲۰۰۶ سفیر جمهوری اسلامی در سازمان ملل «جواد ظریف» در دانشگاه کلمبیا سخنرانی داشته و در جواب یکی از دانشجویان که پرسیده بود: «آیا شما هالوکاست را انکار میکنید؟» جواب داده بود: «من مطمئنم که در جنگ جهانی دوم فجایع بزرگی اتفاق افتاده ولی گناه فلسطینیان چه بوده؟» آقای سفیر، اولین گناه آنان مفتی اعظم فلسطین نوکر تمام رسمی هیتلر و دار و دسته اش حاج محمد امین الحسینی بوده، که در سال ۱۹۲۹ باعث شورش اعراب کشورهای منطقه بر علیه یهودیان و قتل و غارت هزاران یهودی شد.

در دادگاه نورنبرگ بنا به اعتراف معاون آیشمن، پیشنهاد از میان بردن یهودیان اروپا را اولین بار «حاج الحسینی» به آیشمن داد و شخصاً راهنمای آیشمن و هیملر در این کار بوده، حاج حسینی یکی از دوستان و نزدیکان آیشمن به حساب می‌آمده و نامه های او که در آن مرتب از آیشمن میخواسته در کار از میان بردن یهودیان سرعت عمل بیشتری بخرج دهد هنوز در آرشیو دادگاه نورنبرگ موجود است. بر طبق همین اسناد بین سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ حاج الحسینی حقوق بگیر رژیم نازی بوده و تمام هزینه های تبلغات بر علیه یهودیان منطقه و شورش

بر علیه یهودیان از همین کیسه تأمین میشده.

آقای سفیر، میپرسید تقصیر فلسطینیان چه بوده؟ بهتر است نگاهی به کتابهای بی طرف تاریخ بیاندازید نه کتابهایی که این روزها در رژیم اسلامی به چاپ میرسد. مفتی فلسطین در سال ۱۹۳۷ خود و اعراب منطقه را همسنگر آلمانها اعلام داشت و در سال ۱۹۴۱ در یکی از خونین ترین شورشها بر علیه یهودیان عراق، هزاران نفر کشته شدند. ایشان با کمک اعراب هفت کشور منطقه نقشه نابودی یک و نیم میلیون یهودی خاور میانه را ریخته بود. مفتی فلسطین باعث شد که کشتی های حامل فراریان اروپا نتوانند در بندر حیفا و تل‌آویو لنگر بیندازند، و نهایتاً مجبور به بازگشت به آلمان و سوختن در اتاقهای گاز شدند. آقای احمدی نژاد، اگر هلوکاستی نبوده پس مفتی اعظم فلسطینی هم نبوده و عکسهای ایشان با هیتلر، هیملر و آیشمن هم حتماً عکسهایی ساختگی است.

حاج الحسینی از سال ۱۹۴۱ تا شکست رژیم نازیها مهمان مخصوص هیتلر در آلمان بوده و هم او بوده که مرتب به مسلمانان کشورهای بالکان دستور میداده تا یهودیان را به اس اس ها تحویل بدهند. پس از شکست آلمان کشور یوگسلاوی حاج محمد الحسینی را به عنوان جنایتکار جنگی مورد محاکمه غیابی قرار داد، ولی او به مصر گریخت و هم به دستور او بود که کشورهای عرب در شب اعلام استقلال اسرائیل به آن حمله کردند. آقای سفیر باز میپرسید تقصیر فلسطینیان چه بوده؟ آیا این فلسطینیان نبودند که به دستور حاج الحسینی و در شورش سال ۱۹۵۱ بر علیه ملک عبدالله اول، پادشاه اردن او را به قتل رساندند؟ آقای سفیر تقصیر یهودیان چه بوده که ۲۰۰۰ سال کوله بر پشت از هر کشور و شهری رانده شده و به انتظار بازگشت به خاک خوب خدایشان بوده اند؟

جواب امروز من به احمدی نژادها، شیخ نصرالله ها، حنیه ها، یهودیان مذهبی بیشرم و سایر کسانیست که در کنفرانس تهران نه تنها هلوکاست و مرگ ۶ میلیون یهودی را انکار میکنند بلکه قصد نابودی یهودیان و کشور اسرائیل را در خیال احمقانه خود می پرورانند چنین است بن گوریون اولین نخست وزیر اسرائیل گفته بود: «هر زمانی که مشکل اسرائیل، مشکل دنیا شد، اسرائیل پر ثبات تر خواهد شد.» و امروز این گفته بیش از هر زمانی بیشتر به حقیقت نزدیک میشود.

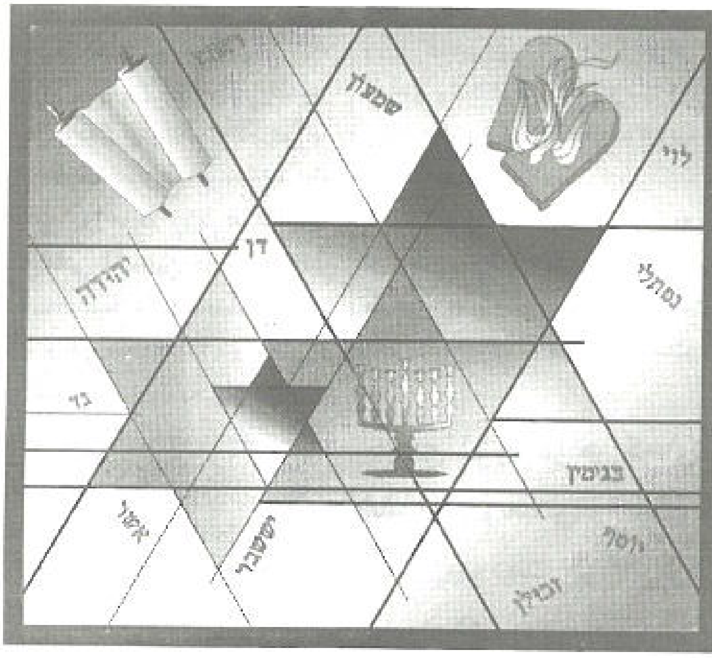
**یهودی امروز در هر کجای دنیا که باشد، جان و مالش را فدای اسرائیل و یهودیت خواهد کرد.
این یهودی امروز است که بیماریها و داروهای شفابخشش را کشف میکند و به دنیا عرضه میدارد.
این یهودی امروز است که بزرگترین صنایع کامپیوتری دنیا را اختراع میکند و میسازد.
این یهودی امروز است که بزرگترین نویسندگان و متفکران را به دنیا معرفی میکند.**

آی شما آقایانی که هر روز پروپاگانداهای کهنه بر علیه یهودیان را از زیر خاکستر تاریخ در می‌آورید و میخواهید دوباره آنها را به خورد دنیا بدهید، یهودی امروز یهودی ۱۰۰ سال پیش اروپا نیست که سرش را پائین نگاه میداشت و خیال میکرد اگر در چشم دشمن نگاه نکند، دشمن با او کاری نخواهد داشت. یهودی امروز، یهودی ایرانی قرن گذشته نیست که هر روز به محله اش بریزند و فریاد جهود کشان سر بدهند و دلش خوش باشد که امروز فقط شکستند و غارت کردند ولی خون کسی را نریختند و اگر پیروان بهائیت را به توپ بستند و زنده در روغن داغ سوزاندند ما اهل کتابیم و مصون. یهودی امروز یهودی روس دیروز نیست که در پروگرامها رودخانه ای از خونشان در شهر سرازیر شود و در گولاشها صدایشان را خفه کنند.

یهودی امروز در هر کجای دنیا که باشد، جان و مالش را فدای اسرائیل و یهودیت خواهد کرد. این یهودی امروز است که بیماریها و داروهای شفا بخشش را کشف میکند و به دنیا عرضه میدارد. این یهودی امروز است که بزرگترین صنایع کامپیوتری دنیا را اختراع میکند و میسازد. این یهودی امروز است که بزرگترین نویسندگان و متفکران را به دنیا معرفی میکند.

خانمها و آقایان نفی کننده هلوکاست، هر رژیمی که بخواهد تاریخ را بازنویسی کند محکوم به نابودی است. برعکس الکس هیلی ما یهودیان ریشه های خود را خوب میشناسیم،این شما هستید که باید به دنبال ریشه های خود بگردید تا بدانید که از کجا آمده اید و به کجا میروید. یهودی و یهودیت بیش از ۴ هزار سال پیش با پدر ما ابراهام آوینو شروع شده و ما نه تنها یهودیت را به نسل های دیگر خواهیم داد بلکه تا دنیا باقیست من یهودی، یهودیت و کشور اسرائیل نیز باقی خواهیم ماند. □

لوس‌آنجلس، ۱۰ دسامبر ۲۰۰۶



# چرا عیدهای یهودی با سایر اعیاد فرق دارند؟

نویسنده: Shimon Apisdorf

برگردان: آلبرت دانش راد

سومین روز ژانویه در ژاپن روز فستیوال Setsunbun میباشد. تایوانی ها در روز بیست و هشتم سپتامبر زادروز کنفوسیوس را جشن میگیرند. روز نوزدهم اکتبر در اندونزی عروج حضرت محمد جشن گرفته میشود. در پاراگوئه روز استقلال کشور در تاریخ چهاردهم ماه می جشن گرفته میشود. و این در حالیست که روز استقلال در یونان ۲۵ مارچ برگزار میشود و در کشور ترینیداد ۳۱ آوریل و در ایالات متحدۀ آمریکا چهارم جولای برای روز استقلال برگزیده شده است. تازه، فهرست اعیاد چگونه میتواند بدون جشن باستیل و روز Soweto، روز Kwanzaa، عید فطیر (پسح) و عید پاک (Easter) کامل باشد؟

مفهوم عید، بخودی خود به نظر میرسد که مانند یک ریسمان بهم بافته نازک اساس جامعه بودن آن را لمس میکند زیرا که هر فرقه ای برای خود دارای اعیادی میباشد. حال اگر فهرست اعیاد و تعطیلات را به ده نفر نشان دهید و بپرسید "عید چیست؟" اکثراً، احتمالاً، پاسخ میدهند: "تعطیلات و عیدها برای یادبود خاطرۀ مطلب مهمی در یک مذهب یا جامعه اختصاص داده شده اند". و عموماً این پاسخ آنها درست است به استثنای عید فطیر (پسح) و سایر فستیوالهای یهودی.

در مفهوم یهودیت، گر چه به نظر میرسد اعیاد یادبودی از اتفاقات تاریخی باشند، در واقع این اعیاد کاملاً چیز دیگری هستند. در تورات کلمۀ عبری "موعد" برای عید یا تعطیلی ای به کار برده شده که در اصل معنای آن "راندوو" یا وعدۀ ملاقات است. هر موعد یا هر تعطیلی یهودی نوعی ملاقات است و حقیقت اینست که تعطیلات در یهودیت ملاقاتها یا راندووهای چند بعدی هستند...

**تعطیلات یهودی** یا راندووها نه تنها ابعاد زمان و مکان را در خود ترکیب میکنند، بلکه ابعاد روحانی ای را در بر میگیرد که به عمق درک تاریخ یهودیت، روان و پروردگار میرود تا مفهوم یهودی بودن را روشن نماید. اگر بخواهیم

**دوران ابراهام، سارا و غیره به منزلۀ یک خواستگاری و نامزدی بود و خروج ملت اسرائیل از مصر و دریافت کردن تورات ازدواج بود**

عمق و اهمیت این وقایع (راندووها) را درک کنیم،در ابتدا لازم است به اجزاء اولیه ای که بهم می پیوندند تا یک چهارچوب تجربی تشکیل دهند، که ما آن را اعیاد مینامیم، نظری بیافکنیم. ولی بعداً خواهیم دید که در واقع این موعدها و نقطۀ راندووها هستند که ما را به آستانۀ عمیق ترین جنبه های وجود شخصی مان میرسانند.

شاید ابتدایی ترین چشم انداز یهودیت دربارۀ خداوند و آنچه که یهودیان را بخصوص در مورد اعیاد به طور دربست به پروردگار منسوب مینمایند، اینست: از آنجا که پروردگار کلاً کامل میباشد و هیچ کمبودی ندارد، پس انگیزه اش در عمل آفرینش نمیتواند یک "نیاز" باشد. زیرا که نیاز اشاره به کمبود دارد و خداوند کمبودی ندارد. پس آفرینش برای آفریدگار نیست. بلکه برای خود ما، یعنی مخلوقات او،میباشد. اگر خلقت برای خود ماست، این اشاره ای است بر اینکه هستی و زندگی برای استفادۀ وجود ماست. به عبارت دیگر زندگی برای ما خوب و پسندیده است.

یهودیت می فهمد که منظور و هدف نهایی وجود و هستی ما در اینست که قادر به دریافت کردن و شریک شدن در عالی ترین نقطه خوب بودن و نیکی ممکنه باشیم و از آن لذت ببریم. کلمات اساسی در همۀ این مطالب "لذت بردن" و "خوب" یا "پسندیده" هستند. بنابراین، نسبت خدا با ما اینست که او بخشندۀ برتر است و ما دریافت کنندۀ بهترین هایی هستیم که او در اختیار دارد. آنچه که از این مباحث تراوش میکند اینست که از نقطۀ نظر یهودیت، ما به طریقه ای در آفرینش سهیم میشویم که به نسبتی به خداوند متعهد باشیم و با این چشم انداز است که ما به شناسایی و درک اعیاد یهودی دست می یابیم.

**"من" و "مال من" در عمیق ترین و عملی ترین تحول ذاتی به "ما" و "مال ما" تبدیل میشود**

قدر شناسی کامل عیدها با شناسایی آنها در زمینۀرابطۀ خداوند با ملت اسرائیل است، که در یک کلمه میگنجد - **زناشویی**. عمق، صمیمیت، عشق و یکپارچگی در



زناشوئی بهترین قیاس ممکن برای یک ارتباط روحانی است که در رابطۀ بین خداوند و ملت یهود وجود دارد. در واقع، **شلمو هملخ** (سلیمان پادشاه یهود) در سرود سرودها (**شیر هشیریم**) ستایش پر شور و تند شور و علاقۀ میان یک شوهر و زن را بیان میکند. تصور یهودیت بر این اساس میباشد که این سرود سرودها تمثیلی برای نشان دادن علاقۀ میان خداوند و ملت یهود است.

بر اساس تلمود: "در ایام **عید فطیر** (**پسح**)، **شاووعوت** و **سوکوت** از سه موعدی که یهودیان به زیارت بیت المقدس میرفتند، **پردۀ هخال** باز بود تا مردم بتوانند دو **کرّوبی** (فرشتگان صورت بچه) روی صندوق پیمان را ببینند که یکدیگر را در آغوش گرفته بودند. در پی آن به ملت اعلام میشد که "**عشق خداوند برای شما مانند عشق یک مرد و یک زن است**".

در اینجا لازم است چند کلمه درباره ازدواج گفته شود. ازدواج، در ماورای احساس فیزیکی و احساسات مهیج، یک بعد روحانی بسیار عمیق میباشد. حالت اتفاق و اتحادی که بین زن و شوهر ایجاد میشود بیشتر از اشتراک زندگی میباشد. ازدواج یک دگرگونی روحانی است. در سفر پیدایش (۲:۲۴) در این رابطه چنین آمده است: "به این جهت، یک مرد پدر و مادرش را ترک میکند و به همسرش می پیوندد و با هم یک تن میگردند".

وقتی که تورات صحبت از این میکند که دو نفر با هم "یک تن"میگردند، منظورش اینست که ازدواج یک تغییر هویت ذات شخصی است. بدین صورت که ذات "من" و "مال من" در عمیق ترین و عملی ترین تحول ذاتی به "ما" و "مال ما" تبدیل میشود. یهودیت، اختلاف میان زندگی یک زن و شوهر را با زندگی مشترک یک زن و مرد که بدون تن دادن به ازدواج احتیاجات یکدیگر را برآورده و به همان اندازه خوشحال هستند، می بیند. پس عمل ازدواج، تنظیم روحانی DNA دو انسان است و وسیله ای است برای ایجاد ماهیت روحانی. و تنها راه تشریح این ماهیت جدید، یکی شدن است.

## رمز زناشویی ها و اعیاد

اگر تا به حال در یک عروسی

یهودی شرکت داشته اید، احتمالاً مشاهده کرده اید که عروس و داماد در کنار یکدیگر زیر "**خوپا**" می ایستند و ربای دعاهایی را میسراید و سپس متن **کتوبا** (گواهینامهٔ ازدواج) قرائت میشود وبه دنبال آن حلقه ها رد و بدل شده و بعد یک گیلاس شیشه ای زیر لگد داماد شکسته میشود و بالاخره مهمانی بزرگ عروسی آغاز میگردد.

حالا میخواهم شما را با چند رمز آشنا سازم.

رمز اول اینست که، همانطور که اشاره شد، مراسم ازدواج یک رویداد روحانی است که هر یک از اجزاء تشکیل دهندهٔ آن نقش و هویت و اهمیت ژرف مخصوص بخود را دارد.

رمز دوم این که هرقسمت از این مراسم ازدواج در اعیاد سالیانهٔ یهودی یک جزء از دو قلوی شبیه به هم هستند.

بالاخره رمز سوم اینست که چنانچه همهٔ اینها را از دیدگاه تاریخچهٔ پیشین یهودیت بررسی کنیم، نمونه ای از ازدواج و عید آشکار میگردد که عید را در سطحی بسیار متفاوت با آنچه ما به آن عادت داریم قرار میدهد.

معلوم میشود اعیاد یهودی بسیار بیشتر از یک جشن به یاد ماندنی تاریخی هستند. آنها ماوراء تاریخ روابط پروردگار و ملت یهود میباشد.

Malbim در تفسیری از یرمیا (۲:۱۲) مینویسد: "**دوران ابراهام، سارا و غیره به منزلهٔ یک خواستگاری و نامزدی بود و خروج ملت اسرائیل از مصر و دریافت کردن تورات ازدواج بود**".

تفسیر Rashi بر سرود سرودها (۳:۱۱) به این مضمون است: "روزی که تورات در کوه سینا داده شد، روز ازدواج خداوند با ملت ایسرائل بود".

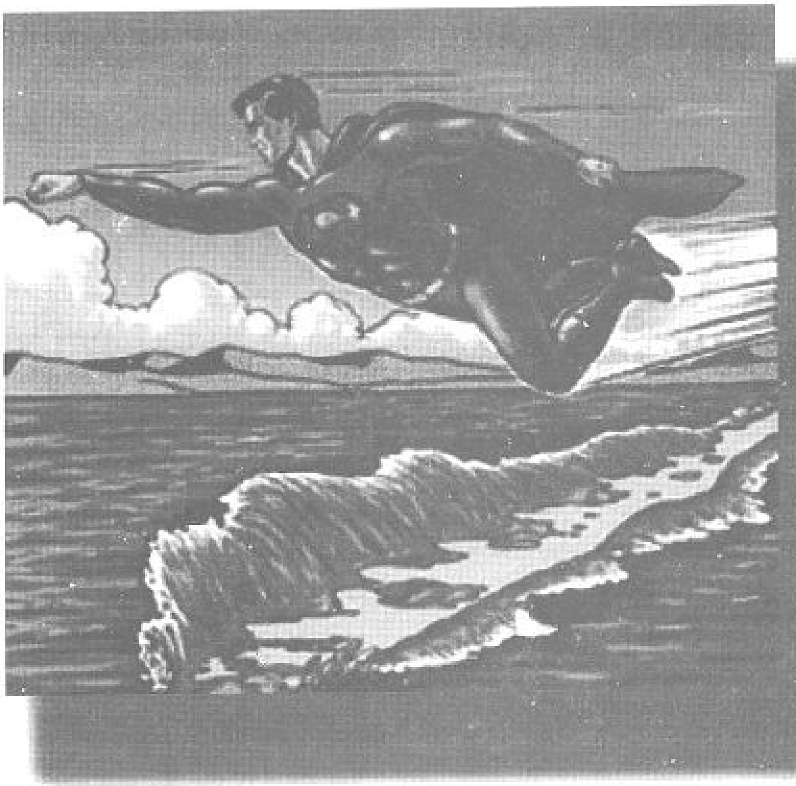
Eliezer Rokeach بخش Kidushim ازتلمود را مورد تفسیر قرار داده و مینویسد: "خداوند طی دوران خروج تا اهداء تورات با ملت یهود پیمان زناشویی بست و زفاف آن هنگامی اتفاق افتاد که حضور خداوند آنها را در بر گرفت".

کلید درک اعیاد یهودی در این است که قادر باشیم زیر سطح را بنگریم و آن را مانند یک کالبد برتر از روابط ماورای معقولات، یعنی رابطهٔ میان خالق جهان و ملت اسرائیل درک کنیم. □





نوشته: Simcha Wenstein
برگردان: آلبرت دانش راد



# ریشهٔ یهودی سوپرمن

Jerry Siegel و Jow Shuster دو پسر بچهٔ معمولی یهودی که ساکن شهر کلیولند (Cleveland) بودند. گر چه محل سکونت آنها در آن شهر ۱۲ بلاک با هم فاصله داشت، ولی با کمک یکدیگر یک قهرمان خارق العاده ای را آفریدند.

آن دو، دردوران تحصیلات دبیرستانی، به همکاری پرداختند تا داستانهایی را برای روزنامهٔ دبیرستان تهیه کنند. آن دو یار دبیرستانی اشتیاق و شور فراوانی برای داستانهای تخیّلی و کمدی داشتند و گر چه در سالهای ۱۹۳۰ نشر کتابها و نوشته جات کمدی دوران طفولیت را میگذراند، آن دو، همانند بسیاری از جوانان یهودی که دارای شوق و ذوق هنری بودند، آرزو داشتند که وارد این صنعت نوپا بشوند.

سالهای ۱۹۳۰، همچنین، شدیدترین دوران یهودی ستیزی در تاریخ آمریکا بود. Fritz Kuhn، طرفدار فعال و سرسپردهٔ نازی در گروه German-American Bund، لژیونهای پیروان متعصب را در راه پیمایی در بسیاری از شهرها رهبری میکرد که شهر محل سکونت Siegel و Shuster را هم در برداشت. Charles E. Coughin، کشیش پر آوازهٔ رادیویی فاشیستی Christian Front، یکی از مردان بسیار قدرتمند کشور بود. کالجها و دانشگاههای معروف به League Ivy محدودیتهایی برای ورود دانشجویان یهودی قائل شده بودند. و در همین حال کلوپ ها و برخی از نواحی به طور کلی یهودیان را به خود راه نمیدادند.

در چنین شرایطی Siegel و Shuster کارهای هنری خود را با نام مستعار

Bernard J. Kenton ارائه نمودند تا از یهودی ستیزی در امان باشند. آن دو، در جریان کساد اقتصادی بزرگ (Great Depression) که بر سرتاسر آمریکا حکمفرما شده بود، با زحمت فراوان به صرفه جویی پرداختند تا بتوانند هزینهٔ تمبر پست را فراهم کنند. Shuster برای تهیهٔ آثارش از کاغذ قهوه ای ارزان قیمت استفاده میکرد.

Siegel و Shuster از اینجا آغاز کردند و شخصیتی را تراشیدند که محرومیت های دوران بلوغشان در آن وجود داشت. این شخصیت، به صورت سخنگوی ستمدیدگان، به یک شمایل آمریکایی تبدیل شد. بعدها Jerry Siegel تولد سوپرمن را چنین تعریف کرد:

"داستان با یک کودک در سیارهٔ دور دستی به نام Krypton آغاز شد. این کودک، مانند سایر ساکنان آن سیاره، دارای قدرتهای خارق العاده (Super Power) بود. پدر دانشمند آن کودک معتقد بود که سیارهٔ Krypton در اثر فشارهای درونش به زودی منفجر خواهد شد و به همین سبب مورد تمسخر و بدگویی اعضای شورای علوم قرار گرفته بود. ولی از آنجا که پدر پیش بینی خود را معتبر می پنداشت، سرگرم ساختن یک سفینهٔ کوچک موشکی شد و همین که متلاشی شدن سیاره آغاز شد، والدین کودک پی بردند که پایان کار نزدیک بود. در آن سفینه کوچک برای سه نفر جا نبود و بنابراین کودک را در آن نهادند. مادر ترجیح داد که در کنار مرد دلخواهش در آن سیارهٔ نگون بخت بماند و با او بمیرد. در حالیکه اشک میریختند، به امید اینکه پسر بچه شان جان سالم بدر خواهد برد، سفینه راکت شکل را به سوی کرهٔ زمین فرستادند. کمی پس از آن Krypton منفجر شد و به همراه آن ساکنین چند میلیونی آن متلاشی شد."

ایدهٔ این سوپرمن نوین در سال ۱۹۴۳ به فکر آنها خطور کرد. چهار سال بعد سوپرمن از رویای بی قرار به یک قهرمان کامل مبدل شد. در سال ۱۹۳۸ شرکت Detective Corlics, Inc. در جستجوی یک شخصیت تخیلی بود تا، با آن، مجلهٔ جدید خود را به نام Action Comics آغاز نماید. آن شرکت مبلغ ۱۳۰ دلار، برای تهیهٔ داستان ۱۳ صفحه ای "سوپرمن"، به Siegel و Shuster جوان پرداخت کرد و در ماه جون آن سال اولین نسخهٔ Action Comics منتشر شد که تمام نسخه های آن به فروش رسید و با آن ستاره ای طلوع کرد.

Siegel و Shuster، با یک شاهکار

درخشان، به قهرمان سوپرمن خودشان، یک هویت محرمانه دادند. این سوپرمن قیافهٔ یک انسان خبرنگار متواضع را با نام Clark Kent دارا بود. در عمل باید گفت که اندیشهٔ "دو هویتی" زمینهٔ داستانهای پیچدار و موضوعات عمیق را فراهم کرده بود. از نظر دیگر، این امر به مقدار زیادی به اسطورهٔ این قهرمان مبارزه کننده با جنایت افزود. شرم و حیایClark مانع عشق بازی او با همکار نمکینش، Loise Lone، میشود. Siegel و Shuster بعداً اذعان کردند که شرم و حیای Clark در تلاش برای یک رانده وو در واقع انعکاس تردیدهای اجتماعی خودشان بوده است.

سوپرمن شماره ۱ در تابستان سال ۱۹۳۹ منتشر شد. در آن زمان هیتلر در آلمان یهودیان را مسئول نابسامانیهای اقتصادی و اجتماعی ملتش دانست و بهره برداری از آن تهمت را آغاز کرد. یهودیان آلمانی در کشوری زندگی میکردند که دولت آنها را از شهروندی محروم کرده بود و درعین حال خودسرانه مخلّ خروج آنها از آلمان بود. نتیجتاً یهودیان آلمان به اقدامات نومیدانه متوسل شدند. درست در زمانی که سوپرمن کوچولو از Krypton به سوی زمین در پرواز بود تا از نابودی همگانی ملتش در امان باشد، بسیاری از کودکان یهودی به وسیلهٔ Kinderjransport (سرویس حمل و نقل کودکان) به انگلستان برده شدند تا در آنجا در امان باشند.

پس از حملهٔ ژاپن به پرل هاربور، آمریکا در دسامبر ۱۹۴۱ به جنگ دوم جهانی پیوست و سوپرمن هم همین کار را کرد.

Clark Kent، در داستان نوشتهٔ Siegel و Shuster، برای نام نویسی در نیروهای مسلح تلاش میکند. ولی در حین آزمایشات پزشکی که از او بعمل می‌آمد اتفاقاً از شعهٔ مجهول بینائیش استفاده میکند و جدول اطاق مجاور را میخواند و در آزمایش پزشکی مردود میشود و درخواست او رد میگردد. Clark در حین پریشانی به خود میگوید:

"من در جهان کامل ترین و بی نقص ترین بدنی که تا به حال شناخته شده را دارم، ولی یک نیرنگ اندوهناک سرنوشت باعث شد که ارتش درخواست مرا به صورت نومید کننده ای نپذیرفت." در آن موقع احساس نومیدی و افسردگی سراسر کشور را فرا گرفته بود. به تدریج گزارش جنایات هولوکاست پخش میشد ولی یهودیان آمریکا برای کمک به برادران اروپایی خود کاملاً احساس ناتوانی میکردند.

پیام سوپرمن، با آن صدای نژادی خفیفش، در زندگی واقعی از نظر دشمن فرار نکرد. جوزف گوبلز، وزیر تبلیغات آلمان نازی، سوپرمن را به یهودی بودن متهم کرد. در آوریل ۱۹۴۰ هفته نامهٔ Das Schwarze Korp اورگان S.S. نازی، مجلهٔ Comic و نویسندگان یهودیش را مورد حمله قرار داد و نوشت:

"Jerry Siegel، آن جوانک که هم از نظر مشاعر و هم از نظر جسمی مختون میباشد و قرارگاهش در نیویورک میباشد... مخترع اسرائیلی، این آدمک مسخره را با هیکل زیاده از حد رشد کرده و مغز رشد نکرده "سوپرمن" خوانده است."

نازیها داشتند با یک شخصیت کارتونی ساخته و پرداختهٔ دو جوانک در آن سوی دریا دست و پنجه نرم میکردند. در حقیقت این عبارت پردازی ایده نولوژیکی عملاً انگشت بر نقطهٔ حساس و حیاتی میراث یهودیت Siegel و Shuster گذاشته بود.

داستان سوپرمن یک با شرح کوتاه فرار قهرمان از Krypton آغاز میشود که آن هم از منابع عظیم یهودیت مایه میگیرد. سفر سوپرمن دقیقاً انعکاسی است از داستان نویسی. مثلاً مردم سیارهٔ Krypton با انهدام کامل روبرو شدند، و اسرائیلی های مقیم مصر دوران کتاب مقدس با ماجرای قتل فرزندان ذکور خود مواجه شدند. یوخبد طفل نوزادش، **موسی**، را در یک سبد حصیری میگذارد و بر روی آب رودخانهٔ نیل روانه میسازد. تصمیم نومیدانهٔ یوخبد به روشنی تصمیم JOR-EL، پدر سوپرمن، را تداعی میکند که با سفینه کوچک موشکی شکل پسرش را به فضای خارج میفرستد.

موسی و سوپرمن هر دو نهایتاً کشف میشوند و هر یک در فرهنگهای بیگانه رشد میکنند. موسی توسط بتیا،دختر فرعون، پیدا میشود و در دربار سلطنتی مصر بزرگ میشود. سوپرمن را یوناتان و مارتا کنت در میان یک کشتزار ذرت می یابند و نام او را کلارک میگذارند. هم بتیا و هم خانوادهٔ کنت (Kent Family) از همان آغاز متوجه میشوند که پسر بچهٔ تازه یافت شدهٔ آنها خارق العاده هستند. سوپرمن زندگی دو گانهٔ یک خبرنگار عینکی الکن را اتخاذ میکند تا هیچ کس به یهودیت واقعی او مظنون نشود. موسی نیز به دلایل امنیتی خودش ریشه های اسرائیلی خودش را برای مدتی مخفی نگه میدارد.

نام اصلی سوپرمن در سیارهٔ Krypton ریشهٔ آن را در دوران کتاب مقدس آشکار میسازد. سوپرمن KAL-EL نام گذاری شده و نام پدرش JOR-EL گذاشته اند پسوند EL در سراسر کتاب مقدس نام باستانی خداوند میباشد و همچنین پسوند نام پیامبران بزرگی مانند شموئل و دانیل و فرشتگانی مانند میکائل و گبرئیل میباشد.

در حالی که ممکن است سوپرمن شکست ناپذیر در آزمایش زمانه پیروز شده باشد، زندگی واقعی آفرینندگانش قرین پیروزی نبود. آنها، از سرآغاز سرگرم کار بودند که مجبور بودند افراد کمکی استخدام کنند. در شرایطی که شرکت DC Comics میلیونها دلا ر سود می برند. ابداع کنندگان سوپرمن در آن ثروت سهمی نداشتند زیرا

آنها حقوق بگیرانی بودند که با دریافت اولین دستمزد به مبلغ ۱۳۰ دلار در سال ۱۹۳۸ همه حق و حقوق خود را به ناشر واگذار کرده بودند و از آن معدن طلا بی نصیب مانده بودند و بالاخره هم از کار برکنار شدند.

شکایات قانونی بی نتیجه ماند. در این میان Siegel و Shuster کوشیدند شخصیت های تخیلی نوینی را ابداع کنند ولی موفق نشدند. نام آنها تنها برای خوانندگان Comic Books آشنا بود.

در اوایل سالهای ۱۹۷۰ شایع شد که یک فیلم سینمایی با بودجه سنگین از سوپرمن در حال تکوین بود.

شرکت DC Comics مبلغ ۳ میلیون دلار برای اجازه تهیه فیلم سوپرمن دریافت کرد و بار دیگر Siegel و Shuster سرشان بی کلاه ماند.

این بار آن دو به شیوهٔ دیگری روی آوردند. وکلای خود را کنار گذاشتند و مستقیماً به وسایل ارتباط جمعی روی آوردند. روزنامه های سراسر جهان به شرح داستان Siegel و Shuster، آن دو پسرهای فقیر که یک شخصیت آمریکایی را ابداع کرده بودند و شرکت DC Comics را ثروتمند کرده بودند پرداختند و اضافه کردند که آن دو اکنون تهیدست و فراموش شده میباشند و Shuster در حال حاضر دچار نابینایی شده است. قانوناً DC Comic به Siegel و Shuster چیزی بدهکار نیست ولی شهرت به بدی برایش بسیار گران تمام میشد. توافق مالی به دست آمد و نام "Siegel و Shuster" دوباره در حکایات سوپرمن ظاهر شد. در سال ۲۰۰۶ سوپرمن دوباره بر روی پردهٔ سینما ظاهر شد. □

**داستان سوپرمن یک با شرح کوتاه فرار قهرمان از Krypton آغاز میشود که آن هم از منابع عظیم یهودیت مایه میگیرد.**

نوشته: استر نعیم



# به یاد پوران مقوم

آخرین باری که با پوران صحبت کردم یک هفته قبل از فوت او بود. نفسش تنگ بود و به سختی صحبت میکرد. اما هنوز صحبت از مجله میکرد و اینکه چه کار باید کرد. دو روز قبل از فوتش به دیدن او رفتم. روی تخت دراز کشیده بود و با قرص آرام کننده به خواب رفته بود. تمام فامیل سعی میکردند وسیله راحتی او را فراهم آورند. دو سه باری او را صدا کردند «پوران جون دوستت استر آمده چشمت را باز کن» او سعی کرد و موفق نشد. ناراحت شده بودم، انتظار دیدن او را به این حال نداشتم. ظاهراً درمان موفقیت آمیز نبود. حالم بد شده بود. میخواستم او را بغل کنم و ببوسم. خداحافظی کنم اما به خودم اجازه ندادم که به او دست بزنم مبادا آرامش او را به هم بزنم. بغض گلویم را گرفته بود. بعد از مدت کوتاهی او را ترک کردم. نمیتوانستم به خانه بروم، سر راه به پارک بورلی گلن رفتم، میعادگاه صبحگاهی پوران با دوستانش. اشک از چشمانم سرازیر بود میخواستم جای پای او راه بروم. هوایی را که او هر روز تنفس کرده بود تنفس کنم. شاید آنجا او را حس کنم و با او خداحافظی کنم. همین طور که راه میرفتم به او فکر میکردم. به حرفهایی که میزد و به کارهای شگفت انگیزی که میکرد، همه اینها بهم قدرت میدادند و کم کم حالم بهتر میشد.

صحبت کردن راجع به پوران هم کاری سختی است و هم آسان. سخت به خاطر از دست دادن یک دوست عزیز و آسان چرا که پوران افکار خود را آشکارا بیان میکرد و نظرات خود را به راحتی ابراز میکرد.

پوران با خرافات و موهومات سر سازگاری نداشت و تا نفس داشت در این راه سرسختانه مبارزه می کرد. در عین حال که باورمند بود، به هر انسانی با هر باور و ایمانی که داشت تا زمانی که آزادی انسانهای دیگر را به بازی نگرفته برایش قابل احترام بود.

او اصرار نداشت که شما هم عقیده او بشوید اما پافشاری میکرد که آگاهانه راه خود را انتخاب کنید و از پی آمد آن آگاه باشید.

پوران زن شجاعی بود با شهامت زندگی کرد و با شجاعت دار فانی را وداع

گفت و به افکاری پوچ مثل چه کار کردی که این بلا سرت آمد، تا وقتی نفس داشت میخندید و میگفت هیچکس نه از دعای کسی آمده و نه از نفرین کسی رفته است.

سکوتی برقرار میشود:

صدای پوران را که مثل کبوتری به سر شانه ام نشسته میشنوم. در گوشم زمزمه میکند شالومیت بسه، نمیخواد راجع به من حرف بزنی، آنها که باید من را بشناسند میشناسند، حرفی بزن که به درد مردم بخورد و ازش استفاده کنند. روشنگری کن.

گفتم بسیار خوب پوران جون، امروز روز توست و من صدای تو. چه میخواهی بگویی؟

اول میخواهم به پدر و مادرها بگویی که میدانم در زندگی همه شما مشکلات هست و با گرفتاری و ناراحتی های گوناگون روبرو هستید، اما مسئولیت خودتان را در مورد فرزندانتان فراموش نکنید.

تربیت بچه هایتان را به گردن دیگران نگذارید. از عشق و محبت کوتاهی نکنید و نگذارید به خاطر کمبود عشق و محبت، رشته های عقل خود را به دست هر کس که از راه رسید بسپارند و مثل رشته های خیمه شب بازی تحت کنترل فکری آنها در بیایند، تا جایی که جوانان نازنین ما تبدیل به روباط شده و از خود هیچ عقیده ای نداشته باشند و کاملاً پیرو افکار دیگری بشوند.

میخواهم به جوانان عزیز خودمان بگوییم که نگذارند هیچ چیز همبستگی در خانواده را به مخاطره بیاندازد. یهودیت را در عالم علم بشناسند و تحصیلات خود را به خاطر تعصبات مذهبی رها نکنند که خدای ناکرده باعث جهل و نادانی بشود.

و به قول مرحوم دکتر ابرامی عزیز که میگوید:

«یهودی اسیر نباشید که دعا و ثنای روزانه و کنیسا رفتن قطع نشود، خود را صدیق و ثواب کار بدانند اما در یک معامله تجارت با شریک و همکار و مشتری خود درستکار نباشند و احساس گناه نکنند. در چنین یهودیت منحرف شده ای گناه انسان به انسان چندان مطرح نیست زیرا خدا وسیله بخشش گناهان است. بی جهت نیست که در یهودیت اسیر، تنها روز کیپور است که این همه اهمیت پیدا میکند و برای بسیاری تنها نشان یهودی بودن باقی میماند».

پوران ادامه میدهد:

از پیشوایان دین می خواهم که از مسئولیت بزرگی که به گردنشان گذاشته شده آگاه باشند. مسئولانه رفتار کنند و به خاطر حفظ یهودیت از موقعیت خود استفاده منطقی کنند. بچه ها را تشویق به تحصیل و همبستگی در خانواده بکنند.

از شما دوستان و فامیل تقاضا میکنم که این راه مبارزه با خرافات را ادامه دهید مرتب بگویید و بنویسید و روشنگری کنید.

باز سکوتی پیش میاد.

و ناگاه صدای خنده قشنگ پوران را میشنوم. سئوال میکنم به چه میخندی؟ میگوید: به مردم بگو دست از خرافات بردارند والا اینجا جهنمی در کار نیست نترسید.

این حرف پوران مرا به یاد قطعه ای از دکتر جلیل محمودی انداخت که بخشی از آن را بازگو میکنم:

## خدایا

از قهرت نمیترسم که ارحم الراحمینی
و از دوزخت هراس ندارم
چه که همچو جایی نداری.
از خود میترسم که نادانم.
اگر بسوزم
در آتش نادانی خود میسوزم
نه در آتش جهنم تو.
اگر قهری ببینم
از واکنش کرده های خود می بینم
نه از انتقام تو.
دشمن جز بی خردی ندارم
و گودالی گودتر از پرتگاه نادانی نمیدانم.

پوران این شمع شب افروز و از خود گذشته، درون خود را با خدمت به دیگران روشن میکرد. پوران زیستن واقعی را در ایثار میدانست او جان خود را در راه روشنگری و خوشبختی دیگران ایثار کرد. تا جایی که زنجیرهای اسارت نفس را پاره کرد و به آزادی مطلق رسید. روانش شاد باد.

# تسلیت

جناب آقای بیژن کیان مهد

درگذشت مادر گرامیتان مرحومه ویولت کیان مهد را تسلیت گفته سلامتی و بقاء عمر همراه با صبر و شکیبایی برای شما و کلیه بستگان آرزومندیم.

سازمان ارتص سیامک



# یهودیت و حیوانات

**با ابراز علاقه و توجه به حیوانات نه فقط آنها بلکه ما نیز به عنوان انسانهای متمدن از این احساسات انسانی بهره مند می شویم.**

■ از: دکتر ریچارد شوارتز
برگردان: بهروز بُرنا

اگر چه هر صبح شبات این مضمون تورا را که میگوید: «روح و روان هر موجود زنده نشانی از عُلویت خدا را به همراه دارد» با صدای بلند قرائت میکنیم، معهذا در هر فصل زمستان در کنیساها شاهد ورود افرادی هستیم که ملبس به پوست حیوانات زجر کشیده هستند.

مکتب یهودیت حاوی تعلیمات زیبا و ارزنده ای در زمینه ابراز عشق و علاقه به حیوانات است. همانند موسی و حضرت داود به مناسبت علائق شدید آنها به حیوانات در دوران چوپانی و یا ریوکا که به مناسبت مراقبت های مافوق انسانی و مهتری ۱۲ شتران

**مکتب یهودیت حاوی تعلیمات زیبا و ارزنده ای در زمینه ابراز عشق و علاقه به حیوانات است.**

الی اِزِر شایستگی همسری اسحاق را پیدا کرد.

ربی یهودا تهیه کننده میشنا و

مستخدم حضرت ابراهیم نیز به مناسبت شقاوت عمل با گوساله ای که به او پناهنده شده بود مورد تنبیه خداوند قرار گرفت و سالها از ورود به بهشت محروم گردید.

بسیاری از قوانین تورا، خوش رفتاری با حیوانات را حکم میکنند. از جمله استفاده از پوزه بند را در مورد گاو شخم زن ممنوع کرده و یا نگهداری دو حیوان با خوی های متفاوت را در یک قفس منع میکند.

و یا توصیه میکند که حیوانات نیز همانند اربابان خود از استراحت در روز شبات بهره مند شوند. حضرت داود در مزامیر خود اشاره به توجه مخصوص خداوند به

حیوانات کرده و میگوید: «تو نیز از فرامین خداوند تبعیت کرده و از روح و روان حیوان زیردست خود مراقبت کن». تورا نیز یهودیان را از اعمال اذیت و آزار به حیوانات برحذر میدارد.

ربای سامسون رافائل هیرش، فیلسوف، نویسنده ومفسر تورا در قرن نوزدهم عقیده خود را در مورد رفتار یهودیان با حیوانات به وضوح تشریح کرده و میگوید: «خداوند تو را موظف کرده که نه فقط از اعمال هر نوع عملی که سبب ایجاد درد و رنج در حیوان میشود خودداری کرده، بلکه تا آنجا که در قدرت توست حیوانی را که در درد و شکنجه است کمک کرده تا رهایی یابد.

**شرایط محیط زیست:**

به منظور استفاده از پوست حیوانات، افراد آنها را یا در تله ها و یا در مزارع محدود نگهداری میکنند که هیچیک از این روشها، با تعلیمات یهودیت که در بالا اشاره شد مطابقت ندارند. حیواناتی که در پای بندهای زجر آور اسیر میشوند در تقلای گریز از مرگ به جویدن پای خود مبادرت میورزند. بر اساس گزارش روزنامه کانادایی «حیوانات وحشی» در معده این حیوانات آثاری از اعضای جویده شده بدن خود و یا دندانهای خورد شده آنها و در تعداد بیشماری پوست و استخوان آنها دیده شده است.

آثار صدها میلیون حیوان وحشی به علت استفاده از پوست آنها در مناطق مختلف رو به نابودی میروند. میلیونها حیوان ناخواسته از قبیل سگ و گربه و یا پرندگان در قفس ها جان میسپارند و اجساد آنها روانه ذباله دانها میگردد.

میلیونها روباه، سگ آبی، راسو، گربه وحشی، خرگوش، چین جیلا و صدها موجودات مشابه آنها از شرایط فوق العاده طاقت فرسا و رفتار قصی القلبانه صاحبان آنان در انتظار مرگ بسر میبرند. تحت چنین شرایطی، این حیوانات طبیعتاً دچار ناهنجاری های عصبی و در نتیجه انجام حرکات منجر به خود آزاری میگردند. نهایتاً این حیوانات یا در اثر وارد کردن شوک الکتریکی به آنها و یا خفگی و یا مسمومیت در حالی که به خشگی عضلانی و یا شکستگی گردن دچار میشوند جان میسپارند.

**طبق گزارش مؤسسه بین المللی حقوق حیوانات، به منظور تهیه یک پالتو پوست به ۴۰۰ سنجاب، ۲۴۰ قانم، ۲۰۰ چین چیلا، ۱۲۰ موش آبی، ۸۰ سمور، ۲۲ گربه وحشی، ۱۲ روباه و ۵ گرگ نیاز است.**

طبق گزارش مؤسسه بین المللی حقوق حیوانات، به منظور تهیه یک پالتو پوست به ۴۰۰ سنجاب، ۲۴۰ قانم، ۲۰۰ چین چیلا، ۱۲۰ موش آبی، ۸۰ سمور، ۲۲ گربه وحشی، ۱۲ روباه و ۵ گرگ نیاز است.

**موارد لزوم پوست حیوانات:**

یهودیت مقام انسانها را والاتر از حیوانات دانسته و توصیه میکند در صورت «احتیاج» انسان میتواند به حیوانات آسیب رسانده و حتی به منظور تأمین احتیاج خود آنها را نیز از پای در آورد. ولی آیا انسان به منظور گرم نگهداشتن خود از سرما چاره دیگری به جز استفاده از پوست این حیوانات ندارد؟ چه بسا که مذهبیون خسیدیم به منظور رعایت این اصول به انتخاب کلاههای با پوست مصنوعی مبادرت میورزند.

در ماه مارچ ۱۹۹۲ در تل آویو ربای حیم داوید هالوی فتوایی در این زمینه صادر کرد که بر اساس آن استفاده هر نوع پوست حیوانات توسط یهودیان را ممنوع اعلام کرد.

ربای رفورم اسرائیلی Amsel Nachum در فرهنگ لغات اخلاقی و انسانی چنین اظهار نظر میکند: «اگر فردی تنها به منظور خودنمایی و نشان دادن ثروت خود به دیگران از پوست حیوانات استفاده میکند کاری بیهوده، سبکسرانه و غیر انسانی را مرتکب شده است». ربای Amsel همچنین خاطر نشان میکند که شکار حیوانات نیز بدین منظور ممنوع بوده و به هیچ وجه قابل قبول و انسانی نمیباشد.

# دختر سفارادی؟ نه در مدرسهٔ ما


**مقاله ای از رانی آلونی - سادوونیک**

**Roni Aloni - Sadovnik**

**(معاون قبلی شهردار اورشلیم)**

**برگردان: مهندس مسعود ترمه چی**


قانون جدید مسئلهٔ طرز انتخاب نژاد پرستانهٔ دانشجویان مدارس **هاردی** Haredi (یک گروه اولترا ارتدکس یهودی) **بیت یعکوو** Beis Yaakov را مطرح میکند.

هر ساله، در آغاز سال تحصیلی، صدها دختر کوچک و شیرین، که تنها جرمشان این است که از یک خانواده سفارادی هستند، پس از آنکه از طرف مدارس بسیار ارتدکس **"بیت یعکوو"** جواب رد می شوند مجبور میشوند که در خانه بمانند.

مدیران این مدارس علناً اقرار میکنند که به خاطر اعتقادات مذهبی دانشجویان، از قبول کردن آنان سر باز میزنند.

با تصویب این قانون به وسیله دادگاه ناحیه ای اورشلیم، که در نوع خود اولین است، این پدیده ای که ما مدت زیادی است که شاهد آن هستیم، اکنون دارای چنگ و دندان شده است. "گمان میرود که روش ثبت نام دانشجویان دارای مَلاک اعتقادات مذهبی میباشد". وضع فعلی که در آن مدارس تعداد دانشجویان سفارادی را به ۳۰ درصد محدود میکنند هم به خوبی شناخته شده است و هم ریشه های عمیق دارد. وقتی که دانشجویی در یکی از مدارس بیت یعکوو Beis Yaakov نام نویسی میکند، از مدیر مدرسه انتظار میرود که در پرونده آن دانشجو بنویسند که آیا او از خانواده اشکنازی است یا سفارادی. این مدیران - که جزو گروه فوق ارتدکس هاردی Haredi هستند و پیوستگی با **ربای یوسف شالم الیاشیو** Eliashiv Rabbi Yosef Shalom دارند و اصول دمکراسی برایشان معنی و مفهومی ندارد - هیچ اشکالی در چنین عملکرد علنی و نژاد پرستانه نمی بینند. در واقع، مدارس **بیت یعکوو** از روز اول برای تحصیل دختران اشکنازی تأسیس شده بودند.

**پول مردم؟**

و وزیر آموزش و پرورش در این گیرودار کجاست؟ سالهاست که وزارت آموزش و پرورش از این تبعیض مذهبی با اطلاع است ولی تصمیم گرفته است که کاری در این باره نکند. چرا مؤسساتی که علناً بین دانشجویان تبعیض قائل میشوند از پول مردم برای بودجهٔ خود استفاده میکنند؟ عملی که بر خلاف قانون است. چرا آنان قبول کرده

**اسمش را بگذارید "دردهای زایمان برای تولد ماشیح".**

اند که این دختران (سفارادی) را بر مذبح "وضع فعلی" قربانی کنند؟

### منظرهٔ اندوهبار

**یک داستان حقیقی:** در سال ۲۰۰۰، هنگامی که به عنوان عضو یک حزب مردمی در هیئت شورای شهرداری اورشلیم خدمت میکردم، اعضای گروه هاردی Haredim به طور ممتد به دفتر من رفت و آمد داشتند، همه یک داستان داشتند: یک دختر شش ساله،آماده برای رفتن به کلاس اول، نمیتوانست از مدیر مدرسه اجازهٔ نام نویسی بگیرد، چون سهمیه پر شده بود. حتی دخترانی که تحت این سهمیه قبول شده بودند، به کلاسهای جداگانه که برای دختران سفارادی اختصاص داده شده بودند فرستاده می شدند.

من از روی سادگی فکر میکردم که آنها اشتباهاً به دفتر من می‌آمدند،و در واقع دنبال نمایندهٔ حزب شاس Shas (یکی از احزاب مذهبی اسرائیل) میگردند (که دفترش در انتهای راهرو بود). من به آنها میگفتم که "معاون شهردار آنان (حزب شاس) خیلی بیشتر از من قدرت دارد".

آنها به اطراف خود نگاه کردند تا مطمئن شوند که کسی به حرفهای آنان گوش نمیکند، و بعد به من گفتند: "ما نزد آنها هم رفته ایم. به ما گفتند که کاری از دستشان بر نمی‌آید و باید برای کمک پیش شما بیاییم".

با خودم فکر کردم که اگر رقیبان من در حزب شاس رأی دهندگان خود را پیش من میفرستند، پس باید واقعاً امیدی به هم زیستی مذهبیون و عامهٔ‌مردم باشد. من به خیلی ها کمک کردم، با عصبانیت زیاد تلفنهای زیادی زدم، تهدید به شکایت قانونی به بازرسان شهرداری و اداره آموزش و پرورش کردم، حتی به پلیس علیه مدیران مدارسی که در نام نویسی از استانداردهای تبعیض مذهبی استفاده میکردند رجوع کردم - ولی هیچ نتیجه ای نگرفتم. منظرهٔ اندوهبار دختران کوچولوی هاردی، که در راهروهای شهرداری دنبال پدر و مادرهایشان میدویدند هر سال در اول سپتامبر تکرار میشد.

آن ربای به من گفت: "آه، رانی Roni، کی تو میخواهی یاد بگیری که سیاست یعنی چه؟ تو اگر ده فرمان را هم جلوی من روی میز برای رای دادن گذاشته بودی من آن را رد میکردم تو یکی از ما نیستی. تو نگران امثال خودت باش، و بگذار ما نگران خودمان باشیم".

### حزب شاس Shas و ده فرمان

یک بار قبل از جلسهٔ شهرداری، من با اهود اُلمرت Ehud Olmert که در آن زمان شهردار بود، درباره شدت و عظمت این مشکل صحبت کردم، و از او درخواست کردم که این موضوع را در دستور جلسه بگذارد تا مؤسساتی که برای پذیرفتن دانشجو چنین تبعیض هایی قائل میشوند نتوانند از بودجهٔ شهر اورشلیم پول دریافت کنند.

در مقابل چشمان وحشت زدهٔ من،وقتی که **اُلمرت** این موضوع را در جلسه مطرح کرد، تمام اعضای **حزب شاس** در شهرداری که در جلسه بودند از اتاق خارج شدند...و طرح این مسئله رد شد. بعداً من از یکی از ربای های آنها پرسیدم چرا به پیشنهاد من رأی ندادند تا برای همیشه به این تبعیض خاتمه دهند؟ هر چه باشد دربارهٔ دختران سفارادی صحبت میکنیم.

آن ربای به من گفت: "آه، رانی Roni، کی تو میخواهی یاد بگیری که سیاست یعنی چه؟ تو اگر ده فرمان را هم جلوی من روی میز برای رأی دادن گذاشته بودی من آن را رد میکردم تو یکی از ما نیستی. تو نگران امثال خودت باش، و بگذار ما نگران خودمان باشیم".

### ماشیح می‌آید؟

این موضوع سالهای پیش بود، ولی این پدیده زنده و بر جا است. راه حل این مشکل در عدم توانایی ما - اسرائیلهای هاردیم Haredim و عامه مردم - در غلبه بر تفاوت هایمان و نبرد برای آنچه که مشترکاً داریم، است.

همهٔ ما باید تبعیض مذهبی علیه دختران اُلترا ارتدکس سفارادی را رد کنیم. خدا نکند، این تبعیض از هیچ غرضی ناشی نمیشود؛ این فقط باقیمانده ای از راز بقای ماست که در اثر تبعیدی وحشتناک ما را مجبور کرد تا برای حفظ اعتقاداتمان خود را از سایرین جدا کنیم.

اینجا، در خانهٔ جدیدمان، فقط آزادی بین عامهٔ مردم و اولترا ارتدکس، تنها با غلبه بر سیاست بازیها، ما قادر خواهیم بود که با یکدیگر به سوی نور پیشرفت حرکت کنیم. اسمش را بگذارید "دردهای زایمان برای تولد ماشیح". □

امنون نتصر

# یادداشت ها

## مقاله صد و یکم

## ۱۳۷ ـ بانوی نکوکار، نعیما تفیلین

من خانم نعیما تفیلین را هرگز ندیده ام، هرگز با او صحبت نکرده ام، ولی کتاب خاطراتش را که اخیراً چاپ شده است خوانده ام.[1] نعیما تفیلین را اغلب یهودیان ایرانی که در اسرائیل و خارج از اسرائیل به کارهای اجتماعی مشغولند میشناسند. او بانویی است نکوکار و فداکار، که بدون تبعیضِ ملیت یا دین، عمری را در خدمت مردم گذرانده است. در سال ۱۹۸۹ میخواست به ریاست شورای محلی شهرش، اوفاقیم (در تلفظ Ofākim)، انتخاب بشود ولی موفق نشد. بدون تردید شایستگی این سمت را داشت، ولی در مبارزه انتخاباتی، به طوریکه خودش اعتراف میکند، به اندازه کافی برای انتخابش کمک مالی نشد. برای جمع آوری پول به نیویورک و لس آنجلس روی آورد، ولی نا امید به اوفاقیم برگشت.

نعیما مینویسد (ص ۱۱۰) که نیسیم گائون، سرمایه دار بزرگ ساکن سوئیس، در نامهٔ مورخ نهم ژانویه ۱۹۸۹ قول داد پنجاه هزار دلار کمک کند، ولی فقط پنج هزار دلار کمک کرد. شکست نعیما در انتخابات او را زیر قرض کمر شکن قرار داد بطوریکه او و خانواده اش را دچار بحران مالی و روانی نمود. در این راه، شیمعون پرس در نامهٔ مورخ ششم ژانویه ۱۹۹۱ دست به دامن پرویز نظریان میشود (ص ۱۱۳). نظریان مبلغ دو هزار دلار کمک میکند. نعیما مینویسد: این مبلغ را فوراً به صاحب یکی از سالن ها، که برای مبارزات تبلیغاتی خودم اجاره کرده بودم، پرداختم، ولی هنوز ده ها هزار دلار به این و آن مقروض بودم.[2]

نعیما در ۱۸ ژانویه ۱۹۴۲ در گلپایگان متولد شد. مادرش سلطنت و پدرش افرایم منشری هر دو، همانند خانواده منشری ها، از اهالی گلپایگان بودند. نعیما و خانواده اش در اوائل سال ۱۹۵۷ به اسرائیل مهاجرت کرده در شهر بیابانی و تازه ساز اوفاقیم در جنوب اسرائیل ساکن شدند. بطوریکه خودش فاش میسازد، پدرش (متولد ۱۸۹۰)، چون بسیاری از اهالی گلپایگان، راه و روش بهائیت را سرمشق خود قرار میدهد (ص ۱۸). نعیما روابط حسنه میان یهودیان، مسلمانان و بهائیان گلپایگان را ستایش میکند (ص ۲۵). او، که شغل اصلی اش پرستاری در بیمارستان بود، در ماه مارس ۱۹۶۵ با جوان دلخواه خود، یوسی (یوسف) تفیلین، از اهالی شیراز ازدواج میکند (ص ۴۲).

در سال ۱۹۹۷، تقریباً هشت سال پس از شکست در انتخابات و فشار های مالی و روانی جگر خراش ناشی از این شکست، نعیما به بیماری سرطان مبتلی میگردد و در روایتی مندرج در یکی از جرائد محلی، در بارهٔ بیماری خودش و نیز خیانت «دوستان» سخن میراند (ص ۲۷۱). سرانجام با قدرت درونی که در خود می یابد، سرطان را شکست میدهد و تندرست به خانه و کاشانه خود برمیگردد. ما برای این بانوی نکوکار و خدمتگذار عمری طولانی همراه با تندرستی در جوار شوهر، فرزندان و نوه هایش آرزو میکنیم.

## ۱۳۷ ـ ماجرای هایده در اسرائیل

دوستدارن موسیقی ایرانی گمان نمی کنم نام هایده و آواز دلنشین او را نشنیده باشند. هایده، به نام معصومه دده بالا در سال ۱۹۴۲ در یکی از روستاهای کرمانشاه متولد شد.[3] نعیما تفیلین، که در بخش بالا در بارهٔ او سخن راندیم، در سفر سال ۱۹۸۹ به لس آنجلس، به منزل هایده میرود و در مذاکره ای آن خواننده معروف را قانع میسازد که به نفع سازمانِ کمک به معتادینِ مواد مخدر در اسرائیل چند کنسرت به رایگان در این کشور اجرا نماید. هایده قبول میکند.

بالاخره، در اکتبر ۱۹۸۹، با وساطت و کوشش خانم نعیما تفیلین، هایده با تعدادی از همراهانش به اسرائیل می آید و در هتل باشکوه دان پانوراما در تل آویو اقامت می گزینند. در اینجا، نعیما در کتابش، که شرح مختصری از آن در بالا آمده، چنین مینویسد:[4]

وقتی به دیدار هایده به هتل رفتم متوجه شدم که او به اطاقش نمیرود. جویای این معما شدم. بمن گفتند که خانم هایده کسر شأن خود میداند اطاقی کمتر از سویت suite در اختیارش قرار بگیرد. بهت زده شدم، چون هزینه سویت سرسام آور بود. چاره ای نداشتم جز اینکه دستور ایشان را اجرا کنم ـــ مدتی بود با انتشار آگهی ها در جراید و رسانه های دیگر، مردم را برای شنیدن صدای هایده در انتظار گذاشته بودیم. بهر حال، امیدوار بودیم بتوانیم درآمد خوبی برای کمک به معتادین فراهم آوریم.

در این فرصت، از هایده خواستم که قدری برای گردش به شهر برویم. دستیار هایده بما اطلاع داد که خانم بیمار است و نیاز به استراحت دارد. پرسیدم: ایشان از چه بیماری رنج میبرند. گفتند بیماری قند ... قند خون ایشان خیلی بالاست، تا پانصد رسیده است. گفتم چرا با چنین بیماری ایشان مرتب شراب و می و انواع نوشیدنی های الکلی مصرف میکنند. گفتند کسی حریف ایشان نمی شود؛ وانگهی، ما موظفیم پیش از هر کنسرت دو بطری ویسکی به ایشان تقدیم کنیم و ضمنا خوراک محبوب ایشان سیخ کباب است و نه خوراکهای هتل، لهذا ناچار باید از رستورانهای ایرانی تل آویو کباب های دلخواه ایشان را مرتب سفارش بدهیم.

اندکی بعد، باز به اطلاع رسانیدند که خانم هایده احتیاج به یک نگهبان همراه دارند و بدون چنین نگهبانی از جای خود تکان نمی خورند. ناچار به این درخواست پر هزینهٔ ایشان تن در دادیم. این موضوع تمام نشده، در خواست دیگری صادر گردید: بنا به دستور ایشان می بایست هفته ای سه بار خانم را به سلمانی معروف تل آویو ببریم. درخواست دیگر ایشان این بود که برای هر وعده غذا، باید عده ای در حدود بیست نفر از دلخواهانشان به دور میز بنشینند و با ایشان غذا صرف کنند.

افزون بر همهٔ این دردسر ها، انواع و اقسام نوشابه و سرویس های شخصی بود که مرتب از هتل به اطاق خواب ایشان سرازیر میشد. هزینه ها سر به فلک می کشید، و ما درمانده ها نمی دانستیم چه کنیم و مجبور بودیم به تمام اطوار بازی های ایشان لبیک بگوییم و همهٔ این هزینه های سنگین را بپردازیم.

گیج شده بودم. مغزم داغان شده بود. سرم سوت میکشید. نمی دانستم چکار کنم. آخر مگر ما ایشان را برای امری خیر دعوت نکرده بودیم؟ ایشان هم با یک دنیا خوشی و خوشرویی اجرای تبرعی این امر خیر را پذیرفته بودند.

بالاخره موعد برقراری کنسرت ها سر رسید. با هزار زور و زحمت، چهار کنسرت در شهرهای اورشلیم (۱۸ اکتبر)، بئر شبع (۲۲ اکتبر)، اشکلون (۲۴ اکتبر) و تل آویو (۲۸ اکتبر) یکی پس از دیگری به اجرا در آمدند. معلوم گردید به دستور ایشان می بایست به عده ای بلیط ورودی مجانی بدهیم. پس از کنسرت چهارم، که در تل آویو انجام گرفت، ناگهان ایشان درخواست کردند که باید به نوازندگان مزد بدهیم —— گرچه قرار قبلی این بود که همه به رایگان در راه این هدف خیر قدم خواهند نهاد. نمی دانستیم دست به دامن کی بشویم تا این ناراحتی ها را رفع کند. حرف، حرف ایشان بود و کسی حریف ایشان نمیشد. ناچار زیر بار پرداخت مزدی کلان به نوازندگان شدیم.

قرار دیگر ما این بود که، افزون بر این چهار کنسرت، یک مهمانی با شکوهی برپا کنیم که لااقل بیست هزار دلار در آمد داشته باشد و با این درآمد بتوانیم اهداف خیر خودمان را در مورد درمان معتادین مواد مخدر عملی سازیم. درست موقع برقراری این میهمانی، بمن خبر دادند که مشکلی تازه ایجاد شده است. فوراً خودم را به خوابگاه ایشان در هتل دان پانوراما رسانیدم. دور و بر او عده ای ایستاده بودند. پرسیدم چه خبر است. گفتند رفقای مسلمانِ هایده به ایشان رجوع کرده اند که تمام در آمد این میهمانی را بدهند به خانواده یک پسر بچه مسلمان که در شهر یافو به قتل رسیده است.

نعیما ادامه میدهد: داشتم دیوانه میشدم. شروع کردم به داد و فریاد زدن و گریه کردن. هرچه خواستم هایده را قانع کنم، موفق نشدم. ایشان فرمودند: «خانم تفیلین، این تصمیم من است ... همین است و همین... تمام شد!» در این حیص و بیص، متوجه شدم آن عده که دور و بر هایده جمع شده بودند، افرادی حرفه ای بودند که گاه به گاه دسته های کنسرت و موسیقی ایرانی از خارج به اسرائیل می آوردند و از این طریق پول خوبی به جیب میزدند. اینها عصبانی بودند که چرا انجام این کار را به عهده آنها نگذاشته ام و خود سرانه هایده و گروه او را به اسرائیل دعوت کرده ام. بالاخره، حرف، حرفِ هایده شد، و من از ترس جانم در مقابل این «گروه بزهکارِ آن دور و بر، که مانند دسته های مافیا کار میکنند،» (ص ۱۳۳) سر تسلیم فرود آوردم. شبِ میهمانی، این گروه به نحوی پول ها را جمع آوری کردند و در رفتند.

دوستان بمن اطلاع دادند که جانم در خطر است و باید سکوت کنم. وسط میهمانی، از طریق آشپزخانه، خودم را به بیرون سالن رساندم. دوستان مرا گیج و سرگردان، نالان و گریان برای استراحت به هتل بردند. تا صبح نخوابیدم.

سر انجام، هایده و همراهانش به آمریکا بر گشتند. من ماندم و یک دنیا قرض و هزینه سرسام آور که نمی دانستم چگونه از عهده پرداخت آنها برآیم. اشتباه کردم. ... اشتباه کردم! چه اشتباه بزرگی! در این ماجرا، یک زن ایرانی ثروتمند (الف ب)، که سابقاً در اسرائیل زندگی میکرد و اکنون در نیویورک سکونت دارد، مرا گول زد که کمک خواهد کرد. نه تنها کمک نکرد، بلکه پولی را هم از من بالا کشید و رفت نیویورک پهلو شوهرش (ص ۱۳۷).

* * *

سه ماهی بعد از این جریان، هایده در بیستم ژانویه ۱۹۹۰ در آمریکا فوت میکند. او را در قبرستان ووست وود Westwood در لس آنجلس به خاک می سپارند. چهل و هفت ساله بود. دو پسر و یک دختر، و تعداد سی آلبوم، از خود باقی گذاشت. صدای شکوهمند او برای همیشه خاموش شد.

من، نویسندهٔ این مقاله، افتخار این را نیافتم که به کنسرت های ایشان بروم. در فرصتی، در همان ماه اکتبر، صدای هایده را در مصاحبه ای با رادیو اسرائیل ضبط کردم. در این مصاحبه، وقتی بیاد ایران افتاد بغض گلویش را فشار داد و سخت به گریه افتاد. بدون شک، هایده یکی از محبوب ترین و خوش آواز ترین بانویی بود که ایرانزمین به دوستداران موسیقی اهدا نموده بود. خدایش بیامرزاد!

---

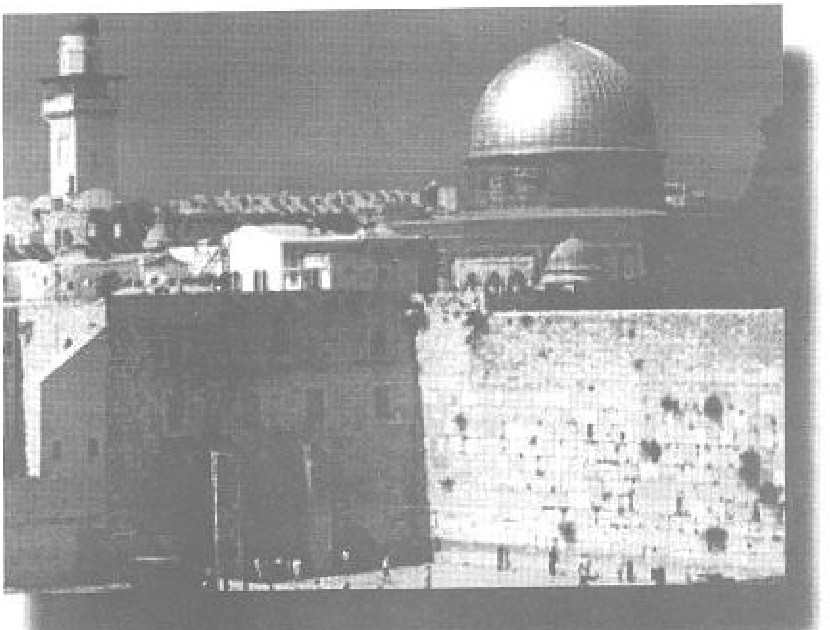
۱ אהבתי לרעיי כמוני, סיפורה של נעימה תפילין-מנשרי, תל-אביב 2005 (همنوعم را مانند خودم دوست دارم، سرگذشت نعیما تفیلین ـ منشری)، تل آویو ۲۰۰۵ .

۲ این موضوع، سلسله مقالات قبلی من را در چشم انداز در بارهٔ کیفیت و کاستی های سیستم انتخابات منطقه ای تأیید میکند. در اینگونه سیستم ها، طرف احتیاج به پول دارد، و پول هم در سفره بی نان فقرا و ضعفا یافت نمیشود، و ناگزیر باید دست به دامان توانگران شد که تعدادی از آنها ممکن است دنبال فرصت میگردند تا در تار و پود ارکان سیاست و مملکت، حتی مؤسسات دانشگاهی، رخنه کنند. فساد، و متعاقب آن فروپاشی اخلاقی جامعه ـــ و برای اسرائیل، خدای نکرده، شکاف در جدار استوار استقلال ـــ از همین جا شروع میشود.

۳ منابعی چند او را متولد تهران میدانند.

۴ ماجرای هایده در صفحات ۱۲۹ ـ ۱۴۰ آمده، و در اینجا نوشتار ایشان خلاصه شده است.

از: پرویز نظریان - لس‌آنجلس



# آغازی دیگر برای یک اسرائیل نوین

قسمت دوم

آقای نتصر با اشاره به دو مقاله ای که توسط دان نسیمی در مجله پیام نیویورک انتشار یافته بود، طی دو مقاله (که ظاهراً مقالات بعدی هم به دنبال خواهد داشت) تحت عنوان "یادداشت ها" که در مجله چشم انداز منتشر میشود، دیدگاهها و نظرات این مرکز را مورد سئوال قرار داده و آن را بر خلاف مصالح ملت و مملکت اسرائیل قلمداد کرده است.

***

نوشته اید: "در سیستم فعلی یک کارگر روشنفکر با ایده‌آلهای انسانی، بدون آنکه پول یا هزینه ای داشته باشد صرفاً به خاطر به انجام رساندن آرمانهای خود وارد حزب میشود و بدون اینکه یک شاهی از جیب خود خرج کند میتواند با پشتیبانی حزب خود به نمایندگی پارلمان برسد."...

این شخص با آرمانهای مشخصی که دارد بدون شک همان آرمانهای حزبی است که به آن تعلق دارد و به محض انتخاب شدن در مقام نمایندگی باید دربست همه داده ها و ستاده های خود را در اختیار حزب قرار دهد و برای حفظ موقعیت خود و به منظور انتخاب مجدد توسط حزبش، ناچار است به هر گونه سازشی که چه بسا با آرمانها و عقاید او سازگاری ندارد تن در دهد. شما قدرت حزب را دست کم نگیرید و نمیگیرید. حداقل تعهدی که نسبت به حزب خود دارید تأمین خواسته های عقیدتی و سیاسی آن است که از قبل به شما دیکته شده است و عدول از آن همان و ساقط شدن نماینده نافرمان همان.

در حقیقت صحبت از آن نیست که

تغییر سیستم نسبی به سیستم منطقه ای ممکن است نارسایی هایی را موجب شود که روشنفکر مورد اشاره بتواند یا نتواند در مقام مورد نظر خود ابقاء شود. آنچه که در این تغییر و تحول در نهایت اهمیت قرار دارد اینست که سیستم فعلی جوابگوی خواسته های قانونی شهروند امروز اسرائیلی نیست. سیستم فعلی دست و پا گیر است. موجب تضعیف دولتها میشود. قدرت برنامه ریزی و اجرای برنامه های تدوین شده را از آنها سلب میکند. در تصمیم گیریهای حاد و سرنوشت ساز آنها را سر در گم میکند. همان طوری که در جنگ لبنان اتفاق افتاد و دیدیم که چگونه به علت زد و بندهای سیاسی، داد و ستدهای ناجور و ناسنجیده در تفویض مشاغل و مسئولیت ها اشتباهاتی رخ داد. چگونه دولت مانند یک عروسک خیمه شب بازی همان حرکاتی را ارائه داد که به او دیکته میشد و به آن منجر گردید که در مقابل یک گروه شبه نظامی، به ندانم کاریهایی دست زد که برای کشور اسرائیل دردناک و تأسف انگیز بود.

متأسفانه جنابعالی در ارائه عقاید و نظریات خود که به عقیده خودتان بیطرفانه است به هیچ وجه جانب بیطرفی را رعایت نکرده اید و در یک مسئله این چنین سرنوشت ساز و پر اهمیت مطالبی را عنوان کرده اید که تنها متکی به همان برداشتهای شخصی و یا احیاناً نشئت گرفته از دیدگاههای افرادی است که با شما هم عقیده هستند.

یک پژوهشگر بی طرف سایر نهادهای موافق و مخالف را یکجا به میدان میکشد در حالی که شما همه این ضوابط را نادیده گرفته و به صرف آزاد اندیشی مسئله را یکجانبه مورد قضاوت قرار داده اید و این در حالیست که مرکز توانگرایی شهروندان اسرائیل ضمن اذعان به اینکه خواستار تغییر سیستم انتخابات نسبی به سیستم منطقه ای میباشد، پیشنهادات خود را به دست یک کمیته مرکزی ۷۱ نفری مرکب از اساتید دانشگاهها، سیاستمداران، پژوهشگران و متفکرین جامعه سپرده و از آنها خواسته است نظریات خود را در زمینه تغییر سیستم انتخاباتی تعیین نمایند.

من در این راستا نظر شخص شما را به چند واقعیت تلخ متوجه میکنم و میدانم که شما نیز از کم و کیف آن به خوبی آگاهید.

> میدانید که در طول ۱۱ سال گذشته، هفت بار وزیر امنیت، هشت بار وزیر دادگستری، نه بار وزیر دارایی و ده بار وزیر امور خارجه تغییر یافته اند. آیا میدانید که در نتیجه این تغییرات دولتها هیچ گاه موفق نشده اند یک استراتژی استوار را در هیچ یک از نهادهای حکومتی، نه در امور امنیت ملی، نه در اقتصاد و نه در سیاست خارجی به اجزاء بگذارند؟

میدانید که در طول ۱۱ سال گذشته، هفت بار وزیر امنیت، هشت بار وزیر دادگستری، نه بار وزیر دارایی و ده بار وزیر امور خارجه تغییر یافته اند. آیا میدانید که در نتیجه این تغییرات دولتها هیچ گاه موفق نشده اند یک استراتژی استوار را در هیچ یک از نهادهای حکومتی، نه در امور امنیت ملی، نه در اقتصاد و نه در سیاست خارجی به اجزاء بگذارند؟

عجیب نیست که دولت اسرائیل در امور تبلیغاتی خود در سطح جهان به آن علت که هر ۱۳ ماه وزیر امور خارجه خود را تغییر داده است با شکست مواجه میشود. چطور میتوان یک برنامه اقتصادی حساب شده را تدوین کرد، در حالی که وزیر دارایی آن در یک فاصله کوتاه زمانی تغییر می یابد. هیچ نهاد بازرگانی،حتی در سطح یک سوپر مارکت قادر نیست یک چنین بی ثباتی را تحمل نماید.

- شما قانون مهاجرت یا قانون بازگشت را در دمکراسی اسرائیل مثال زده اید.

البته که "حق مهاجرت" فقط و فقط شامل حال یهودیان میشود. ساختار سیاسی /اجتماعی کشور اسرائیل به گونه ای است که مهاجرین غیر یهودی را در درون خود تحمل نمیکند و در دکترین آن جایی برای پذیرش اینگونه مهاجرین باقی نمیگذارد ولی این که شهروندان عرب تبار ساکن اسرائیل بنا به موازین دمکراسی بتوانند دهها و صدها هزار نفر از اعراب را به اینجا سرازیر کنند عملی است ناشدنی و غیر عقلانی.

- در جای دیگر مؤسسه "قرن

قیمت" (صندوق ملی اسرائیل) را مثال زده اید. مؤسسه ای که از بدو تأسیس آن هدفش تأسیس آبادیهای یهودی نشین در داخل اسرائیل بوده است و نه تأسیس آبادیهای یهودی نشین و عرب نشین اشاره کرده اید که از نقطه نظر مردم جهان، این اقدام "قرن قیمت" میتواند بر خلاف مبانی دمکراسی جلوه کند.

به خاطر می‌آورم اوان کودکی و نوجوانی ام، صندوقهای آبی رنگ کوچکی را در بین جوامع عمومی و خصوصی یهودی در سطح شهرها قرار داده بودند تا مردم ده شاهی و صنار کمک خود را به "قرن قیمت" اهداء کنند. ما از ماهیت این صندوقها چیزی درک نمیکردیم فقط میدانستیم که باید ده شاهی های جیب خود را به درون این صندوقها بیاندازیم تا برای یهودیان ساکن سرزمین مقدس خانه بسازند.

خوب حالا ما میگوییم این از موازین دمکراسی به دور است که ما بخواهیم این پولها را فقط صرف خرید زمین جهت اسکان یهودیان نماییم؟ به عقیده من این گونه اظهار نظرها تا حدودی گمراه کننده و مبالغه آمیز است که دودش به چشم شهروند یهودی میرود.

چه سیستم فعلی همچنان برقرار باشد یا سیستم انتخابات حوزه ای متداول شود، ما باز به صورت یک کشور دمکرات باقی خواهیم ماند. اصولاً اشکال ما، اشکال دمکراسی نیست که بخواهیم از آن دفاع نمائیم. اشکال ما سیستم انتخاباتی است که با احتیاجات سیاسی - اجتماعی امروز مملکت همخوانی ندارد. ما میخواهیم در رفع ناهنجاریهایی که این سیستم بر سر راه دولتها قرار میدهد اقداماتی را به مورد اجرا در آوریم.

هنگامی که دولت اسرائیل دهها هزار نفر از یهودیان ساکن اتیوپی را به اسرائیل پرواز داد، آیا مصالح دمکراسی حکم میکرد که معادل همان افراد از ساکنین غیر یهودی اتیوپی را نیز به اسرائیل وارد کنیم؟ آنجا که دمکراسی با مصالح مملکت و شهروندان آن همخوانی ندارد و در آنجا که دمکراسی کور بر کشوری حکمفرمایی کند که دود نتایج حاصله از آن به چشم شهروند و فرزندان آن کشور فرو رود، آن نوع دمکراسی به صلاح ملت و مملکت نیست و در ماهیت آن باید تجدید نظر شود.

**به طور کلی اسرائیل در زمره کشورهایی است که دمکراسی با همه ضوابط آن به مورد اجراء گذاشته شده و در آینده هم چنین خواهد بود.**

نوشته اید، کدام پدر و مادر حاضر خواهند شد که فرزند خود را برای دفاع از کشوری به جبهه اعزام کنند که رهبران آن در فکر جاه و مقام و ترقی مالی خودشانند و نه دفاع از کشوری که با خون جوانان جامعه نگهداری میشود. به عبارت دیگر این رهبران مال اندوز نه با ملت کاری دارند نه برای آن کاری انجام میدهند و نه در فکر ترقی و پیشرفت کشور و جامعه میباشند. و تنها به قصد مال اندوزی و توانگری بدین راه قدم نهاده اند و بر خلاف نظر شاعر که گفته است:

"ما بدین ره نه پی حشمت و جاه آمده ایم" اینها بدین ره از پی حشمت و جاه آمده اند!

عجبا که شما سیستم آخوندی ایران را که فساد و تباهی در بین سردمداران آن در منتهای شدت وحدت رواج دارد با آنچه که در اسرائیل میگذرد در ترازوی سنجش قرار میدهید و اظهار عقیده میکنید که توانگران یا نیمچه توانگران در راه توانگر شدن از هیچ اقدامی فرو گذار نمیکنند.

به عقیده شما چنانچه در ایران که سیستم انتخاباتی صلواتی رایج میباشد جای خود را به سیستم نسبی و حزبی مانند آنچه که هم اکنون در اسرائیل برقرار است میداد اوضاع صد و هشتاد درجه می چرخید و فساد و رشوه خواری، زورگویی و تجاوز و قلدری از این مملکت ریشه کن میشد زیرا قدرت از دست کمک بگیران عقب افتاده جای خود را به احزاب گردن کلفت میداد که زمام امور را به دست میگرفتند. مجسم کنید، حزب ملاهای افراطی دست راستی - حزب ملاهای افراطی دست چپی یا میانه رو - حزب الله - حزب گروه خواهران زینب - حزب انصار حزب الله - حزب امام - حزب سپاه پاساران و دهها حزب دیگر در مصدر کار قرار میگرفتند و آن وقت نه فسادی در کار بود، نه رشوه خواری، نه آدم کشی، نه فریب، نه تهمت و همه چیز در منتهای صحت و سلامت قرار میگرفت. دیگر خانه سازی در بیابانها و دور و بر شهر، جاده سازی در جایی که احتمالاً باید کارخانه آن از سوی "توانگری" احداث شود به اجراء در نمی‌آید و همانطور که اظهار نظر کرده اید در صورت انتخاب چنین سیستمی در اسرائیل (منظور از سیستم انتخابات حوزه ای است) یک نفر نماینده انتخابی ظاهراً خود را نماینده مردمی معرفی میکند که او را به مجلس بفرستند ولی در باطن چشم طمع به سفره رنگین و کیسهٔ زر میدوزد و نمی‌آید (توانگران) را کنار بگذارد و وقت گرانبهای خود را صرف تهی دستان کند.



# دختر زیبای یهودی عنوان ملکهٔ زیبایی اروپا را تصاحب می نماید

نوشته: شرلی سیتبان
برگردان: روزا کیائی

طی مراسمی در کیف اوکراین، این دختر مو طلایی ۱۹ ساله تاج ملکهٔ زیبایی اروپا را از شرمین شریور، ملکهٔ زیبایی اروپا در سال ۲۰۰۵، دریافت کرد. شرمین شریور دارای تبار ایرانی است.

نفر دوم ملکهٔ زیبایی اوکراین و نفرات بعدی از اسپانیا، لهستان و روسیهٔ سفید بودند که در واقع تجسم متانت، زیبایی و روح برادری در روزنفلد بودند.

### تأملی در مذهب

تأمل و اظهار نظرها در مورد مذهب روزنفلد از زمانی که او در دسامبر گذشته در مراسم انتخاب ملکهٔ زیبایی فرانسه، به عنوان ملکهٔ لانگدوک انتخاب

شد، آغاز شد.

او در آخرین مرحلهٔ رقابتها در پاسخ به پرسش در مورد کتاب مورد علاقه اش به کتاب "اگر این مرد است" نوشتهٔ پریمو لوی اشاره کرد و گردانندگان برنامه فاش ساختند که نام خانوادگی او "روزنفلد" است. در این زمان برخی تماشاگران به اظهار نظر بر روی اینترنت پرداختند.

یک bloger یهودی که از انتخاب ملکهٔ زیبایی فرانسه از بین جامعهٔ خود خشنود بود، نوشت: "**زیبا، متین و بالاتر از همه یهودی - او بی نقص است**".

**رافائل**، یک bloger دیگر نوشت:

"من با انتخاب الکساندرا روزنفلد احساس آرامش خاطر میکنم. در دورانی که دیگر نمیتوان احساسات ضد یهودی را نادیده گرفت، این انتخاب نشانهٔ کوچکی است که جامعهٔ ما آن طور که بعضی ها مایلند ما آن را فاسد بپنداریم، نیست. به عنوان یک یهودی، امروز هم همانند انتخاب سونیا رولان رواندایی تبار به عنوان ملکهٔ زیبایی فرانسه در چند سال پیش به هیجان آمدم. احساس میکنم امیدی وجود دارد."

عدهٔ کمی از تماشاگران نیز اشارات غیر دوستانه ای بر روی سایت های اینترنتی مانند www.aufeminin.com درج کردند. آنان روزنفلد را "یهودی کثیف" خواندند و تهیه کنندگان مراسم را به اعمال نفوذ در پیروزی شرکت کنندهٔ یهودی متهم کردند.

آنان معتقد بودند که چون حقوق این برنامه متعلق به Endemol که در آن زمان متعلق به تهیه کنندهٔ یهودی، آرتور و شریکش استفان کوربیت بود، روزنفلد را به پیروزی رساندند.

## پاسخ خشم آگین

هفته نامهٔ یهودی Actualite Juive این انتقادات را منعکس کرد و با ژنویو دو فونتنه، مدیرهٔ مراسم، تماس گرفت که خشم خود را بیان کرد.

فونتنه گفت: "این اولین سالی است که ما یک زن جوان یهودی در مراسم خود داریم، ولی که چه؟"

"این حق الکساندرا است که ملکهٔ زیبایی فرانسه باشد".

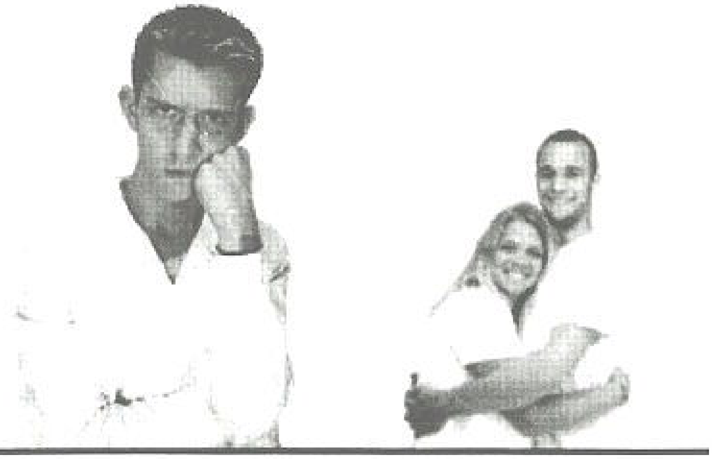
فونتنه اضافه کرد: "وقتی که سونیا رولان رواندایی الاصل نیز به عنوان ملکهٔ زیبایی فرانسه انتخاب شد، چنین عکس العمل هایی را مشاهده کردیم". اشارهٔ او به یکی از محبوب ترین برندگان این مراسم در سالهای اخیر است.

روزنفلد در مورد این بیانات هیچ اظهار نظر نکرد.

با این حال او در ماه فوریه در راه پیمایی بزرگ پاریس در تقبیح نژاد پرستی و ضد یهودی شرکت کرد. این تظاهرات پس از به قتل رسیدن ایلان حلیمی، یک فروشندهٔ جوان تلفن که یهودی بود، ترتیب داده شده بود. □

آنان روزنفلد را "یهودی کثیف" خواندند و تهیه کنندگان مراسم را به اعمال نفوذ در پیروزی شرکت کنندهٔ یهودی متهم کردند.

# حسادت: ریشه های سبز پلیدی



نوشته: هرولد ام شولوایز
Herold M. Schulweis
برگردان: مهندس مسعود ترمه چی

## چرا مردم نفرت دارند؟ چرا آنها میکُشند؟ چرا آنها دزدی میکنند؟ چرا آنها مرتکب قتل میشوند؟

تورات اولین قتل را که یک برادر کُشی بود را ثبت میکند، قتل یک نفر به دست برادرش. و این داستان فقط در چند کلمه گفته شده است: "و قابیل با برادرش هابیل سخن گفت و چنین واقع شد که هنگامی که آنها در کشتزار بودند، قابیل دست خود را علیه برادرش هابیل بلند کرد و او را کُشت. این اولین قتل اسرارآمیز است. هیچ کسی در این صحنه نبود و تنها چیزی که ما میدانیم این است که آن دو در کشتزاربودند و قابیل با هابیل سخن گفت. آنها به هم چه گفتند؟ چه چیز باعث وقوع قتل شد؟ ربای های قرون گذشته این سئوالات را در تفاسیر خود مطرح کرده اند. آن دو برادر بر سر چه چیز با هم بگومگو میکردند؟ و ربای ها چندین تئوری را عرضه میکنند. اولین آنها این است که هابیل و قابیل دارندۀ تمام دنیا بودند. همه چیز مال آنان بود. و آنها تصمیم گرفتند که "بیاییم دنیا را بین خودمان تقسیم کنیم. بنابراین یکی از آنها تمام زمینهای دنیا را برداشت و دیگری همۀ منقولات دنیا را."

با تقسیم دنیا به این صورت یکی از برادرها به دیگری گفت: "زمینی که بر آن استاده ای از آن من است. "پرَخ" (Prach) - برو بیرون. دیگری گفت: "لباسی که بر تن تو است مال من است" خالوتص" -- لباست را در آور". در خلال این بحث و جدل یکی از برادران دیگری را به قتل رساند.

ربای یهوشوع توضیح دیگری را ارائه میدهد. هر دو برادران صاحب زمین و منقولات آن بودند. ولی یکی از آنان اصرار داشت که "ما باید خانۀ خدا (معبد) را در ملک و قلمرو من بسازیم." کلمۀ کشتزار (Field) به معنی معبد یا خانۀ خدا است. و هر یک از برادران اصرار داشت که این محل مقدس باید در زمین مقدس او باشد. آنها بر سر این موضوع با هم به نزاع پرداختند. یک برادر بر دیگری شورید و او را به قتل رسانید.

ربای یهودا توضیح دیگری دارد. او میگوید: "آنها بر سر مادرشان، حوا، با یکدیگر مشاجره میکردند." حوا تنها زنی بود برای هر یک از پسران؛ سایه هایی از عقدۀ اودیپوس فروید (Oedipus Complex) (۱). حوا از دست آدم گریخته بود و در کشتزار

مخفی شده بود و بنابراین یکی از برادران دیگری را کُشت.

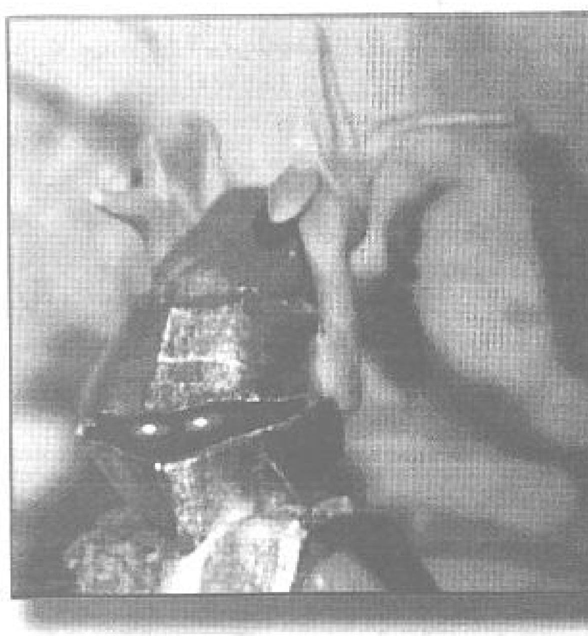
بنابراین ما سه نوع انگیزه برای این قتل داریم: اقتصادی، مذهبی و جنسی. ولی اگر ما خودمان به متن تورات نگاه کنیم احتمالاً توضیح دیگری را پیدا خواهیم کرد، یک انگیزهٔ دیگر برای قتل و آن حسودی بود که وجود قابیل را چون آتش میسوزاند. قابیل از هابیل نفرتی ندارد، ولی او از خداوند به خاطر نشان دادن توجه به هابیل متنفر است. او احساس میکند که به او بی احترامی شده است. طرد شده است، ترکش کرده اند و او هابیل را هدف تنفر خود قرار میدهد، بالاخره به هابیل حمله میکند و او را به قتل میرساند.

ما در تورات اغلب به حسادت بین برادران برخورد میکنیم. ما دربارهٔ یوسف میخوانیم که برادرانش او را به چاه انداختند چون قصد کشتن او را داشتند، نه به خاطر آن که او را دوست نداشتند بلکه به این خاطر که پدرشان با دادن کُت رنگارنگ به یوسف آنها را تحقیر کرده بود و باعث رنجش آنها شده بود. برادران یوسف احساس میکردند که پدرشان یوسف را بر آنان ترجیح میداد.

حسادت کرمی است که در سیب باغ عدن است. و آنَ ماری است که حوا را وسوسه کرد و آن حسادت وحشتناک را بین انسان و خداوند ایجاد کرد.

تفاوت گذاردن آتش حسادت را روشن میکند. والدین در تورات نقش بسیار مهمی را در جلوگیری از تنفر بازی میکنند. آنان با عقل و کاردانی و انصاف از برافروختن خشم و غضبی که از حسادت نتیجه میشود اجتناب میکنند. از متن داستانی که در تورات میخوانیم روشن است که اساو (Esau) و یعقوب از یکدیگر متنفرند و یَکی از دلایل آن بی عاطفگی و حماقت والدینشان است. "و پسران بزرگ شدند. اساو (Esau) یک شکارچی ماهری بود، مرد بَیشه ها و یعقوب مرد ساکتی بود که در چادرها زندگی میکرد". آیهٔ ۲۸: "در این زمان اسحاق اساو (Esau) را دوست داشت چون از گوشت گوزن او خورده بود؛ و ربکا یعقوب را دوست داشت".

مفسران تورات با تعبیرات عقلانی خود سعی میکنند که توضیحی برای این فرق گذاردن پیدا کنند. یک فرضیه این است که اسحاق، پدر آنان،هنوز تحت تأثیر آن ضربهٔ روحی است که در بالای کوه و به هنگامی که پدرش او را میخواست به امر خداوند قربانی کند بر او وارد آمده است. شاید او به خاطر آنکه به عنوان یک فرزند از خود ضعف نشان داده بود احساس ندامت میکرد. شاید هم به خاطر نداشتن شهامت و فرار نکردن از آن کاردی که



**ما در تورات اغلب به حسادت بین برادران برخورد میکنیم. ما دربارهٔ یوسف میخوانیم که برادرانش او را به چاه انداختند چون قصد کشتن او را داشتند، نه به خاطر آن که او را دوست نداشتند بلکه به این خاطر که پدرشان با دادن کُت رنگارنگ به یوسف آنها را تحقیر کرده بود و باعث رنجش آنها شده بود.**

در دست پدرش بود. او ممکن است که از ضعف خود، از بی ارادگی خود و از ترسو بودن خود متأسف بود و بنابراین اساو (Esau) را که قوی و خشن و مستقل و مَرد میدان بود را تحسین میکرد. و امکان دارد که ربکا با دیدن وقار و نرمی در یعقوب احساس کرد که اگر چه او اول زاد نبود ولی برای دریافت حق نخست زادگی و پیشوایی خانواده مناسب تر بود. ولی به هر صورت، تفاوت قائل شدن منجر به خشونت و ایجاد حس بسیار بد تنفر در قلبهای هر دو فرزند شد. پس ربکا اصرار کرد که پسرش یعقوب همسر نابینایش، اسحاق، را فریب دهد. و یعقوب پدر خود اسحاق را با پوشیدن لباسی از پوست گوسفند گول زد. یعقوب میدانست که این کار اشتباهی است ولی ربکا اصرار کرد: "لعنت تو بر من باد پسرم. فقط به صدای من گوش بده و برو بگیر و برای من بیاور [حق نخست زادگی]".

نتیجۀ این داستان در آیه های ۳۷ تا ۳۹ به روشنی ذکر شده است: "و اسحاق در پاسخ اساو (Esau) چنین گفت: "بدان که من او [یعقوب] را سرور تو کرده ام و همۀ برادران او را به عنوان خادمان او به او دادم. و من او [یعقوب] را با ذرت و شراب بزرگ کردم. و من برای تو ای پسرم چه میتوانم بکنم؟"

و در آیه ۳۸ ما جواب اساو (Esau) را میخوانیم: "پدر آیا تو فقط یک برکت داری؟ مرا برکت کن، حتی مرا پدر؛ و اساو (Esau) فریادی بر آورد و به گریه افتاد." چه گریۀ وحشتناکی است، گریۀ بی عدالتی، گریۀ خیانت، گریۀ فرق گذاشتن. "وقتی که اساو (Esau) حرفهای پدر خود را شنید شروع به گریه ای تلخ و طولانی کرد". پس از گذشت صدها سال وجدان پیشوایان مذهبی هنوز تحت تأثیر این گریه است. ربای حنینا (Haninah) میگوید: "هر کس فکر میکند که خداوند با عدالت رفتار نمیکند کفر میگوید. خداوند صبور است ولی چون یعقوب باعث شد که اساو (Esau) گریه کند، قوم اسرائیل به خاطر آن در شوش (Shushan) تنبیه شد، همانطور که در کتاب استر آمده است "مردخای گریه ای بلند و تلخ کرد". تفاوت گذاشتن دارای نتایجی است. و ما می بینیم که برادران و مردم مجبور به انجام بعضی اعمال میشوند، به خاطر احتیاج به تصویب پدر، چه پدری که بر روی زمین است و چه خداوند که پدری در آسمانهاست. و این حسادت است مثل خوره وجود ما را میخورد، هم به عنوان یک عضو خانواده و هم به عنوان فردی از افراد اجتماع.

از میان تمام معلمانم، مردخای کپلان (Mordecai M. Kaplan) بود که به اهمیت تفاوت گذاردن پی برد و اثرات آن را از دریچۀ علم الهیات دید. مردخای کپلان بود که ایدۀ این که خداوند قوم اسرائیل را از میان تمام اقوام دنیا برگزید را رَد کرد. مردخای کپلان بود که نتایج تلخ چنین ادعایی را حس کرد. چون او فهمید که اگر شما ادعا کنید که خداوند مذهب، ایمان، و قوم شما را از میان سایرین برگزید، بقیه مردم دنیا حس میکنند که قبول نشده اند. و این باعث پیدایش یک دشمنی تلخ بی ادیان و مردمی که عقاید مختلف دارند میشود.

به عقیدۀ کپلان (Kaplan) علم الهیات باید مسئول باشد. و خداوند نباید به عنوان یک پدر بی عقل، بی احساس و بی عاطفه تجسم شود. چون شاهد هستید که چه اتفاقاتی دوباره و دوباره در تاریخ افتاده است. بله، شما را ممکن است "برگزیده و منتخب" بنامند و در کتاب [مقدستان] چنین نوشته شده است. ولی من کتابی دارم که میگوید شما در گذشته برگزیده شدید ومقام و محبوبیت خود را از دست داده اید و حالا مورد قبول نیستید. و بعداً اسلام هم بر علیه یهودیت میگوید و هم بر علیه مسیحیت و ادعا میکند که یهودیت و مسیحیت با آخرین حرف خداوند در اسلام کنار گذاشته شده اند. کپلان (Kaplan) به خاطر رد کردن ایدۀ اینکه خداوند یکی را بر دیگری ترجیح میدهد بسیار سرسخت بود و محبوبیتی در میان مردم نداشت. او نظر دیگری را برای برداشت ما دربارۀ خداوند ارائه میدهد. خداوند، نه به عنوان کسی که تفاوت قائل میشود، بلکه به عنوان پدر تمام اقوام دنیا و تمام مردم و تمام ادیان جهان.

"آیا ما بیشتر از یک پدر داریم؟ آیا خداوند واحد همۀما را خلق نکرده است؟" پس ایدۀ برگزیده بودن چه میشود؟ آن باید دوباره سازی شود، باید دوباره تفسیر شود، و باید دوباره ترجمه شود. باید به عنوان یک قابلیت و استعداد ارائه شود نه به عنوان برگزیده بودن. ما یهودیان برگزیده نشده ایم، بلکه ما قومی هستیم که انتخاب میکنیم. نه آنانی که دین دیگری دارند پست هستند و نه ما [یهودیان] مردود شده ایم. ما و شما دینی را داریم انتخاب میکنیم. امیدواریم که اخلاقاً و عاقلانه تنها خدایی را انتخاب کنیم که هر کدام از ما را برگزیده است تا او را انتخاب کنیم. شما با میل خود آنچه استعدادی که خداوند به شما هدیه داده است را با سایرین سهیم میشوید و از استعدادهای خدادادی بقیه بهره مند میشوید. شما وسیله ای هستید برای هم‌آهنگی و عشق و به خداوندی اعتقاد دارید که همۀ ما را دوست دارد.

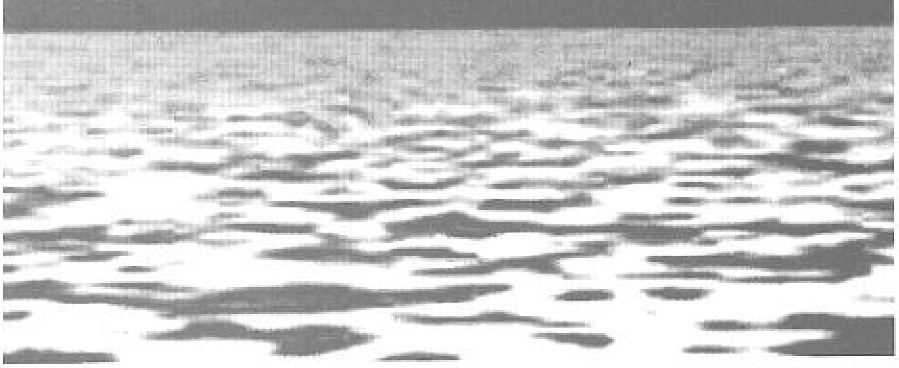
توضیح مترجم:

۱ - عقدۀ اودیپوس (Oedipus Complex) تئوری است که به وسیلۀ زیگموند فروید Sigmund Freud (۲) عرضه شده است تا ریشه بعضی از بیماریهای روانی را در کودکان توضیح دهد. این بیماری به عنوان میل شدید و عشق منحصر کودک به مادرش در ضمیر ناخودآگاه اوست. این عشق و علاقه شامل حسادت کودک به پدرش و آرزوی ناخودآگاه او برای مرگ اوست. این تئوری بر اساس یک افسانۀ یونانی است دربارۀ ادویپوس (Oedipus) که بی پروا پدرش لایوس (Laius) را میکشد و با مادرش جوکاستا (Jocasta) ازدواج میکند. عقدۀ اودیپوس (Oedipus Complex) به صورت یک پدیدۀ سکسی - روانی تعریف شده است که در سن پنج سال و نیمی در کودک ظاهر میشود.

۲ - زیگموند فروید Sigmund Freud در ۶ می ۱۸۵۶ به دنیا آمد و در ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۹ وفات یافت. وی که یک دکتر اعصاب در اطریش بود پایه گذار مکتب تجربۀ روانی رشته روانکاوی. بعضی ها او را پدر روانشناسی نو به حساب می‌آورند.

# داستان اخلاقی دو دریا

نویسنده: S. Wasserman
نقل از: Jewish Magazine
برگردان: آلبرت دانش راد



**حتی از جغرافیای سرزمین مقدس اسرائیل، ما درسهای عمیقی می آموزیم که چگونه زندگی خود را اداره کنیم.**

از اسرائیل دیدن کرده اید؟ اگر کرده باشید میدانید که اسرائیل دارای دو دریاچه میباشد. دریاچهٔ شمالی **کینرت** نام دارد که به نام **دریای گالیل** هم خوانده میشود. بیشتر آب این کشور کوچولو از این دریاچه تأمین میشود. شهر باستانی طبریه که در ساحل آن قرار گرفته امروزه یک شهر در حال رشد و مترقی میباشد. در اینجا ماهی خوشمزهٔ موسوم به St. Peter's Fish به تور ماهیگیران محلی میافتد و به عنوان چیزی لذیذ به غنیمت برده میشود.

آب از دریاچهٔ کینرت تصفیه میشود و به وسیلهٔ پمپ به داخل لوله های عظیمی رانده میشود که آب حیات را به شهرهای کوچک و بزرگ در سراسر کشور میرساند. رود اردن در مسیر پر پیچ و خم به دریای مرده (دریای نمک) جاری میشود.

این رودخانه بسیار کوچکتر از دوران نقل شده در تورات است ولی هنوز در سراسر طول سفر خود به نباتات زندگی و سرسبزی می بخشد.

دریاچهٔ دوم اسرائیل دریای مرده میباشد. دریای مرده محیط ویرانی است. گر چه آب شیرین رود اردن به آن میریزد، معهذا آب معدنی نمکی بسیار غلیظ تر از آنست که رقیق گردد. هیچگونه نباتی در طول سواحل آن نمیروید و هیچگونه ماهی و گیاه در آب بسیار غلیظ نمکی وجود ندارد. غلظت نمک در این دریا مانند میانگین اقیانوس های جهان نیست. آنچنان است که هر که برای آب تنی تا سینه اش داخل آب میشود، آب غلیظ او را بالا می‌آورد و شناور میسازد. مسلماً هیچکس نمیتواند در این آب شنا نماید. محتویات نمک املاح معدنی آن آنچنان عظیم است که چشم را میسوزاند و زخم بسته را میگشاید. کسی که در آن آب تنی کرده باید خودش را بشوید و نمک و املاح معدنی باقیمانده را از بدنش بزداید.

چه فرق نمایانی! آب حیات بخش کینرت را در شمال با محوطهٔ خشکیدهٔ مرگبار اطراف دریای مرده مقایسه کنید.

با وجود این گفته شده که این وضعیت اساساً مشابه دو نوع انسان میباشد: نوع اول شخص بخشنده است، شخصی که سخاوتمندانه از وقت و پول خود می بخشد و دیگری کسی است که فقط دست بگیر دارد و هر چه را که می بخشد تنها در جهت منافع خودش است تا بیشتر بگیرد. شخص بخشنده، می بخشد و دور بر او حیات میروید. آنکه فقط دست بگیر دارد، اطرافش مرگ است و چیزی جوانه نمیزند و سبز نمیشود.

آری، رودهائی هستند که به کینرت جاری میشوند ولی آب آنها در آنجا نگهداری نمیشوند، بلکه به منابع محتاج دیگری پخش میگردند. این دریاچه، بخشنده نگهدارندهٔ و دوام دهندهٔ حیات است.

دریای مرده در پائین ترین بخش اسرائیل و در یکی از پست ترین سطح جهان قرار دارد. دریای مرده همهٔ آب خود را در خود نگه میدارد. مشابه آنکه فقط دست گیرنده دارد، هر چه را میگیرد تنها برای خودش نگه میدارد. هیچکس دیگر از او بهره نمیگیرد. هیچ چیز پست تر از این نیست.

حتی از جغرافیای سرزمین مقدس اسرائیل، ما درسهای عمیقی می‌آموزیم که چگونه زندگی خود را اداره کنیم. بگذارید بخشنده باشیم. بگذارید به فکر دیگران باشیم. به خاطر داشته باشیم که حتی لبخند زدن به شخص دیگر یک عمل بخشیدن است. بگذاریم از احتیاجات خود پا فراتر نهیم و ببینیم چگونه میتوانیم به شخص دیگری کمک نمائیم.

دکتر عزی یرمیان

فیلادلفیا

# شِقِر نَمشتان



## نگاهی به
## گویش اختصاصی کلیمیان تهران

### بمشتان

**آیا کلمه ی "بمشتان" بر وزن زمستان را تا به حال شنیده اید؟**

**اگر در زمان حاضر از پدر بزرگهای کلیمی شهر تهران باشید به احتمال قریب به یقین پاسختان به این پرسش مثبت خواهد بود و نیز می دانید که معنای آن به زبان فارسی "بگو" می باشد و معکوس آن هم "نمشتان" بر وزن دبستان "نگو" معنی می دهد.**

**این واژه ها از گویش مخصوصی که یهودیان تهران و بعضی از شهرستانهای دیگر با آن آشنا هستند برگرفته شده است.**

**در این نوشتار، توضیحاتی در اطراف این گویش ویژه، دستور زبان آن و نیز نمونه هایی از کاربرد واژه ها و معانی آن ها ارائه شده است.**

در نقاط مختلف ایران گویش های اختصاصی مختلفی بین یهودیان رایج است و بیمورد نیست اشاره ی مختصری به آنها بشود.

به طور کلی در هیچ نقطه ای از ایران یهودیان به زبان مادری خود یعنی "عبری" گفتگو نمی کنند. آشنایی آنها با این زبان محدود است به قرائت تورات و کتابهای نیایشی در کنیساها و به هنگامِ اجرای نیایشهای روزانه. در این رهگذر، اکثریت آنها معمولاً نه معنای مطالبی را که می خوانند درک می کنند و نه می توانند آنها را بنویسند. این اکثریت خواندن زبان عبری از روی متن را در کودکی در آموزشگاهها و کلاسهای هفتگی کنیساها و یا نزد اولیای خود آموخته اند تا بتوانند فرائض مذهبی را انجام دهند. بدین ترتیب از دیرباز به مکالمه و نوشتن زبان عبری که آن را "لاشون هقودش" یعنی زبان مقدس می نامند نپرداخته اند شاید هم به مقتضای موقعیت های زمان و مکان نیازی هم برای انجام این کار احساس نمی کرده اند.

نزد یهودیان ساکن بعضی از نواحی باختری ایران مانند کردستان و کرمانشاهان علاوه بر زبان پارسی، زبان ویژه و نسبتاً مستقل دیگری رایج است که بخش بزرگی از واژه هایش عبری است و مابقی به گویش های بومی تعلق دارد. این زبان غیر از مناطقی که ذکر شد در هیچ یک از نقاط یهودی نشین ایران کاربرد ندارد. در شهرستانهای بزرگ دیگری که جمعیت های نسبتاً زیاد یهودی در آنها ساکن هستند مانند اصفهان، شیراز، کاشان، مشهد و یزد و غیره کم و بیش گویش های اختصاصیِ غیر پارسی رایج است که جزئیات آنها نیاز به مطالعه ی جداگانه دارد.

زندگی کردن یهودیان در شهرهای مختلف ایران بیش از سه هزار سال پیشینه دارد. اکثریت بزرگی از آنها از دیرباز تهران را برای سکونت اختیار کرده اند. در دوران حاضر این شهر، پر جمعیت ترین شهر یهودی نشین ایران است. یهودیان آن نوعی گویش اختصاصی دارند که موضوع این نوشتار می باشد.

این گویش به گونه ای که مصرف کنندگان امروزی از آن استفاده می کنند یک سلسله واژه های غیر پارسی است که گوینده و شنونده با آنها آشنا هستند و به هنگام گفتگو عباراتی از آنها می سازند و این عبارات را معمولاً به وسیله ی بعضی از افعال و کلمات فارسی به صورت جملات کامل در می‌آورند و برای ادای مقصود به کار می گیرند. برای صرف افعال در این گویش از قواعد دستوری زبان فارسی پیروی می شود. به عنوان مثال، اول شخص صیغه ی امر یعنی "بمشتان" را که در ابتدای نوشتار به آن اشاره شد در نظر بگیریم.

بمشتان (بگو) - تمشتان (نگو) - می مشتانَم (می گویم) - مشتاندم /مشتاندی /مشتاند (گفتم - گفتی - گفت) ... و غیره.

دیده می شود که فعل مشتاندن به مانند فعل گفتن پارسی صرف شده است. افعال دیگر هم همینگونه اند. پریسیدم - پریسیدی، می پریسد (خوردم - خوردی - خورد) و غیره.

در زیر سه نمونه از جملات این گویش برای نشان دادن چگونگی استفاده از افعال و کلمات فارسی ذکر شده است.

۱ - "به بنیچه نمشتان که می خواهی بِ ازی، هیما می پریسد، من لاشونش می گیرم تو بِ از".

به بچه نگو که می خواهی بروی و غصه می خورد، من با حرف سرگرمش می کنم تو برو.

در این جمله بِ از (بر وزن بده) به معنای برو و بِ ازی یعنی بروی - هیما به معنای غصه - لاشون یعنی زبان.

۲ - "اخلاقش چنیم نیست، هیچوقت نمی کلوسد و زیاد هم شِقر می مشتاند".

اخلاقش خوب نیست هیچوقت نمی خندد و زیاد هم دروغ می گوید.

۳ - "زاغن است ولی کووَه دارد و حُخماش هم زیاد است".

پیر است ولی نیرو دارد و عقلش هم زیاد است.

زاغن با کسر غین یعنی پیر - کووَه به فتح واو دوم به معنای نیرو - حُخما بر وزن خرما یعنی عقل.

ضمن انجام مصاحبه با اشخاصی که با این گویش آشنا هستند، نگارنده یک سلسله واژه های آن را یادداشت کرده و آنها را در زیر در دسترس علاقه مندان این مبحث گذاشته است. اکثر واژه های غیر پارسی که در این گویش کاربرد دارند بر گرفته از زبان عبری یا کلمات تغییر شکل یافته ای از این زبان می باشند و مابقی واژه ها که در اقلیت هستند به زبانهای دیگر رایج در منطقه تعلق دارند.

پونیم : چهره
ازیدن : رفتن
کووَه : نیرو - قدرت
طوبیا : خوب
بنیچه: بچه
هیما: غصه
لاشون: زبان
شلمه: پول
کلوسیدن : خندیدن
پریسیدن: خوردن
حُخما : عقل (بر وزن خرما)
چنیم: خوب (بر وزن تعلیم)
گادول: بزرگ
قاطان: کوچک
ناشیم: زن
زاغن: پیر
شقر: دروغ
مِشتاندن: گفتن
نقاما: اذیت و آزار
شالم: سلام (بر وزن خانم)



در این جا توضیح کوتاهی در اطراف گویش های اختصاصی داده می شود.

در زمان های گذشته در اغلب شهرهای ایران محل های جداگانه ای از شهر برای سکونت یهودیان اختصاص داشت. بازمانده های مَحله ی کلیمیان تهران، هنوز - ولی نه به صورت گذشته - در جنوب خیابان سیروس برجاست. ساکنان آن در اوایل سده ی بیستم به دنبال برچیده شدن سلسله ی قاجار، از محرومیت ها و خشونت هایی که از دوران صفویه تا آن زمان ادامه داشته است رهایی یافتند و به تدریج همسایه های دیوار به دیوار دیگر ایرانیان شدند.

به طور کلی می توان گفت زبانهای اختصاصی مختلفی که نزد بسیاری از اقلیت های نقاط مختلف جهان از آنها استفاده می شود یکی از انواع وسایل دفاعی است برای بر جای ماندن و ادامه ی زندگی آنها. یکی از کاربردهای گویش های مستقل نزد اقلیتها، برانگیختن احساس همبستگی از طریق همزبانی است که این خود موجبات تقویت روحیه و تأمین آرامش نسبی را فراهم می کند.

جمعی تصور می کنند گویشی که در این نوشتار مورد بحث است به علت آمیختگی با کلمات پارسی برای هر کس که این زبان را بداند قابل درک می باشد و بدین طریق نمی توان آن را یک گویش اختصاصی تلقی کرد. باید توجه داشت که در عمل بدین گونه نیست. اگر به زبانهای پارسی و عربی نگاه کنیم می بینیم گر چه انبوهی از واژه های عربی با زبان پارسی آمیخته و آن را اشباع کرده اند معهذا عرب زبانان نمی توانند پارسی را درک کنند و متقابلاً

ما ایرانیان هم با وجود دانستن تعداد بسیار زیادی از واژه های عربی قادر به درک زبان اعراب نیستیم و بدین ترتیب گویش اختصاصی کلیمیان تهران هم خصایص خود را از دست نداده است.

پس از پشت سر گذاشتن کوی کلیمیان، گویش اختصاصی یهودیان تهران هم به تدریج دستخوش تغییراتی شده است. پراکنده شدن خانواده ها و در نتیجه ترک کردن نوعی زندگانی قبیله ای و دگرگونیهای محیط زیست، ضرورت های استفاده از این گویش را تقلیل داده است و هم اکنون بزرگسالان خانواده ها تسلطی بیشتر و جوانان آشنایی محدودتری با آن دارند. به طور کلی می توان گفت بدون اینکه این گویش به دست فراموشی سپرده شده باشد از نظر تعداد استفاده کننده به آهستگی رنگ می بازد.

*

اینک که از راه نوشتار بالا تا اندازه ای با واژه هائی جدید و معانی آنها آشنا شده اید بیموقع نیست به ماجرای با مزه ی زیر هم که ضمن مصاحبه برای نگارنده نقل شده است، به عنوان حسن ختام توجه کنید:

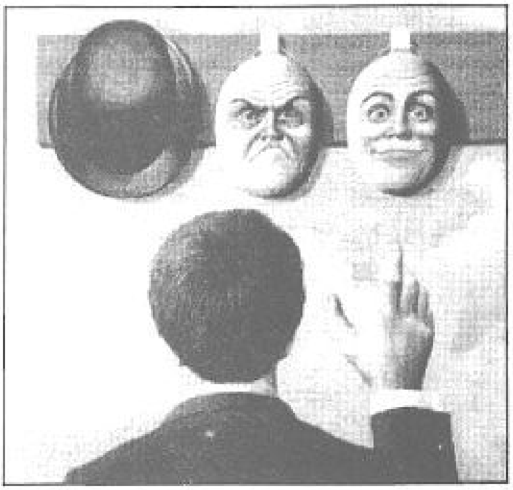
صاحب فروشگاه سرگرم فروش یک رادیو تلویزیون مبلی به مشتری است و معامله به مراحل پایانی رسیده است. ناگهان زنگ تلفن به صدا در می‌آید و صاحب فروشگاه که کلیمی است به کارمند کنار دستش می گوید: "لاشونش بگیر" و به طرف تلفن می رود. مشتری که خود کلیمی است و صاحب فروشگاه نمی داند خنده کنان و مؤدبانه به او می گوید: "لطفاً لازم نیست مرا لاشون بگیرد، شما ب ازید من صبر می کنم تا برگردید." همه به خنده می افتند و ضمن صحبت و خوش و بش معلوم می شود مشتری نسبت دوری هم با او



دارد. به همین مناسبت و شاید هم برای رفع و رجوع و جبران بی توجهی خود، صاحب فروشگاه تخفیف ویژه ی دیگری هم برای او منظور می کند.



# عواملی اجتماعی و محیطی نقش مهمی در چگونگی سالخوردگی افراد بازی میکنند



## تحقیقات نشان میدهد: روحیه مثبت، شروع ضعف جسمانی را به تأخیر انداخته و کلیشه های منفی میتوانند بر حافظه افراد مسن تر تأثیر بگذارند.



■ برگردان: رزا کیانی

چرا بعضی افراد سالخورده زوال سریعی در سلامت جسمانی و عملی خود تجربه میکنند، در حالیکه برخی هم سن و سالان آنها سالم و فعال باقی میمانند؟ در حالی که ژنها و سلامت کلی جسمی نقش مهمی دارند، تحقیقات جدید نشان میدهند که چگونه عوامل روانی نیز میتوانند نقش مهمی بازی کنند. نتایج دو مطالعه در این زمینه در شماره سپتامبر "روانشناسی و سالخوردگی" از انتشارات "انجمن آمریکایی روانشناسی" گزارش شده اند.

در تحقیق اول، محققین شاخه پزشکی دانشگاه تگزاس در گالوستن، بر روی ۱۵۵۸ آمریکایی - مکزیکی مسن که در آغاز هیچگونه علائم زوال جسمانی نداشتند و در پنج ایالت جنوبی غربی - تگزاس، کالیفرنیا، آریزونا، کلرادو و نیومکزیکو - زندگی میکردند، مطالعه کردند و رابطه ای بین روحیه مثبت و شروع زوال جسمانی یافتند. این اولین مطالعه برای بررسی زوال جسمانی و نقش حفاظتی روحیه مثبت بر روی بزرگترین جمعیت اقلیتی در ایالات متحده بود.

نویسندگان این مطالعه، شرکت کنندگان در این مطالعه را به مدت هفت سال زیر نظر داشته و زوال جسمانی را با اندازه گیری کاهش وزن، فرسودگی، سرعت راه رفتن، و توانایی محکم گرفتن آنها ارزیابی کردند. تأثیر مثبت (روحیه مثبت) در دوران مطالعه با سوآلا تی از این قبیل مورد سنجش قرار گرفت: چند بار در هفته گذشته "احساس کردم که دقیقاً به خوبی بقیه مردم هستم"، "درباره آینده امیدوار بودم"، "خوشبخت بودم"، و "از زندگی لذت بردم".

شروع کلی زوال جسمانی در طی هفت سال پیگیری تقریباً هشت درصد افزایش یافت، ولی آنهایی که از نظر تأثیر مثبت امتیاز بالا داشتند، احتمال زوال آنها بطور محسوسی کمتر بود. پس از تعدیل عوامل خطر مربوطه، هر واحد افزایش در امتیاز مثبت با سه درصد کاهش ریسک زوال جسمانی همراه بود.

دلیل قاطع این اتفاق خارج از محدوده این مطالعه بود، ولی محققین گمان دارند که روحیه مثبت میتواند مستقیماً از طریق پاسخهای شیمیایی و عصبی درگیر در حفظ تعادل کلی جسمانی بر سلامت شخص تأثیر بگذارد. با این که بنا به گفته نویسندگان یک روند غیر مستقیم میتواند در کار باشد بطوریکه روحیه مثبت

با افزایش منابع عقلی، جسمانی، روانی و اجتماعی بر سلامت فرد تأثیر بگذارد.

در مطالعه دوم، محققین دانشگاه کارولینای شمالی بر روی چگونگی تأثیر کلیشه های منفی در رابطه با تأثیر سالخوردگی بر روی حافظه افراد مسن تحقیق کردند. این مطالعه ۱۹۳ شرکت کننده و دو تجربه را، هر یک با یک گروه جوانتر (۱۷ تا ۳۵ سال) و یک گروه مسن تر (۵۷ تا ۸۲ سال) در بر می گرفت. به منظور تحریک تأثیرات کلیشه های مثبت و منفی سالخوردگی، شرکت کنندگان در ضمن یک تکلیف دیگر (جمله مغشوش، قضاوت درباره کلمات) در معرض کلمات کلیشه ای قرار گرفتند که شامل کلمات منعکس کننده کلیشه های منفی درباره سالخوردگی (شکننده، شاکی، گیج، بد اخلاق، ناتوان، فراموشکار، خرف، و غیره) یا کلمات دارای بار مثبت درباره چیزی (فاضل، فعال، هشیار، موقر، برجسته، با معلومات، موفق، و غیره) بودند.

نتایج این مطالعه نشان میدهد کارکرد حافظه در افراد مسنی که تحت تأثیر کلیشه های منفی قرار داشتند، ضعیف تر از افرادی بود که تحت تأثیر کلیشه های مثبت قرار گرفته بودند. علاوه بر آن، به دنبال تحریک کلیشه های مثبت، تفاوت سنی حافظه در بین افراد جوانتر و مسن بطور قابل ملاحظه ای کاهش یافت، بطوریکه گروههای جوانتر و مسن در برخی شرایط، تقریباً بطور یکسان عمل میکردند.

**نتایج این مطالعه نشان میدهد کارکرد حافظه در افراد مسنی که تحت تأثیر کلیشه های منفی قرار داشتند، ضعیف تر از افرادی بود که تحت تأثیر کلیشه های مثبت قرار گرفته بودند.**

این مطالعه همچنین شواهدی را ارائه میدهد که در صورتی که تحریکات نسبتاً زیرکانه و ظریف باشند، افراد مسن میتوانند تأثیر فعالیت کلیشه های منفی را کنترل کنند. برعکس، وقتی که تحریکات کلیشه ای نسبتاً شدید و پر هیاهو باشند، عملکرد حافظه به سمت تأثیر پذیری منفی متمایل میشود.

به نظر نویسندگان، نتایج این مطالعه به فهرست فزاینده یافته هایی افزوده میشوند که دلالت بر اهمیت محیط اجتماعی و چگونگی تأثیر آن بر عملکرد حافظه افراد مسن دارد. اگر با افراد مسن به صورت افراد کارآ و مولد جامعه برخورد شود، آنان نیز به همین نحو عمل میکنند.

# پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد بسیاری از افرادی که درگروه‌های سنی متفاوت هستند از این برنامه استقبال کرده‌اند.
شما نیز چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و
به آدرس سازمان قسمت پیوند دل‌ها بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید محرمانه.

*Are you tired of surprises in looking for the right person?*
*Find your soul-mate through SIAMAK's new program*

**Peyvand-e-Delha Dept.**
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

**General Questionnaire**

Full Name ______________________ Nick Name ______________________

Address ______________________________________________

Phone # ( _ _ _ ) _ _ _ _ _ _ _

E-Mail ______________________________________________

Male/Female (circle) Age __________ Height __________ Weight __________

Hair Color ____________________ Single Divorced Widowed (circle)

Number of Children ______ Children Ages __________ Children Custody ________

Receive/Pay Child Support (circle) Receive/Pay Alimony (circle)

Drinking Limits (Social.Religious) Smoker __________ Keep Kosher ________

Religious Observations: (Orthodox Conservative Traditional)

Education ______________________ Occupation ______________________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, other ________

Willing to Relocate to Other Cities/States ______________________

What turns you off in a companion ______________________

______________________________________________

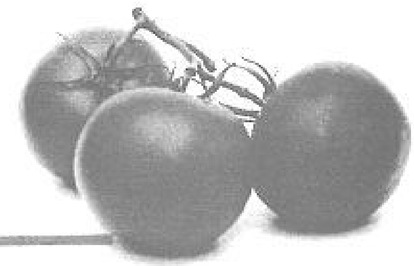
What do you prioritize or expect in a companion ______________________

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغام گیر ۲۴ ساعته ۶۷۱۹ - ۵۳۵ (۳۱۰)
سازمان روزهای یکشنبه ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه ۹۸۴۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)

Please send a check for $100.00 to the order of the **Eretz-Siamak Cultural Center**

***along with completed form to: 6170 Wilbur Ave., Tarzana, CA 91335***

# Men of Inspiration, Equality in the South, and Good Food for All



him only as a scholar and author of acclaimed philosophical works, such as The Sabbath, Heschel was also a social activist. As a result of the completion of his book, The Prophets, Heschel explored the idea that there were modern prophets among us, and stretched the meaning of prayer to include "sacred act[s]." Heschel explained that a mitzvah (or holy act) was really just a "prayer in the form of a deed," and encouraged Jews to actively pray.

The friendship between Rabbi Heschel and Reverend King encompassed their common goals of promoting peace, equality and freedom, inspired by their deep devotion to their respective religions. As King and Heschel worked together to eradicate racism in America, Heschel encouraged King to enlarge his vision of freedom and peace to include protesting the Vietnam War.

After the two walked from Selma to Montgomery, Heschel wrote to King, "The day we marched together out of Selma was a day of sanctification." It was a spiritual journey for Heschel, who described the march as "though my legs were praying."

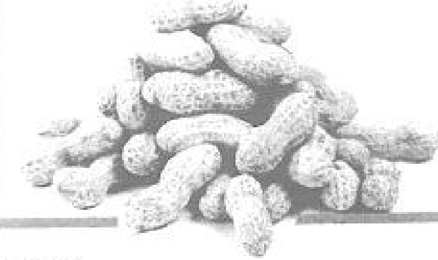
Just ten days before King was assassinated in Tennessee on April 4, 1968, Heschel introduced him to a rabbinic assembly proclaiming, "Where in America today do we hear a voice like the voice of the prophets of Israel? Martin Luther King is a sign that G-d has not forsaken the United States of America. G-d has sent him to us. His presence is the hope of America. His mission is sacred, his leadership of supreme importance to everyone of us...Martin Luther King, Jr., is a voice, a vision, and a way...The whole future of America will depend on the impact and influence of Dr. King."

Heschel's praise and respect for King was reciprocal. Reverend King said that Heschel was "one of the great men of our age, a truly great prophet." He remembered fondly marching with Heschel, noting that, "he has been with us in many struggles...[and] how he stood at my side."

As we commemorate not only Reverend King, but also the centennial of Heschel's birth, it is encouraging to remember their inspiring friendship. Although of different races, religions and backgrounds, their words resonate with insight, passion and dignity. King said, "To accept passively an unjust system is to cooperate with that system."

Heschel said, "The opposite of good is not evil, the opposite of good is indifference." "In a free society, some are guilty, but all are responsible."

May we live by their vision and pursuit of peace and freedom.



## Southern Peanut-Tomato Soup

*(Serves 4)*

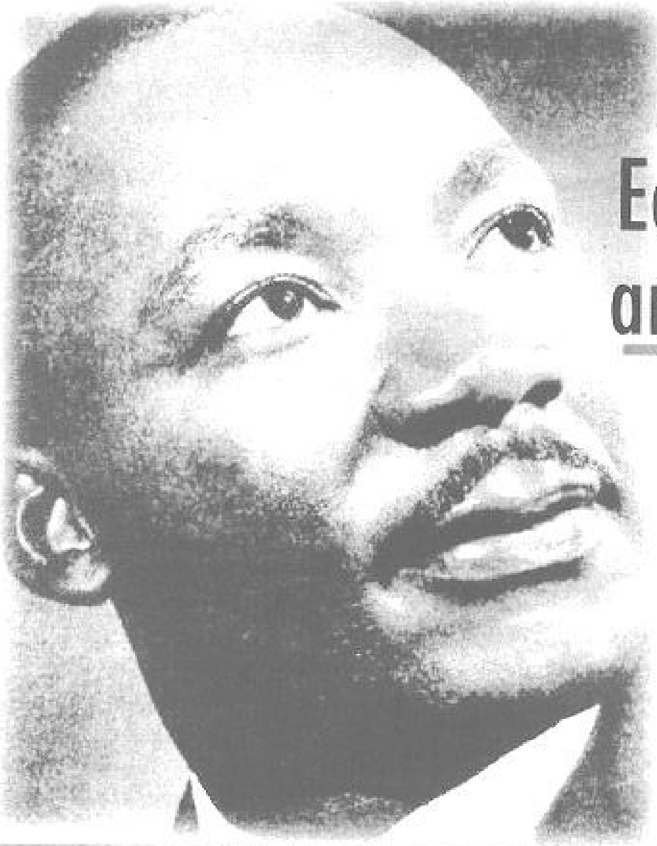
Here is a Southern-inspired soup that I grew up eating.

2 tablespoon red or white wine
1 cup chopped leeks

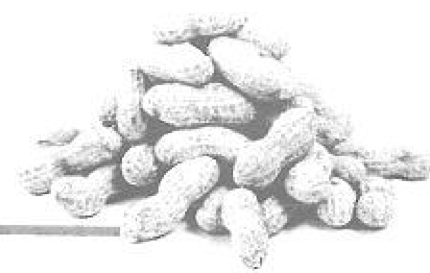
1/4 cup chopped red bell pepper
1/4 teaspoon cayenne pepper, or to taste
1 tablespoon whole wheat flour
1 cup plain, enriched soymilk
1/3 cup natural peanut butter, smooth or crunchy (without sugar or added fat)
1 28oz. can diced tomatoes in their juice
Sea salt, to taste

Heat the wine in a soup pot on medium heat and add the leeks and bell pepper. Cook until the vegetables are softened. Add the cayenne and cook for another minute. Stir in the flour until it coats the vegetables and is smooth. Slowly add the soymilk and peanut butter. With the back of a spoon, press the peanut butter against the side of the pot and incorporate it with the soymilk until a smooth consistency is reached. Stir often for 5 minutes, or until the liquid thickens slightly. Stir in the tomatoes and their juice and continue cooking for 10 more minutes. If your tomatoes are unsalted, add salt to taste and increase the cayenne for an added bite. Serve hot with cornbread or challah.

By Cherina Eisenberg, Contritubing Writer



# Men of Inspiration, Equality in the South, and Good Food for All



Martin Luther King Day commemorates the great civil rights leader who inspired a nation to forgo prejudice and stand for equality. In his fight against racism, all odds were against him. America was divided over race issues and segregation was a way of life. As I studied the famous "March on Washington" and other peaceful protests that spanned the 60s, I always wondered where were the Jews?

This curiosity stemmed from my early childhood. As a blue-eyed, blond Jewish girl growing up in Louisiana in the 1980s, I could still see remnants of slavery in my own back yard. My family's townhouse was originally part of a plantation in which slaves probably picked cotton in the nearby fields. Even decades after the civil rights movement began; racism and also anti-Semitism were still rampant. Schools were unofficially segregated because our neighborhoods were divided by race. Our small synagogue was repeatedly threatened and vandalized, and the hate-group Klu Klux Klan would parade in full costume handing out pamphlets of bigotry blocks away from my home.

My parents fought against these injustices through actively participating in communal life, involving themselves in Synagogue and educating me in one of the only schools in which there was diversity of race and religion. Although it never occurred to me as a child, I later realized what a gift I received to have my favorite teacher in school be an African-American man.

As I researched the life of King, I came across pictures from a march he led from Selma to Montgomery. Arm in arm with King every step of the journey was an amazing sight – a Jew, Rabbi Abraham Joshua Heschel.

Heschel was born in Warsaw in 1907 from a long line of Chasidic rabbis. He studied in Berlin, teaching and writing before fleeing the Nazis for the United States and eventually settling at the Jewish Theological Seminary of America as esteemed Professor of Jewish Ethics and Mysticism. Heschel's poetic writing style is filled with beauty, insight, and awe. His most famous works revolve around the relationship between G-d and humanity, exploring our human need for the Divine and the ways in which to cultivate a deeper connection. Although many know

pulling the door open to the unconditional love ready to pour out from a travel-weary yet incomparably proud grandfather. "Baba Jon!" The excitement and joy that only a truly happy nine-year-old boy generates filled the ears and hearts of the three adults present. Adding to his extreme delight was the anticipation that surged in Isaac ,for the gift his grandfather had in store for him.

Avram was not hiding anything behind his back, nor did he hold any gifts in his hands. With open, outstretched arms, he reached for his only grandson with the resolute urgency of a skin diver nearing the water's surface for a breath of long awaited air. After a long, loving embrace and a kiss on both cheeks, Avram gazed at the precious birthday boy with unmistakably bright smiling eyes and exclaimed, "Jeegaret Bokhoram!" as he pinched Isaac's cheek hard enough to snap into his withdrawing, gripped fingers which landed upon his deliberate, savoring, kissing lips. "What did those strange words mean?," Isaac thought. A very bright child, he carefully repeated them in his head over, and over as he ran off to the computer to get online. He had learned the Internet had a website that could translate Farsi into English and had used it when he wanted to understand his mother's singing. But this was more than just curiosity – these strange words may hold the clue to his present.

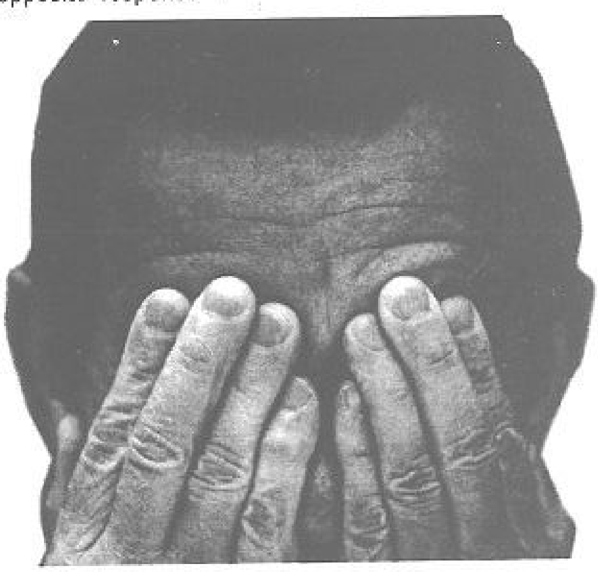
With disbelief, Isaac stared at the literal translation of his grandfather's words. "I eat your liver." Could there have been some mistake? It was very unlikely. Isaac had a phonographic memory and could quote an entire movie from beginning to end after just one or two viewings. He knew the liver was a part of the human body, and that sometimes parts are removed. His friend Geoff had his tonsils removed last fall. Eric had his appendix removed. But both of them had been sick or in pain, and he was fairly certain their grandparents did not desire to consume the discarded body remnants. Was the eating of his liver his present? Isaac knew that there were cultural differences between his parents' homeland and Idaho – and he started to get very frightened about the possibility of what one of those differences may be.

With extreme courage, Isaac descended the stairs again. He knew what he needed to do. If he could convince his grandfather to eat the food in the kitchen, he may become too full to eat his liver. Avram was already drinking tea in the living room and would, perhaps, be receptive to a plate of food. Isaac pushed a chair from the kitchen table to the stove so he could lift off the tops of the huge pots. In a large plate, he arranged heaping amounts of ghondi (Farzaneh had mentioned it was Baba Jon's favorite), rice, goulash and salad. He grabbed a napkin, and some silverware from the drawer...but then thought better of it and put the knife and fork back.

As Isaac presented the plate in hopes that it may curb his grandfather's appetite to eat one of his major organs, he was horrified to receive the exact opposite response he had wished to hear. "Ach, JEEGARET BOKHORAM!" Horrified, Isaac dropped the plate and ran as fast as he could up to his room to hide in the closet. He would take his chances with any monsters in there versus the seeming one downstairs.

"No, Isaac, Baba Jon does not want to really eat your liver. It's an expression, like 'sweetheart' in English." Farbod's words to his son brought a strange mixed feeling of reassurance and embarrassment to Isaac. When his father explained to Avram why the heaping plate crashed to the floor, he laughed heartily, and exclaimed, "Jeegaret bokh...eh, Kaperet Besham." Not taking any chances, Isaac immediately went online again and found the translation "May I be your sacrificial savior; see 'Jesus Christ.'" Upon further research, the deeply touched birthday boy realized what his grandfather wanted. He found some leftover wood in the backyard from when the fence had been constructed and built a wooden cross that would be the pride of any church top in the state. It was ready. He checked the translation one more time, then felt ready to receive his gift. Beckoning to the back yard, Isaac invited Avram, with pride, "Baba Jon, beeyah, kaperem bosho!"

Jeegaret Bokhoram



A short story by Marvin Kharrazi

# Jeegaret Bokhoram

It was the morning of Isaac Bareh's ninth birthday. In honor of the occasion, his mother had decorated the house for a celebration. Colorful streamers, balloons and party favors filled the main living area and dining room, while tempting pots of delicious food sent incredible aromas from the kitchen upstairs, where Isaac was playing with his toys in his room.

"Hello Isaac, it is wonderful to see you." "Hi Baba Jon, it is nice to meet you!" Isaac was using two of his action figures to enact how he imagined his first conscious meeting with his grandfather would go. Actually, Avram Bareh had visited the United States seven years before, but Isaac did not remember. As far as Isaac was concerned, the two had not truly met. "What are you holding behind your back, Baba Jon?" "It is a present for you, Isaac! Open it." "Oh, wow – a new racecar set! Thank you Baba Jon!" Isaac knew his grandfather loved him. He had sent toys and clothes, and even money every year he could remember. But this year he was sending the greatest present of all – himself. Isaac's dad was, at that moment, on his way to the airport to pick up his own father from his long flight from Israel. It was not a direct flight – Baba Jon had to take a connecting flight from New York to reach Isaac's hometown in Idaho.

Farbod Bareh had taken a Lead Programmer position in the Midwest and had left Los Angeles with his wife and young son eight years before. While he was providing a very good living for his family, there were no other Iranian Jews for, perhaps, a thousand miles. Farbod even started going by the name "Fred" because he got tired of people mispronouncing his name, as well the incredulous faces they made while half-heartedly attempting its foreign pronunciation. With the exception of the Persian songs his wife Farzaneh – now known as Farrah – liked to sing, Farsi was now rarely spoken in the house. Hebrew was limited to the Friday night Shabbat prayers. Isaac spoke English...with an Idahoan accent.

The sound of Farbod's Mercedes Benz pulling into the driveway (some things never change) prompted Isaac to drop his action figures and virtually fly down the stairs from his room. The rapidly increasing intensity of the delicious aromas pouring out of the kitchen was overshadowed by the excitement filling his entire being – Baba Jon was here! Farzaneh quickly washed and dried her hands and met Isaac in the hall, meeting her son's delighted eyes for a brief moment before



society, as if it is any easier in the outside world where greater peer, economic and political pressures exist! The kibbutz people support Miri while she does little in return. The idea of the kibbutz is to support the weakest members of the community, and they do, but the film wants to blame them nonetheless. Mom and Dvir should be thankful for these people. They would probably be on the streets otherwise. Mom hates the place but refuses to go, etc.

Where is the sane voice that criticizes or explains these inherent contradictions?

When Shaul said his film was not "entirely true," that was an understatement. It certainly should have been a warning that the script had problems.

Clearly a better director than writer, Shaul does manage to get some nice shots of his characters when he is not oppressed by his own agenda. Accordingly, Shaul knows how to get wonderful performances out of his actors. Steinhof's debut is quite impressive and the physical and mental deterioration Yudkevitch put into Miri is world class.

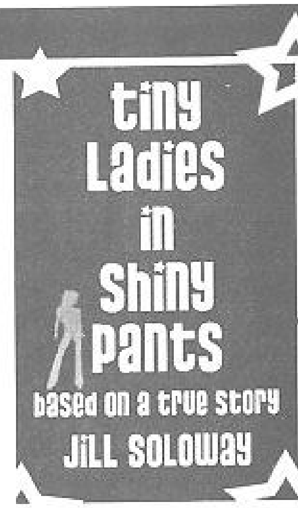
No doubt it has been the acting and anti-communal sentiments that have made Sweet Mud Israel's Academy Award Entry. It is the kind of film in which the conservative Academy would like to slop around.



Slopping It Up in Sweet Mud: Israel's Academy Award Entry Kicks the Kibbutz



Continued from page 16




## Song of Soloway:

esoteric (like the "Porno-ization of America", which is her theory to explain why white boys think pimps are cool and young women wear stilettos with jeans) to the political (what she has in common with Chandra and Monica) and finally into the highly personal, (how she got her "Ophelia Card" stamped). Granted, those not ready for such a read will be shocked – hopefully into laughter. She freely throws terms like "bush" (and other less PC terms for everything and anything), but it's all part of her style and lends the book an air of being an all-night-girl-gab-fest. It's this assumed intimacy that gives the book its raw power as she questions difficult subjects like what it means to be a sexually aggressive and upwardly mobile women in the world today. Hint: For a while, a lot of the men who wanted to date her secretly wanted to be dominated.

Soloway's unabashed goal is to level the literary playing field. Half of the population is women, ergo half the books out there should be by and about women, ideally discussing and arguing over topics like sex, religion and everything in between. Indeed, it's her stark humor that opens the door for readers to hear her message in the first place, much as humor has done throughout history.

The book starts off with a joke about a girl who is continually fooled into climbing a telephone pole so that the boys can gaze at her panties. The butt of the joke is that the girl, without her knowledge, is essentially there for men to gaze at. Soloway transforms that joke into a metaphor throughout her work. Yes, she is showing us her panties. But instead of laughing at her, Soloway would have readers jumps down off the poll and laugh right along with them. This returning of the boys' gaze is her attempt to show how far women have come and where they still need to go.

The bottom line is, yes, it might be considered definite chick lit. But when the humor is this good and the thinking this profound, it should really apply to anyone. And ultimately, the joke may be on the author. After all, Soloway has willingly climbed the pole to show her panties. The difference is, she did it on purpose.

Tiny Ladies In Shiny Pants is available now in both paperback and hardback. Jill Soloway was a writer on Six Feet Under and still resides in Los Angeles.

# Slopping It Up in Sweet Mud: Israel's Academy Award Entry Kicks the Kibbutz

*By John Esther, Contributing Writer*

After an annoying opening credit cracked-mud sequence involving a kid chomping on a thick lollipop, writer-director Dror Shaul's Sweet Mud (Adama Meshuga'at) wastes no time establishing its anti-kibbutz agenda.

The boy of the opening credits, Dvir (Tomer Steinhof) wakes up in a barn to witness the kibbutz's arch villain, Avraham (Shai Avivi), putting his thing where it ought not to be. Never mind Avraham has plenty of attractive and fairly willing women available, this is where he gets off. It certainly is not kosher.



Avraham is not kosher and neither is the southern Israel kibbutz where Sweet Mud is set. Well, actually it might be, but Shaul's awful, awkward, often contradictory, "not entirely true" screenplay suggests otherwise.

Based on the notion of communal living, the ideas behind a kibbutz were socialistic – each giving what he or she could, each taking what she or he needed. This principle seems to hold true for everyone at this kibbutz except, for some unexplainable reason, Dvir and his mother, Miri (Ronit Yudkevitz).

The wife of a man who recently had a self-inflicting "accident," Miri has been to a sanatorium recently. Apparently the kibbutz drove her husband mad and now it is driving her mad, too. Of course, she can leave anytime with her children and without worry and go to Switzerland, but she does not.

About halfway through this tedious film full of idyllic shots of the countryside -- which are a cliché these days -- her Swiss lover, Stephan (Henri Garcin) comes to the kibbutz (after some incredulous hubbub from the community). Stephan's visit goes well until he breaks Avraham's arm. The adult Avraham was violent with kid Dvir; Stephan stepped in; thus Stephan is kicked out. Are people in the kibbutz so provincial that they do not bother doing any investigation? Can adults hit kids but not each other? This place strikes one more as a xenophobic cult than a community working for the betterment of humankind.

Moreover, with the exception of Dvir, all the Israelis here are selfish – again, odd if you are living in a commune – while the Europeans are good. There are only three Europeans in the film and they are kinder than the Israelis combined (The humorless Hitler would chuckle at this sight).

At this point I should make it clear that I do not feel the need to defend or criticize a kibbutz. No matter how noble its inhabitants' intentions are, all communities have their flaws. After all, they are run by people. The problem with Shaul's film is that it fails to convincingly explain the characters' motivations (at best) while the script constantly contradicts itself.

The people on the kibbutz can speak Hebrew, French and English yet letters coming in and out of the kibbutz are translated, without the original letter included. Why is that necessary? A dog keeps getting pregnant yet, instead of fixing the bitch, all the males are locked up, albeit unsuccessfully. Dvir's dog, Smiley, is killed and nobody in the community seems to care? The people of the kibbutz are reluctant to allow Stephan to visit for a month because he will not work. Well, if the group cannot muster the courage to ask Stephan to work or to pay a few bucks, then shut it. Everybody seems to be relatively happy living in the kibbutz yet Shaul insists on sympathizing with this boy coming of age in a kibbutz. He treats the sometimes-bratty Dvir as a victim of this

the 1950s-60s. As a Jewish kid before the days of multiculturalism no one asked me what I knew; what it meant to me to be Jewish; how I might celebrate; what I felt or my family felt about migration; the war - anything. I was invisible. No one asked.

What goes through your mind when you hear people say what the father said: "These are not our kind of people. We have nothing against them but we don't mix"?

That it dehumanizes and demeans. And that this is fear talking. I remember when the first Jamaican family moved in next door to my grandmother, this sweet little Russian woman turned into a raging, terrified demon. As a kid I couldn't understand it. As Jews we have often been caught in the middle. The story kind of encapsulates a certain role we have historically been forced into. Of course the film is hopeful about the possibility of transcending that. We need some hope in these times.

One neighbor tells Ruth that "Not all immigrants are the same," while Ruth worries that David's behavior "will get us into trouble." In what ways have the dominant classes/races/religions divided and conquered minority groups through nonviolence?

Boy, this is more of an essay question than a movie question. I think the film shows how fear of being excluded or not accepted in the majority group drives people to exclude others. It's a continuum - from there to the house burning.

What is a Jew? Is it cultural, religious, a situation...?

For me, all of the above, plus to have sense of a Jewish soul or sensibility shaped by history. But thank G-d there are as many answers to this question as there are Jews. What's certain is that I don't subscribe to any halachic (traditional Jewish law) definition.

In what ways does the Jewish faith shape feelings toward peoples of colors?

The faith is full of admonitions to welcome the stranger, treat the stranger as you would like to be treated by them, love your neighbor as yourself, etc. Certainly our own history of oppression leads us to being historically tolerant of other oppressed minorities.

In what ways is a racial, cultural or religious identity oppressive?

When it says there's only one way to be... we can have many and changing identities as we grow through our lives.

You have the town come together to repair something dear to Dennis. Do you believe people change that quickly?

I never set out to make a realist movie. There are cricket cards that talk. The gardens were shot on a set. It has elements of fable or fairy tale. The question you have to ask, as a screenwriter, is whether in the context of the film Dennis has earned it. I say yes.

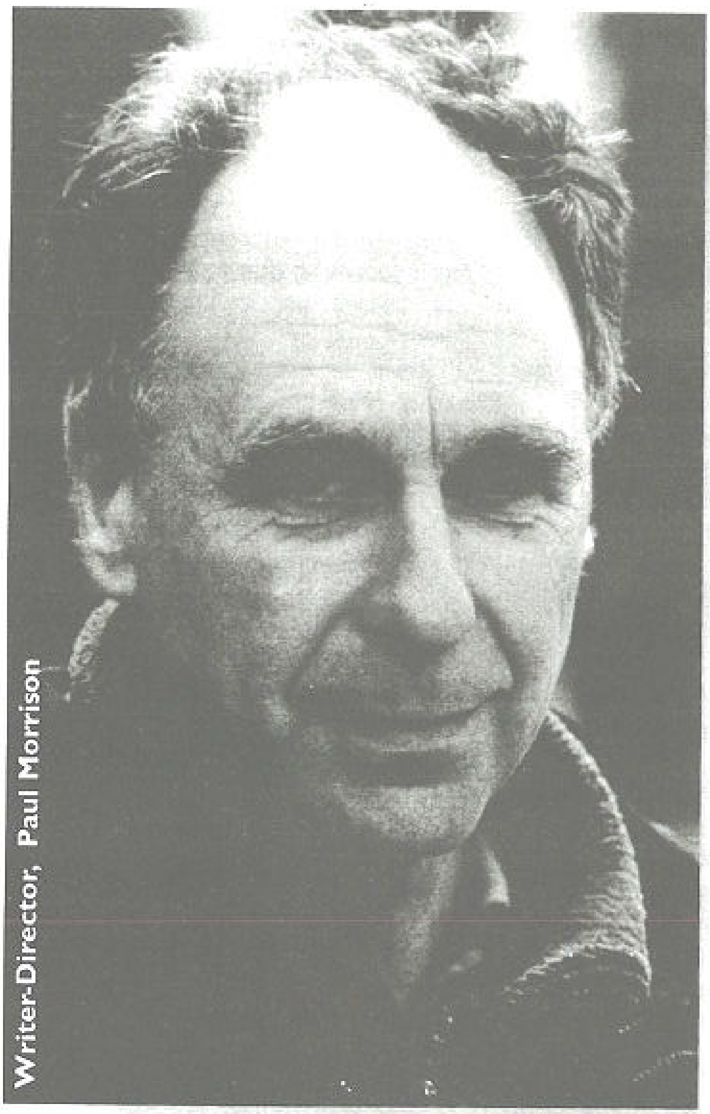
What do you think about these interviews where you discuss your work? Do you think they serve your work or should your work speak for itself?

I'm happy if the film makes people curious and want to ask interesting questions, so long as it's understood that I probably don't have any better answers on the philosophical questions raised than anyone else does.



Taken from movie, Wondrous Oblivian

By John Esther, Contributing Writer



Writer-Director, Paul Morrison

# Taking Swings at Prejudice: Writer-Director Paul Morrison Finds Wondrous Oblivion from His Youth

Based on his own experiences growing up in England during the post-World War II years, writer-director Paul Morrison's Wondrous Oblivion illustrates how Jews can be trapped in a racially intolerant community.

The recently renamed Wiseman family had fled the horrors in the east to settle in a petite-bourgeois South London community. Though hard work, father (Stanley Townsend) and his considerably younger wife (Emily Woof) have provided their son, David (Sam Smith) the means for a good education and the leisure to play cricket. To put it mildly, David is a better student than a cricket player.

Then one day a Jamaican family moves in. As black as they are kind, pious and very good cricket players, the Samuels family ignites the poor person's snobbery of racism. As the outsiders in the community, neighbors look to the Wiseman family to do something about the "Darkies." At least talk to the landlord, who is presumably "one of her kind."

Wondrously oblivious to the motivations surrounding the racism, David befriends the family, especially Judy Samuels (Leonie Elliott) and her father (Delroy Lindo).

The follow up to his Solomon and Gaenor, Morrison's second film reminds viewers that people of the Book and people of color share a common history of oppression and that division leads to conquering while uniting leaves both groups standing.

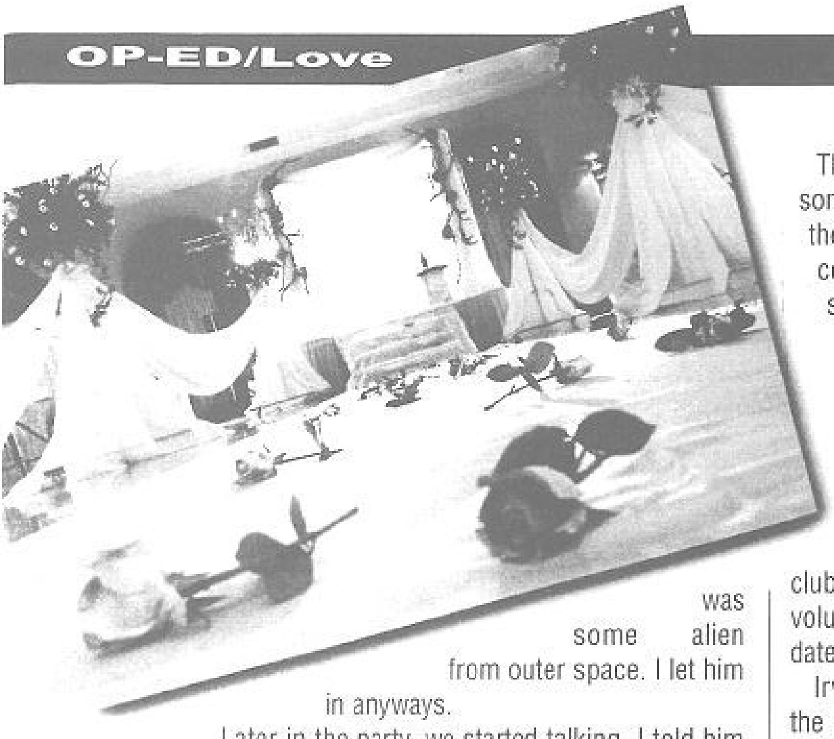
In this exclusive interview, IJC had a communiqué with Morrison.

Why did you want to tell this story?

After Solomon and Gaenor, which was a tragic love story, my kids said to me "Okay, good film, but can't you do something that's more for us?' So I wanted to tell a story that was for them but, because I'm selfish, I wanted it to be for adults, too. And I wanted to do something that was in a different register – a light and playful in tone -- at least some of the time -- but nevertheless dealing with serious subject matter. This was the period of my own growing up, so I suppose it was close to me. My experience is that I don't so much choose to tell a story as a story comes to me.

Who do you identify with most in the film and why?

I identify with David's innocence and klutziness. But from my own childhood the character I most identify with is Judy (Leonie Elliott). When she says, "I can milk a goat, birth a calf, plough a field...but nobody asks me what I know," that was my experience as a Jewish kid growing up in Britain in



was some alien from outer space. I let him in anyways.

Later in the party, we started talking. I told him I taught a form of comedic theatre. He said he was just about to take a class in stand-up comedy. This was too good to be true. We talked and talked the entire evening, and agreed that God must have a good sense of humor.

Since that party we've been through some tough times together. But our ability to make each other laugh has often been the glue that has kept us together.

When he called the next day we started talking about what if we had kids. Not with each other of course. Just theoretically. How would it work out? Well of course he would work half the day and I would work the other half. With whoever that lucky person was, that is.

But as we chatted we found out some freaky facts and I knew Someone up there just had to be chuckling.

We grew up in the same town. But he lived in Toronto and left for Israel just as I arrived in Toronto. I had gone to live in Jerusalem at the same time he was living in Toronto. And then it was as if some heavenly director had suddenly shouted, "Enough already. Let them meet!"

And this was not just infatuation; these were the things one of the local rabbis kept haranguing his single congregants about when it came to dating: namely do you have enough in common to make the relationship last. In this case, Irwin's mother was British, my father was British. Our families were Orthodox. We each had someone in the family who was a rabbi. We were the same age, the youngest in our families, both delivered two weeks late and both stage-loving Leos.

Religious-wise, we were close enough and could work it out. But it was too frighteningly soon to say that.

I FOUND HIM

The next time we met it was Simchat Torah. We shared some food together after the service and like magic, there was that instant comfort that you hear married couples talk about. I went home. I got sick to my stomach. And I decided he was the one.

It happened just as I was drifting off to sleep. A big signpost suddenly appeared in my mind. It said: I FOUND HIM. It was such a scary realization that I didn't sleep for the rest of the night.

But I made a quick mental note that he might not get it like I got it. I would have to wait.

Our second date was of course at a comedy club. Halfway into the performer's act he asked for a volunteer from the audience. I happily volunteered my date since he had told me he wanted to perform comedy.

Irwin did a great job of creating the sound effects for the improviser's story. He then promptly disappeared into the men's room and fainted dead away.

Looking over my shoulder as I am writing this now he respectfully demands I include that stage fright is not an issue for him anymore. Unless I'm watching that is...

After about ten minutes I went to find him and made the mistake of yelling into the washroom: "Hey Irwin, are you okay?" Another man poked his head out and said "Yah, he's in here. Don't worry."

Irwin has never forgiven me to this day. Fainting was one thing, having it announced to the general public and the guys in the washroom was quite another.

I made up for it by making him dinner. As soon as he had finished eating, Irwin did something that made him different from any other Jewish man I had ever met. He simply picked up his dishes, took them into the kitchen and began washing them in the correctly marked "meat sink."

I nearly fainted. A small act on his part, but one that spoke volumes about his upbringing and respect for my hard work cooking dinner.

A couple of months later, my grandmother started calling my now "boyfriend" my husband. "Where is your husband today? Will you see him later? Is he coming to dinner on Friday?"

That's when I knew I was really in trouble.

My grandmother had not only overlooked the fact that Irwin was Ashkenazi and she was Sephardi, the matriarch had decided that there would be a wedding. And (fast forward a few years) indeed there was. We were married outdoors under the chupah, on the green, green grass.

This article was previously published at Aish.com

By Cassandra Freeman, Special to Iranian Jewish Chronicle



> Like magic, there was that instant comfort that you hear married couples talk about. I went home. I got sick to my stomach. And I decided he was the one. .

# He's the One

Rule # 1 for meeting a potential Jewish spouse. Don't go to Jewish singles events. Right? Wrong. I met my husband Irwin 12 years ago at a Jewish singles baseball game.

His green eyes matched his green cap which matched the green grass which matched the grass stains on his pants. Perfectly. I was fascinated. How did God manage to pull this off exactly?

By creating violet colored eyes -- the eighth wonder of the world, as far as I was concerned. They simply change color to match what the person is wearing.

The next few times we met, I stared stupidly in awe as his eyes changed from blue to grey or green.

We had mutual friends so we met at the same parties all summer long. The only thing was that when he was leaving, I was arriving or when he was arriving, I was leaving.

We would mumble a confused "hello" in the hallway which meant, "I'd like to know you better but I can't bring myself to run after you and leap into your car to stop you from leaving."

I pictured our guardian angels in heaven saying to each other. "Gevalt, can't they get it together? We keep arranging meetings but they don't talk! What, aren't they Jewish?"

Finally, that fall, after seeing him leave an outdoor outing just when I was arriving, I pleaded with my friend David to tell his friend Al to tell his buddy Irwin to come to my friend Nancy's Jewish Singles Sukkah party.

When Irwin arrived at the door I answered it and said to him in all seriousness: "Oh, I guess I have to leave now." He looked at me like I

mean for us, if we do not bother to read the commandments given to us by none other than the creator? What does it mean if our ancestors were murdered for sticking to the Torah and not worshipping false gods... yet we cannot be bothered to read this same book ourselves?

Interestingly enough, the Torah anticipates just such a situation. According to Deuteronomy, if Jews keep the commandments of G-d, we will receive certain benefits. A good harvest, a peaceful life in the land of Israel, many children and be unmolested by our enemies. If we disobey and embrace idolatry over G-d, then we will be driven from the land, oppressed by our enemies, lose our children, fear for our lives and starve in poverty. G-d will not destroy us completely, but we will suffer for not living up to our expectations as the Chosen People... that is a responsibility, not a free lunch.

These events have happened before, and could happen again. The Jews were driven from Israel by the Babylonians, and later the Romans. Will the same happen at the hand of the Arabs? It may, if Olmert is the best Israel has to offer.

What I have described above is the Torah's version of heaven and hell. Note that they are terrestrial... things that happen on earth, not flames in hell or puffy pink clouds in heaven. The Tanach has a few verses on fires in hell, but the above is more common.

## The Koran vs. The Bible

Many mainstream Jews may not know the Torah. Religious Christians are likely to know the Bible. But very few people have taken the time to objectively read the Koran. The assumption seems to be that it is similar to the Bible in scope, values, personality and structure.

Nothing could be farther from the truth.

For example, the Bible is organized chronologically. The Torah deals with the early history of the world, leading to G-d's covenant with Abraham, G-d's aid to the Israelites during their Egyptian captivity, and the laws given to the Israelites to follow in an everlasting relationship with the Lord. The Torah ends with the Israelites positioned to enter the promised land of Israel, and the death of Moses. The Tanach follow the fortunes (good and bad) of the Israelites which follow, including the Babylonian exile and ending with the warnings of Malachi.

The Suras of the Koran, however, are not so organized. They were placed in order of length, from longest to shortest. Some of the early chapters came in very late in Mohammad's career. At these points, he was in Medina, having conquered the Meccans, and was spreading his reign across Arabia. Many of the later chapters were early in Mohammad's career, when he started his "prophet hood" in Mecca, many years before Islam's early religious wars.

Peppered throughout the Koran are stories Mohammad plagiarized from the Bible, and mangled beyond recognition. For example, the Koran retells the story of Moses's appeal to Pharoah. Pharoah's response to Moses deserves to be quoted:

"'Assembly,' said Pharaoh, 'I do not know that you have any god except me! O Haman, kindle a fire upon clay and make me a tower so that I can climb to see the God of Moses, I think that he is one of the liars!'" (Sura 28:38).

This single verse demonstrates how Mohammad mangled the Bible by inserting parts of three separate Biblical tales into a single line. Pharaoh (from Exodus) commands Haman (from the book of Esther) to build him the tower of Babel (from Genesis)! Haman was Persian, not Egyptian, and separated from Pharoah from hundreds of years, and hundreds of miles. Yet Mohammad rewrites the villain of King Ahasuerus's court to become a minister of Pharaoh. The tower of Babel, built during Genesis (before the Israelites came to Egypt) becomes Pharaoh's structure instead.

Muslims claim that such an incongruity is because the Jews and Christians corrupted the Bible, and Muslims restored it to its original purity. The credibility of this charge was damaged by examples of Jewish preservation, such as the Dead Sea Scrolls.

To understand the motivation of Islamic Fascism, it is necessary for us to familiarize ourselves with the source of their theology. In the coming months, I hope to explain some facts which make the Bible and the Koran very different books, and by extension, the source of very different religions.

By Benjamin Epstein, Contributing Writer

# Three Very Different, Very Vital Angles



When I visited Israel a little over a year ago, I placed a prayer in the Western Wall. I prayed for peace, my friends and a little for myself. I can't recall exactly, but I think I may have prayed for a new job.

Boy did I get it. Instead of teaching Math, now I'm staying up late banking casino tables, so I can spend my mornings studying Chemistry. Retraining to switch fields isn't all its cracked up to be. These days I praise G-d when I can snatch a full night's sleep. If anyone needs to hire a Jewish writer with a knowledge of Judaism, middle-eastern politics, Psychology, Mathematics or Statistics, send me a message through my editor.

But to make lemonade out of lemons, this job contains a lot of dead time, so I invested in a Palm Pilot, downloaded reading material, and I've read more classic works in the last few months than I have since High School. Among other things, I've read through the Torah, the Tanach, the Koran and I'm working through the New Testament.

What I found in the source books of the world's three monotheistic religions is enough for a new series of articles, as they relate not only to Jews and Anti-Semitism, but to the Middle-East, and the War on Terror. Allow me to begin with an introduction to the most influential books of history.

## Holy Scriptures - The Torah

I never read the whole Torah through until recently, let alone the Tanach. It made me wonder how many people these days have a working familiarity with the Bible. In my experience, only very religious Christians seem to have any familiarity with the Bible at all; very few Jews seem to have read their own scriptures, save for the Chassidim. What does it

"Thirtysomething" aired in the '80's and early '90's was one of the few TV shows that took a mature look at religion. Michael Steadman's marriage to Hope- not Jewish- was fraught with problems some of them stemming from religious differences and Michael's own hang-ups about his Jewish identity. Melissa Steadman, Michael's cousin, always seemed comfortable in her left wing liberal hip Jewish skin. Melissa was the anti – Jewish American Princess living in a loft - a bohemian photographer, seemingly indifferent to material wealth. She went against the prevailing stereotypes of the time.

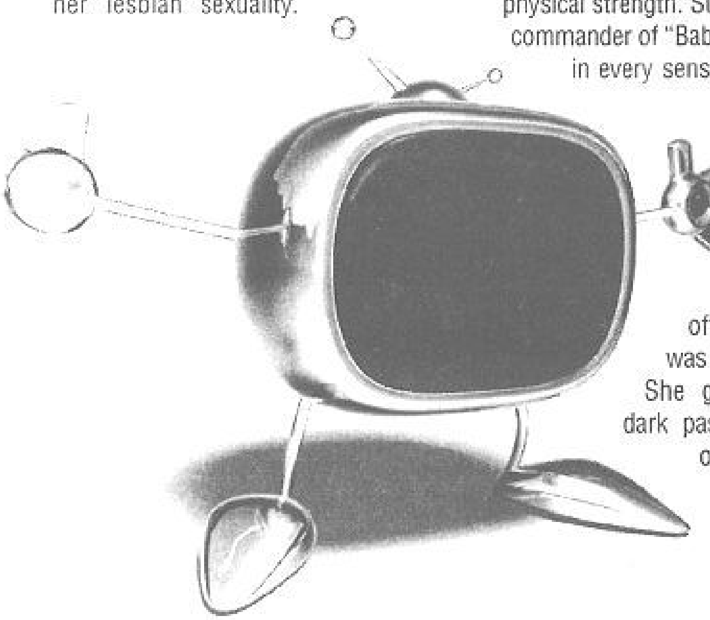
One Jewish female that spanned two shows – Cheers and Frasier was Lilith. It's rare, for any Jewish character to have a Hebrew name. Lilith was the emotionally shut down, repressed razor sharp pale physiatrist who marries Frasier. Her son does have a Bar Mitzvah and some Jewish upbringing.

Willow was a bookish Jewish female who grew up during the course of the show "Buffy the Vampire Slayer." She was Buffy's best friend the emotional, smart Willow who saw no contradiction in her Jewish background and Wicca beliefs. She was the Jewish witch with a werewolf boyfriend but later discovers her lesbian sexuality. She encompasses many identities and becomes a complex character and foil for the main character Buffy.

A teenage family show that seriously dealt with spiritual and even religious themes was "Joan of Arcadia." Grace was Joan's best friend. Grace Polk was not only Jewish but her father was a Rabbi. She was a rebel going against the establishment and even her own background. It takes her a long time to decide to have a Bar Mitzvah and express her Judaism even in a show that has 'G-d' as a recurring character. It demonstrates the problems many television writers have showing Judaism as a faith as well as an ethnic background.

There's one Jewish woman role in a situation comedy that isn't merely the 'friend'. Grace of the situation comedy "Will and Grace." She was a desirable Jewish woman, sexy, bright and ambitious though needy and often self centered materialistic woman who did eventually marry (split up with and then get reunited) a Jewish man, though her true love was the gay waspish Will. Grace was rare, a Jewish female as the center of a show.

The one attribute missing from these smart savvy women and girls is physical strength. Susan Ivanovitch the commander of "Babylon 5" was strong in every sense of the word. The first inkling that the Russian officer was Jewish was her father's death. She grabbles with her dark past. She seeks out other Jewish people who help her to keep shiva. She is one of the very few Jewish people in Science Fiction television. Susan Ivanovitch shows that at least someone working in the media believes Judaism will continue into the future. The Star Trek "series" for all its racial, species diversity and its amazing longevity with six series didn't have one overt Jewish role.



There are the legions of Jewish moms on TV – all those Jewish men have a mother somewhere, every once in a while they turn up offer advise and leave or nag or just make life more complicated and leave. Sadly, there are few mature – over thirty Jewish women characters on TV but then there are few older women roles on TV.

Strangely, one exception is in cartoons – "Rugrats" – Didi Pickles- Tommy Pickle's mother is Jewish. In two great specials, we meet her parents. Hanukkah is often mentioned in conjunction with Christmas but in an exception Hanukkah stands on its own in a Rugrat special even rarer Passover has its own episode. Both these holiday specials are funny, and informative.

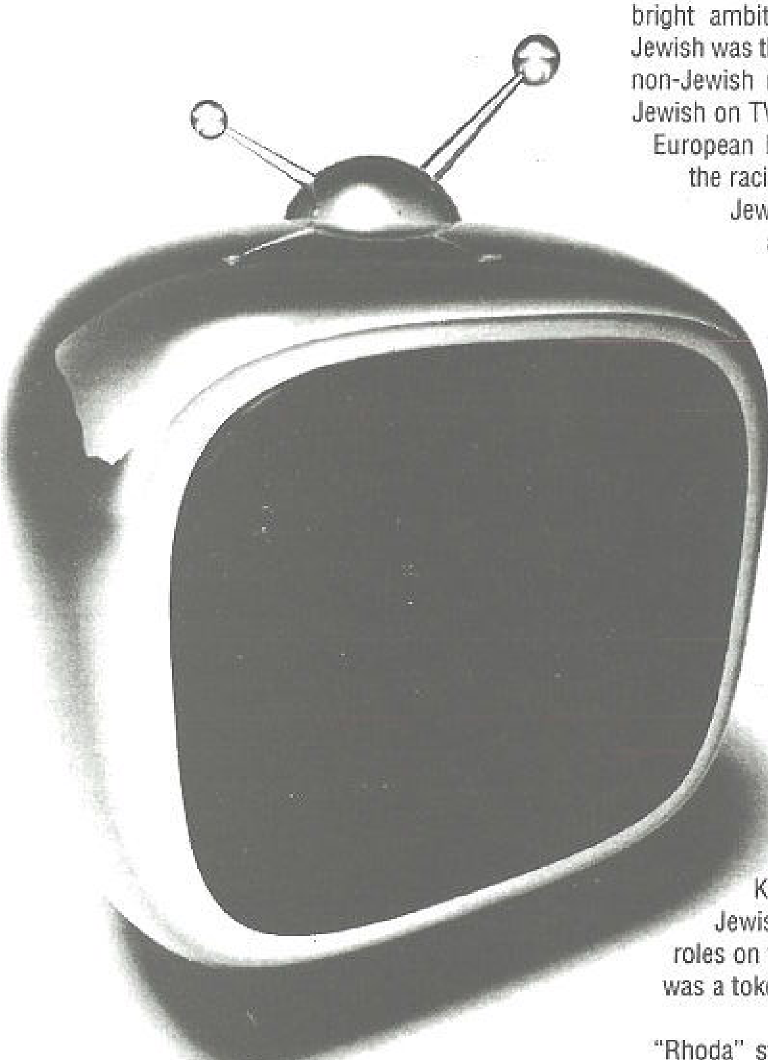
Dr. Cuddy on "House," has one menorah in her home and there was a reference by Dr. House that she uses J-Date implying she might be Jewish. Making her possibly one of the few older (past her twenties possibly into her mid to late thirties) Jewish women on television.

The stereotype is set - Jewish television women are smart, often ambitious, risk takers. They embody an ultra urban lifestyle. They are willing to experiment. There simply aren't enough of them in large enough roles but they are a force. Christina Yang of Grey's Anatomy certainly fits the mold. There are serious gaps in the portrayal of these women, which reflect general inadequacies in television.

By Devorah Stone, Contributing Writer

# Look Who's Jewish!

## Jewish Woman Roles on TV



I dropped the remote- Dr. Christina Yang of "Grey's Anatomy" is Jewish! Close enough- her long time stepfather is Jewish. Her mother converted. They raised Christina Jewish. This was all revealed last year during what else- the Christmas Special. Her Jewish background also came up again after Denny's death. She talked about her Grandmother's shiva. Christina is a ruthlessly bright ambitious woman. The one problem with her being Jewish was the name; the writers couldn't have given her a more non-Jewish name, Christina. But I was glad to see someone Jewish on TV that didn't come from the usual North or Eastern European background. Television was finally acknowledging the racial diversity of Jewish people. Yes, Connie Chang is Jewish (she converted) but she's a newscaster and few are aware of her Jewish background. Lisa Bonet was an actress on the Bill Crosby show. She has a Jewish mother but her character wasn't Jewish.

There's another refreshing change, for a long time, most Jewish roles on TV were men. Jewish women were pushed to the sidelines merely mothers, sisters, friends and sometimes wives. There are still many more Jewish men on TV than women – The West Wing had two central Jewish male characters. There are simply more men on TV then women.

In the seventies the Jewish characters were not only overwhelmingly male but also assimilated or/and intermarried. The first Jewish women role with her own show was "Rhoda," whose Jewishness was manifested mostly in her humor. In the '70's with "Welcome back Kotter" and "Barney Miller" both had two male Jewish main characters with minor if any Jewish women roles on their shows – "Rhoda" was a token.

"Rhoda" started what would become a recurring theme on television situation comedies and dramas, the Jewish best friend. Rhoda was the best friend on the "Mary Tyler Moore show" then she got her own.

He speedily became the man producers went to when they had to shoot a sitcom pilot. If James Burrows was attached, network executives automatically assumed it was good. "After a while, it was pretty easy to figure out which were the best-written shows, and I just hitched my wagon to them," Burrows said.

He also presided over one of the most Jewish moments in television. In a medium in which Jewish characters rarely do anything Jewish, let alone marry within the faith (Valerie Harper as Rhoda Morgenstern in "Rhoda "and Paul Reiser as Paul Buchman in "Mad About You" are just two examples), Grace Adler (Debra Messing) of "Will & Grace," not only was married by a rabbi under a chupah, but got hitched to a Jewish doctor. That was Leo Markus played by Harry Connick Jr.

Ironically, Burrows and the "Will & Grace" producers didn't think there was anything significant about the ceremony. "There was no discussion about it. One of the points was that Markus was Jewish, so it was obvious that Grace was going to get married in a synagogue. You know Harry's half Jewish. His mother was Jewish."

Over his 40-plus-year career, Burrows, 65, has not directed many blatantly Jewish characters. "There were occasional Jewish characters," he said, "and a lot of good-natured making fun of Jewish women and Jewish mothers. There's always that well to go to, the great comic well of the Jewish character. There's a lot of humor you can use. We never abused it with Grace, but we did use it."

There are a couple of characteristics of a Burrows' sitcom besides good writing. For one, he prefers to work with an ensemble cast of unknowns so that the audience is not preconditioned to laugh by an actor's past performances, but will grow to understand and hopefully love the characters.

His newest series, "The Class," premiered in September on CBS. It is about a group of 20-somethings who were classmates in the third grade and are called together for a reunion two decades later. In addition to Burrows, both the show's creators are Jewish — David Crane ("Friends") and Jeffrey Klarik ("Mad About You") — but it's still too early to tell if that will factor into the show.

Surrounding himself with people who can spot the difference is essential to Burrows. "I literally have a 'fun clause' in my contract,' he says. "If I'm not having fun, I go to another show. I don't lack for shows to do. I'm on this show because the actors are so good and the writing is so good. If there's a problem, it's remedied. And on Tuesday nights, when we shoot in front of an audience, it's a religious experience. That's why I do the show, because I have a good time. And that's why I stay in the business."

Certainly, Jewishness has factored into Burrows' life. Both his parents were Jewish but not observant. His first wife was a Conservative Jew and pushed him take his religion more seriously resulting in Burrows having his Bar Mitzvah at the age of 47. This "becoming a man" ceremony prompted one of his producing partners, Les Charles, to say: "You're the first Jew I know who was a bar mitzvah at 47 and bald at 13."

Burrows' now calls himself a once-a-year Jew, attending shul only on high holidays. But he still gathers with his daughters every Friday evening to light the candles, have a challah and say a bracha.

Burrows' holds some of the most prestigious awards in the entertainment business. He has been nominated for an Emmy Award for directing a comedy episode 23 times in 24 years, one nomination every year since 1980, excluding 1997. He has won (as director) 5 times. Even though he became very wealthy from his work in television, he once said in an interview that he continues to direct situation comedy episodes on a freelance basis because it is what he loves to do.

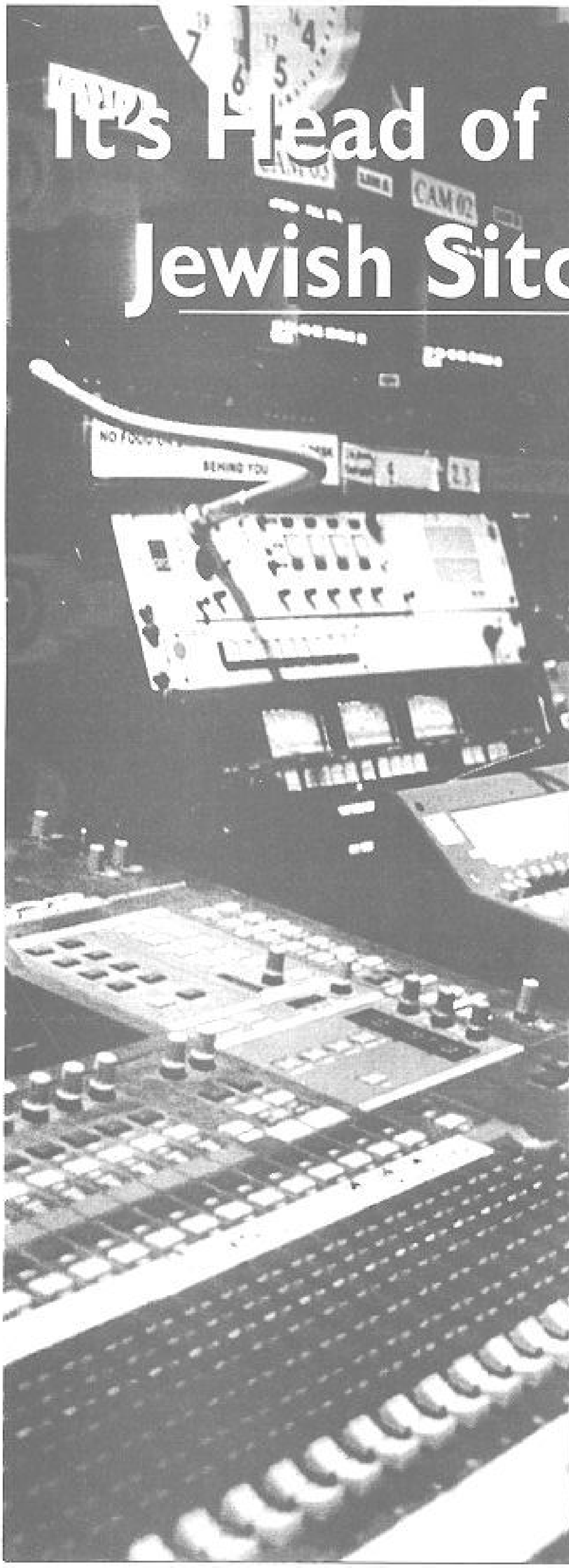
Burrows wouldn't dream of following another path but the one he's on. "I consider myself an 800-pound gorilla because I'll say anything I want,' said Burrows. "But I'm a gorilla who doesn't insist that you take the stuff that comes out of my mouth. Tell anyone I work with. I will say a lot. Half of what I say is good. Half of what I say is not. It's your job to tell which is which."

For over four decades, Burrows' sly and unassuming sense of humor has made its mark in the world of television and will likely continue on for many years to come. To learn more about James Burrows' impressive television career, please go to imdb.com.



By Josh Zaretsky, Contributing Writer

# It's Head of the 'Class' for Jewish Sitcom Legend



James Burrows' dad used to talk to him about funny. "He always wore glasses, and he'd put them on normally and say, 'This is the way most people see the world.' And then he'd put them on askew and say, 'This is the way I see the world.'"

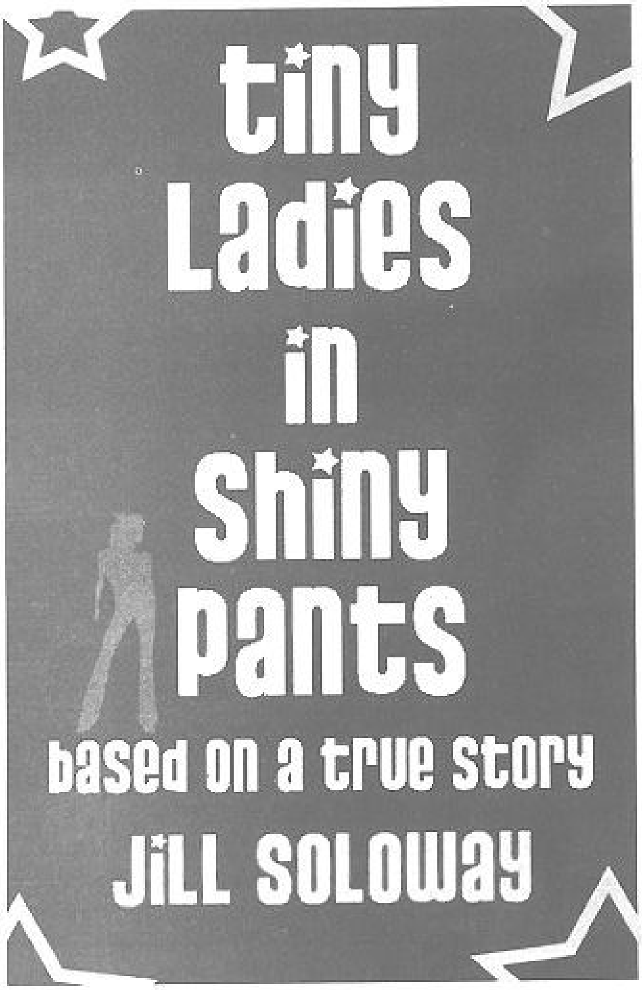
Dad was Abe Burrows, who in the '50s and '60s was the go-to guy both on Broadway and in Hollywood. He wrote such great plays as "Cactus Flower," "How to Succeed in Business Without Really Trying" and "Guys and Dolls" as well as the screenplays for films made from his Broadway hits. And that's just a partial list from his extensive resume.

Following in his father's footsteps, the younger Burrows is now the go-to guy when it comes to television comedy. He directed and/or executive produced some of the greatest and funniest sitcoms in TV history - starting with "The Mary Tyler Moore Show" and continuing through "Cheers," "Frasier," "Friends" and "Will & Grace" – just to name a few.

James Burrows was born December 30th 1940 in Los Angeles, CA. After graduating from Oberlin College and earning a master's in fine arts from Yale, he spent several seasons on Broadway as an assistant stage manager and later as a director in summer stock. Along the way, he served as assistant stage manager of the ill-fated musical, "Holly Golightly," based on the Truman Capote novel, "Breakfast at Tiffany's." The production was delayed by political infighting and never officially opened on Broadway, but it was there that Burrows met the play's star, Mary Tyler Moore.

Through that connection, he got a tryout as a director for Moore's television series. "I know I've been very lucky, meeting Mary Tyler Moore," Burrows said. "But the hardest thing isn't necessarily getting your foot in the door, but capitalizing on that opportunity.

By Elihu White, Contributing Writer




# Song of Soloway:

Author **Jill Soloway** tackles the profound and absurd in a collection of essays and stories entitled ***Tiny Ladies In Shiny Pants***

It started off as a way to mark the highlights of the book – assuming they would be few and far between. Instead, I'm now staring at an impossible collection of mismatched pink, blue and yellow post-its. I've gone through all the post-its in my room and am now dog-earing pages. Tiny Ladies In Shiny Pants is Jill Soloway's first adventure into the literary world, and it's a riotous laugh fest that swings easily between embarrassingly revealing stories and profound observations on the state of being a strong woman in modern society. And the book – the paperback version – is only 236 pages long.

Put frankly, this book is like "Sex and the City" with teeth. Indeed, the author even rails against "Sex and the City" at one point, questioning why the only sexually liberal woman in the cast, Samantha, was punished for her promiscuity by being given breast cancer at the series end. Just as quickly as she explores the relationship between men who give diamonds and why, she swings back to a story involving her own insecurities in her relationships, including dating a cop who secretly kept a collection of throw pillows and wanted nothing more than to be a real-estate agent.

The chapter is entitled, "Why Jews Go to the Bathroom with the Door Open." It was supposed to be the title of her book.

The mercurial nature of her writing is what makes it addictive. She's just as likely to mix a few barbs at the poor state of feminism in with the self-deprecatingly funny observations that can only come from being raised on the faux-fringes of society as a Jew in a liberated household.

Soloway most recently came from a writing stint on the famed HBO drama, Six Feet Under. However, she has long been an established force in the world of Hollywood. With her sister Faith, she penned, The Real Life Brady Bunch, a musical play that went a long way toward reinvigorating that Brady Bunch franchise and, ultimately, helped lead to its return to the screen. After that, her first foray into the literary world came from an admittedly blue short story entitled, Courtney Cox's A**hole. That story, full of what might be termed crude humor, helped garner her the attention of Hollywood – and labeled her as an unabashed writer of all things sex and sexual.

However, to leave her with that label would be to limit the impact of her writing.

This nothing-is-sacred comedy style is the hallmark of her voice and is what gives the book is boisterous energy that propels you through the

Continues on page 28

Thus, it is proper that man's actions imitate the Thirteen Supernal Attributes of Mercy—the functions of the *sefirah* of *keter*—hinted at in these verses:

> Who is G-d like You, (2) who pardons iniquity (3) and forgives the transgression (4) of the remnant of His heritage? (5) He does not maintain His anger forever, (6) for He delights in kindness. (7) He will again show us compassion, (8) He will vanquish our iniquities, (9) and You will cast all their sins into the depths of the sea. (10) Show faithfulness to Ya'akov, (11) kindness to Avraham, (12) which You have sworn to our fathers, (13) from days of old.** (*Micah 7:18-20*)

After citing a biblical verse, Cordovero goes on to elaborate on each one of these thirteen attributes of G-d which man should try to cultivate in his own life. This is Chapter 1 in the book. Let's take a look at a few of these thirteen attributes and see what Cordovero has to say about them.

*1. Who is G-d like You.*
Meaning: Just as G-d is patient with our sins done against Him, so we must be tolerant of others' sins against us.
According to this phrase, G-d is a King of abundant Mercy. No matter how much we sin against Him, G-d continues to breathe life into us. No matter how much we transgress His will, G-d continues to allow us to live. G-d suffers and bears our insults. He is Merciful. We must therefore be like G-d: we must show tolerance for those who insult us.

*4. [And forgives the transgression of] the remnant of His heritage:*
Meaning: Just as G-d desires what is best for His people (the Jews), so too every Jew should desire what is best for fellow Jews. All Jews are interconnected at the deepest possible level, at our organic core. Jews are a family. We share each other's lot; when a Jew sins he blemishes other Jews too. Therefore, like G-d, we must feel pain when any Jew suffers.

*5. For He delights in kindness.*
Meaning: G-d, in his loving kindness (*hesed*), always remembers the good that
His people do, and uses these good acts to judge man. As human beings, therefore, we must also remember the redeeming qualities of others, even when they harm us. One must have the mental willfulness to resist natural anger. One should get him or herself out of the space of anger.

In Chapter 1 of *The Palm Tree of Devorah*, Cordovero lays the foundation for the other nine chapters of the book, which follow the basic mythological framework of *kabbalah*, namely the ten *sefirot*. (The word *sefirot* is a Hebrew word meaning "sphere," "regions," or "gradations," and the then of them represent a symbolic model of how G-d's being emanated into the world. The ten *sefirot* are: Crown, Wisdom, Understanding, Love/Mercy, Power, Beauty/Truth, Endurance, Majesty, Foundation, and Presence.) Using this kabbalistic-mythic model, Cordovero, in the other nine chapters of the book, explains how a mystic can cultivate these ten qualities in his everyday life so as to fulfill the objective of emulating G-d's Attributes.

For instance, in chapter 7 Cordovero discusses how you can cultivate the *sefirot* of *tiferet* (Beauty/Truth). To do so, says Cordovero, one must study Torah in such a way that no aloofness enters during his studies, nor should a student of Torah demean those who do not study Torah. By cultivating this way of life, one can mimic the holy quality of Beauty/Truth in his own life, as espoused by the kabbalistic model.

One more example: Cordovero writes that the way a person can train himself in the attribute of *Hesed* (Loving Kindness) is by loving G-d so absolutely that one becomes a servant of the Lord and does everything for the sake of G-d. Cordovero includes the following in the acts of loving kindness: (1) sustaining a child, (2) circumcision, (3) visiting the ill, (4) charity, (5) hospitality to strangers, (6) attending to dead, (7) bringing a bride to the *chuppah*, (8) making peace between men.

Moshe Cordovero was one of the greatest Jewish mystics, and it is hard to imagine the development of modern kabbalistic sects such as the messianic movement of Sabbatianism or modern Hasidism, without him. *The Palm Tree of Devorah* is one the classic texts of Jewish mysticism in that it fuses together a mystical theology with an ethical path of everyday life.

**Rabbi Moshe Cordovero, *The Palm Tree of Devorah*, Translated by Rabbi Moshe Miller, Targum Press: Jerusalem, 1993.**

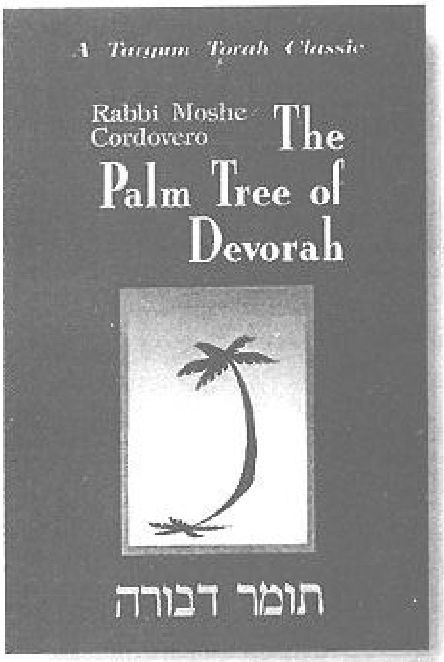
* See Lawrence Fine, *Safed Spirituality: Rules of Mystical Piety, the Beginning of Wisdom*, Paulist Press, 1983, pg. 38.

** Miller, *The Palm Tree of Devorah*, pp. 3-4. I entered the numbers 1-13 in the citation.

By Jason Sion Mokhtarian, Contributing Writer

# The Palm Tree of Devorah

## "The mystical path to G-d: 16th century Safed and Moses Cordovero"




One of the most extraordinary episodes in Jewish history is the kabbalistic community that emerged in the city of Safed (or *Tzfat* in Hebrew) in the sixteenth century. After tens of thousands of Jews were expelled from Spanish Peninsula in the Inquisition of 1492, many of them relocated in the city of Safed, which was at that time under the rule of the Ottoman Empire. It was there, in the illustrious city of Safed, that Judaism underwent one of its many major renaissances; this time, however, it took on an intensely messianic and mystical expression.

Continuing a long tradition of *kabbalah*, the many mystics of sixteenth century Safed wrote popular books of mysticism, therein promoting five essential aspects of Jewish piety: (1) messianic fervor, (2) organized brotherhoods, (3) ascetic behavior, (4) ritual innovation, and (5) contemplative exercises. The mystics of sixteenth century Safed, to give but one example of their devotion to the Jewish way of life, were implored by Moses Cordovero, to "study the entire Talmud three times in the course of every twelve months."* That was, to say the least, a strict regiment of study considering that the entire Talmud is about 6,000 folio pages! That would mean 50 pages of Talmud everyday!

Moses Cordovero is one of the most famous Jewish mystics in history. Probably born in Safed in 1522, he lived to be only 48 years of age. Of his many books, perhaps the most widely known is *The Palm Tree of Devorah*. Rabbi Moshe Miller has done all Jews interested in mysticism and ethics a great service by editing and translating a Hebrew-English edition of Cordovero's famous work.

In *The Palm Tree of Devorah*, the great Cordovero fuses the meditative and contemplative mystical way of life known as *kabbalah* with the basic tenets of Jewish ethics. Though it sounds logical that *kabbalah* would have been synthesized with Jewish ethics before his time, the work is really quite innovative in this respect in the history of Jewish mysticism. In an earlier translation of the work, the subtitle to the book expresses what the book is really about: "*The Palm Tree of Devorah: Regarding the right path a man should choose for himself: his self-isolation, his prayers and the contemplation of his ways.*"

The first basic concept that Cordovero espouses in the book is that man must imitate his Creator since man was created in G-d's image. Cordovero draws on the biblical verse in *Bere'shit* 1:27: "And G-d created man in His image." Cordovero emphasizes the need for man to emulate G-d not only in his physical being but also in his *actions*, and it is this emphasis which brings the book into the long tradition of Jewish ethics.

In the first chapter of the book Cordovero writes that:

acceptable common ground.

"I am not here to create a revolution. I'm here to bring awareness and understanding about a lot of issues in our community, including those involving women," Hakimi said. "I was raised in an egalitarian family, so I'm not bitter toward men, and I don't have an attitude of fighting when I approach the rabbis or men. That's why they are welcoming of my suggestions to include everyone in our programs."

Hakimi's election as president set a precedent at Nessah, which she continues to build on slowly. Eight women now sit on the center's board of directors, with more women serving in committee and staff positions. At the congregational level, young women are now welcome to celebrate a bat mitzvah by giving a d'var Torah during the daytime Shabbat service.

Nahid Pirnazar, a member of the Los Angeles-based Iranian Jewish Women's Organization, said that Nessah could stand to have greater inclusion of women in religious services.

"But Dr. Hakimi has certainly helped [us] take a lot of positive steps toward greater participation of women," she said.

Pirnazar, a UCLA professor of Judeo-Persian history, said Hakimi is the first from her generation to achieve a leadership role in the local Iranian Jewish community, and that she shares good company with Jewish women in Iran who took leadership positions in the early 20th century.

Hakimi is also encouraging young women to develop their own programs at Nessah and to make their voices heard. "Dr. Hakimi has been an incredible mentor in my life in demonstrating to me the unique qualities women in leadership can bring," said Rona Ram, a 22-year-old Nessah volunteer. "What we, as young females, have noticed is the overriding respect and appreciation the entire congregation gives her as she speaks."

Hakimi said that when issues of change come up, she anticipates resistance from the older generation in the community. But she says her aim is to slowly press for greater involvement of women in community activities.

"The Iranian Jewish woman has a quiet strength that is only now coming to the surface. I'm here to say they can have it all, but it will take time – it will not happen overnight, and they must show a desire and commitment to taking part in leadership roles," Hakimi said.



By Karmel Melamed, Contributing Writer

# Nessah President Blazing Trail for Iranian Women



From left to right: Dr. Morgan Hakimi, Rabbi David Shofet, Jack Nourafshan.
*Photo by Karmel Melamed*

Dr. Morgan Hakimi has a variety of roles – psychologist, Jewish activist, wife and full-time mother. But it is her position as president of the Nessah Educational and Cultural Center in Beverly Hills that has captured the attention of the LA Persian Jewish community.

In this Persian Orthodox culture, where leadership is traditionally dominated by men, opposition from many in the community followed Hakimi after she was first elected president in 2004. However, Hakimi's recent reelection has inspired her to step up her challenge to other women to get involved.

"I have always felt that Nessah could be an incredible bridge for more women to participate in our community, for younger American Jews of Iranian descent to connect with her heritage and for American Jews to become more familiar with us," she said.

Skepticism from critics in the community has died down since her initiatives have led to a substantial increase in membership within the last two years. People are packing Nessah's two sanctuaries during Shabbat services, and crowds of previously disenfranchised women – both younger Persian Jews and non-Persian Jews – are participating in greater numbers in center programming Hakimi developed.

She credits outreach to and inclusion of the larger Jewish community for the synagogue's growth. Hakimi has turned to a more American model of running a synagogue – setting up a membership system, establishing support groups for single parents and adding more events for its younger congregants.

"My greatest asset is having a diverse staff of Iranians, Americans, Hispanics and African Americans that are not afraid to work together," Hakimi said. "We purposefully chose a new executive director in Michael Sklarewitz and new program director in Robin Federman, who are American, in order to better serve our community and bring us closer to the greater American Jewish community."

Nessah's Rabbi David Shofet praised Hakimi's outreach efforts to younger Iranian Jews and said he has noticed more women at the center since she took office.

"In my eyes, women are more important because they are the mothers of the next generation," he said. "If they are committed to Judaism and are affiliated, they can hand it on to the next generation. Otherwise there will not be a continuity of Judaism."

After Hakimi's election two years ago, participation of women in religious services became a lightning-rod issue for different groups attending services at Nessah. Traditionalists sought to keep women out and more liberated women demanded greater involvement. Hakimi has approached such situations with diplomacy in mind, talking with both sides to find

**really good mayor in BH?**

A lot of experience. Sometimes people think they can just speak well and look nice or that if they have some education they can be the mayor or sit on the City Council. They are making a big mistake. The City of Beverly Hills has $460 million in the budget that has to be handled – there are many, many ordinances and laws. As a City Council person we create laws, we make laws, we make ordinances, we make all kinds of regulations that effect peoples lives. We also have to wear the hat of a judge – there are many times that a case is brought before us and we have to make a judgment based on what we hear. For example, if there is a problem with a building that they could not get an approval or their approval was overturned, they often ask judges in the city to fix them. So, comparing it to the US government, the councilman or the mayor has to wear the same hat as the president, he same hat as a judge and the same hat as a lawmaker – so you can see the Congress, the judiciary and the executive branches all in one person. Since there are only 5 of us all of this means a lot – it only takes three votes to accomplish anything. So, it's very important for the person to have a lot of education and experience. The experience is really a lot more important – and I don't mean experience in city government – I mean experience in running other organizations.

**What are some of the goals you hope to accomplish if elected Mayor?**

Well, one of my major goals is for Beverly Hills to be known as the safest and smartest city in America and I'm working on that. I already have the approval of the City Council to bring all the newest technology that makes a city smart. We will have smart traffic lights that turn green or red on their own rather than by prescribed time. This reduces the traffic by 10 or 15 percent. Another thing we are testing is free Internet for everyone. We are also going to put cameras in special places like parking lots to protect the people – these "intelligent" cameras have the software to detect when something changes, or if a person falls, the camera will flash to the police car and station. We have other things, like smart irrigation where environmental factors will determine if we run our sprinkler systems in the parks. I am also planning to create a Public Safety Commission to make certain the government can help the public in emergencies such as terrorism or a natural disaster.

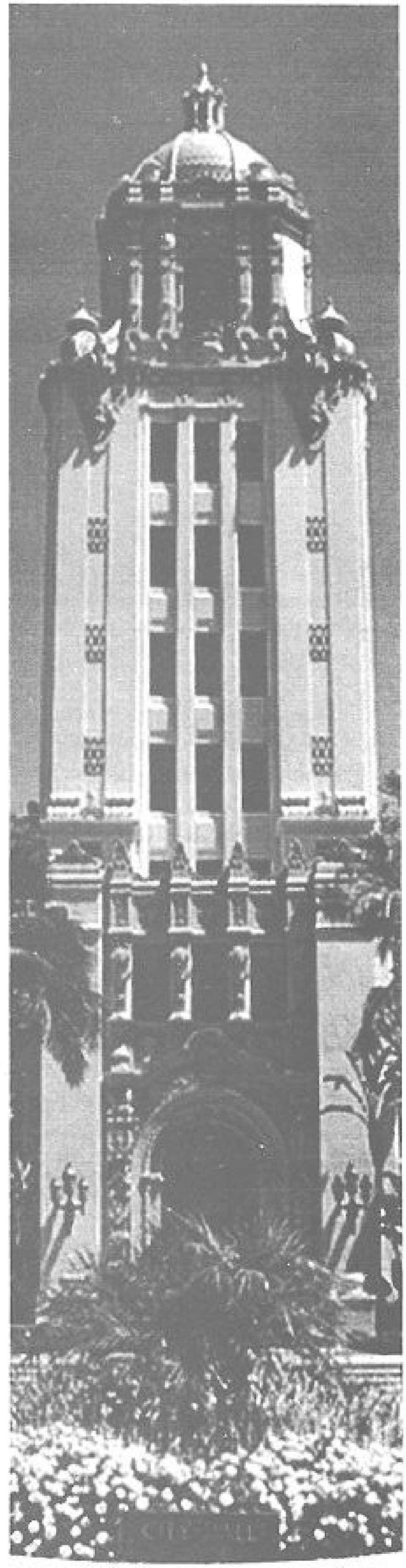
**Having read about the interfaith service you had with the Dalai Lama at Sinai Temple, how did you like meeting him?**

Well during my first year as president of Sinai Temple, I really wanted to put them on the map – and the best way to accomplish this was to get another religious leader to our Jewish institution. The Dalai Lama was also thrown out of his country for 42 years – so he had things in common with us and he was coming to United States. I got people to work on it for 6 months – he finally came to Sinai Temple and had a dialogue with Rabbi Wolpe. He also answered questions from the audience. It was probably the highlight of my presidency – I gave him my tallis and he gave me his shawl.

**That's awesome! Jimmy, if people want to get involved who should they contact?**

You can visit my website at www.delshad.com, email me at jimmy@delshad.com, or call me at 310-550-1560.

**The IJC does not specifically endorse one candidate over another, but are proud of our three community members running for Beverly Hills office. We'd like to wish you all a great campaign.**



**What made you decide to pursue politics?**

Many years ago when my children were growing up, I got involved in their schools. My wife, actually, taught me how to become a volunteer – I had no idea that parents had to volunteer at schools. Once I got involved I really loved it. As I did more I began to feel that there was something in me that always wanted to give back to the community – whether it was a school or the synagogue – or anywhere I felt gratified. I started giving more and more of my time. I got involved with many boards – different schools and temples and nonprofit organizations and hospitals – and many more – at times I was on 5 or 6 boards – everything from psychology – helping to treat people with mental illnesses, to the hospitals in Israel – ideas for raising funds for soldiers in Israel to synagogues, the Jewish Federation. Today, I am now serving as the President of Magbit Foundation, on the Executive Board of the IA Jewish Federation, Director of Sheba Medical Center, Director of Mount Sinai Mortuaries, Director of Sinai Temple, member of the League of California Cities and as a group leader in AIPAC.

**When were you president of Sinai Temple?**

In 1999, I became president of Sinai Temple – an Ashkenazi synagogue for 96 years – I was the first Persian president. It was a big honor and it also built a bridge between the Iranian and the Ashkenazi Jewish communities. Iranians had been coming here for 10 years or so but did not feel that welcome at times and even felt like they needed to give more and couldn't. When I became president of Sinai Temple it created a feeling of oneness in the Jewish community and soon after there were Iranian board members there as well. Now there are 10. Then other doors opened for them in other Jewish venues.

When I was finished with the presidency a lot of people asked me to do the same thing in Beverly Hills that I did at Sinai Temple. There are a lot of Persians in Beverly Hills that weren't super involved in anything else there. They keep to themselves. It sounded interesting to me so I started going all the Commission and Council meetings and did this for a year and a half going to every meeting the city of Beverly Hills had. It was like a full time job. I wanted to make sure I liked doing this so if I ran for City Council and won I would be a contributing member and had done my homework. I was fortunate enough to win and was a contributing member from day one because I knew all about it.

**What are your best accomplishments you can say you've done being on the City Council and as Vice Mayor?**

Well one of the major things that I did was because my background is Persian was to remove obstacles for people to vote. Persians have a problem getting involved in politics. When I was running for City Council I would ask Persians to register to vote and even do it by absentee (application) and I would follow up to make sure they sent the application back in and then actually voted and it would take 4 tries to get one person to do this.

**Do you think they were paranoid?**

Yes, paranoid – they didn't want to get their name on any list. In Iran it was very bad to be on a list. Today Persians are the most educated minority in America. Now, Beverly Hills is the only city where you can vote in English and Farsi. I had a massive voter registration campaign and was able to register a tremendous amount of Iranians. We went to every Bar Mitzvah, wedding, and stood outside and registered the people coming and going.

I also made sure that at every polling place there is one Persian speaking person on staff–to translate, guide, and help them to vote. This makes Beverly Hills one of the friendliest polling paces for Persians in America.

On another front, I get 4 to 5 phone calls a day from people in the community asking for help in different areas. There was a teenager in the Valley who was getting beat up at school for being Jewish and it got so bad that the school told the parents that they could not protect their son because there were so many anti-Semites there. The parents came to me and asked me for help and I got him into a school here in Beverly Hills.

There was also a family that had left a child behind by mistake and when they got to their destination they found that their 4 and a half year old son was missing. By the time they returned the boy had been picked up and was at the police station. So when I got their call for help I immediately went to the police station and sat there for 4 hours with the family and the child until Child Services agreed to release the child back to the parent's custody. There's a lot of that going on in the community where people need an advocate to help them out.

I led the successful initiative to take control of Santa Monica Boulevard from the State of California in order to improve traffic flow and safety. I also led a successful passage of a "Code of Ethics" for Council members, the effort to update the Beverly Hills High School's athletic fields, and the charge to turn the City's projected deficit to a surplus in order to upgrade Beverly Hill's aging infrastructure.

**What do you think it will take to be a**

By Deborah Gilels, Contributing Writer



# Jimmy the Gent

Born on Purim, with a mother named Ester, Jimmy Delshad is a modern day Mordechai, Referring to the Beverly Hills' initials BH also as "Baruch Hashem." As the highest elected official in the U.S. from a Persian background, Delshad dreams of Beverly Hills with more Mordechais and Esthers – where people take control of their lives and live in safety and security, where any minority can dream of holding the highest office and succeed.

Beverly Hills Vice Mayor Jimmy Delshad had begun his quest to "give back" to his community even before 1999 when he became President of Sinai Temple. He sold is prosperous computer company so he could devote all his time to his new position. From there, he went on to a career in politics, serving on the Beverly Hills City Council for the last 4 years. Now, as the member with the most seniority, he could become the next Mayor – if he is reelected in March.

A few weeks back he spoke with Iranian Jewish Chronicle's Deborah Gilels about all of his vast accomplishments of the past and what he plans to do in the future to make Beverly Hills the smartest and safest city in America.

Deborah Gilels: **Why did your family leave Iran in 1959?**

Jimmy Delshad: Well the whole family didn't leave in 1959 – my oldest brother came to the US for his education in 1958 – I followed the next year to go to college in Minneapolis. We came here because my parents really wanted us to have the best education. I was the son of the first woman principal of a Jewish girl's school in Iran. My mother graduated from an American college in Tehran and knew English. When she married my dad and moved to Shiraz she opened up the girl's school. She taught Hebrew, English and Farsi – her influence was so strong that I learned English before I learned Farsi. In fact, I didn't know that my dad's name wasn't "Dear" because she was always calling him "Dear."

Since education was key to her life we decided to go to America to get educated. I always planned to return to Iran after college – but never did.

**What was Jewish life like in Iran when you were growing up?**

It was very tough – I was beaten up many times on the way to school or after school. If I got good grades they didn't like it. If I sat in front of the class and not in the back I would get beaten up by classmates or punished by the teachers!

**You have a very strong desire to help others – where did that come from?**

I think it comes from being a child that was always stopped from growing or becoming something– I was always held back. So it became a challenge to me to overcome these obstacles. It was like when my father-in-law told me that I could never be the president of Sinai Temple because I was a Persian. Well that started a latch tuning my head and I determined to overcome that barrier. Something inside of me always wants to tear down walls – any obstacle in front of me I have to overcome. In fact, I am much more motivated when I have an obstacle. The same thing happened in Beverly Hills– there was an obstacle because no Persian had ever won and election there. Now as Vice Mayor I hold the highest political position in the US that any Persian, regardless of religion, has ever reached.






# "Uniting and Healing Force"

www.maggiesoleimani.com

Educated in law and economics in England, Maggie Soleimani combines passion and hard work in her work for the community. For years, Soleimani has been a leader in the Jewish community, having served tirelessly on the Boards of the Magbit Foundation, the Jewish National Fund, and Jewish Vocational Services.

The attorney and activist has also made a far-reaching commitment to the City of Beverly Hills. Through her involvement with the Beverly Hills Education Foundation, PTA Council, Team Beverly Hills and Chamber of Commerce, Soleimani has immersed herself in the causes and concerns of Beverly Hills.

"Having lived in Beverly Hills for fifteen years, I think there is no place on Earth as welcoming and embracing of immigrants," she says. She is running for City Council because she is grateful for the opportunities Beverly Hills has afforded her and other immigrants and is eager to give back.

However, Soleimani also feels the City Council "is out of touch with the community." Noting divisiveness in city government, Soleimani sees herself as a "uniting and healing force who will improve the communication and dialogue between the Council and the community."

As an attorney and activist, Soleimani stresses that she understands how city government works and vows to be a "watchdog for fiscal responsibility." She believes in updating the City's General Plan with greater input from our residents and then strictly adhering to it. "I believe in smart growth, not unlimited growth," she says.

Soleimani also emphasizes a clean campaign and ethics reform. "I would push for a strong ethics ordinance that would restrict former members of the City Council from appearing before the Council for two years," she asserts. "I pledge to never become a land use lawyer. Ethics and integrity do matter."

She notes the costly legal battles that ensued after recent controversial decisions by the City Council. "I would listen to all sides and reach a consensus," Soleimani stresses. "Reaching a consensus requires finding common ground and making professional and responsible decisions that will sit well with all parties."

Ultimately, Soleimani believes living in Beverly Hills is something special.

"Our homes should not be confined to the four walls of where we live. Our homes include our neighbors, our parks, and the entire community."

## Beverly Hills and Beyond

Since the early days of the Revolution, Beverly Hills has welcomed Iranian immigrants with opportunities to succeed and the freedom to maintain their traditions. Unlike the case in most American elections, these three candidates are more alike than they are different. Committed to their families and embodying the American Dream, all are successful professionals who are eager to serve their community.

With your help and some luck, two of them may just have that chance.

*Sam Yebri is an attorney in the Los Angeles office of Jones Day. He earned his B.A. in Political Science from Yale University and his J.D. from the University of Southern California School of Law.*



# "Strategy and Dialogue"

www.shahram4council.org

Shahram Melamed sees Beverly Hills and the Iranian Jewish community at a crossroads. While Beverly Hills faces strategic decisions that will define its future, he thinks the Iranian Jewish Community is on the brink of great things. Melamed might just be the right leader for both.

Armed with a USC business degree and a UCLA MBA, Melamed hails from a family committed to serving the community. In Iran, Melamed's father and grandfather were leaders of the Jewish community. But, besides his wife and three children, Melamed describes his passion to be the people and concerns of what he calls the "modern urban village" of Beverly Hills.

For 10 years, Shahram has served the City of Beverly Hills, including as Chair of the Recreation and Parks Commission and in his current position as Vice Chair of the Planning Commission. In that capacity, he has been able to understand the unique challenges facing our city and develop effective strategies to tackle them. For Melamed, "strategy" is the operative word.

He respects the current members of the City Council. Yet, according to Melamed, "the City Council is not listening to the people of the community." Embracing the campaign slogan of "a dialogue beats a monologue every time," Melamed feels too few community voices are being heard in City Hall. As a result of not being attuned to its constituents, he believes the Council has been reactive instead of proactive in tackling crises facing the City.

One of Melamed's priorities is to enact a General Plan for the City (which he has been involved with for over five years) that "would reflect the wants and desires of the community." Because principled guidelines that are the product of strategic planning and compromise are not yet in place, Beverly Hills has seen the overuse of spot zoning and the exploitation of various loopholes, emphasizes Melamed. As a result, he feels there is great mistrust and discord in the community.

While he understands the benefits of growth and the heightened need for housing, the former investment banker and successful businessman feels it is possible and palatable for the city to generate revenue without adversely impacting the community. Instead, Melamed notes, "the City should provide incentives only when those incentives provide a benefit to the community in return." No one in the community believes there should be no development, but any growth, according to Melamed, must be "well-managed, within reason, and within the guidelines of the City's General Plan."

As a Planning Commissioner, Melamed has tirelessly sought to strike a delicate balance where growth generates revenue but only minimally impacts traffic and the environment. In the process, he has represented the Iranian Jewish community by helping his fellow commissioners understand the unique architectural desires of the community.

He also seeks to enhance civic participation and neighborhood sentiment in the City. According to Melamed, "Beverly Hills needs more neighborhood associations that would serve as bridges between neighbors and between the community and the City." His vision is to build upon the beauty and neighborliness that make Beverly Hills what he and his fellow Planning Commissioners call "a vibrant oasis between the craziness of Wilshire Corridor and downtown."

For Melamed, the early months of his campaign for City Council have been thrilling. "Campaigning has allowed me to meet my neighbors and feel the pulse of the City I love," stresses Melamed. But running for office has deeper significance for him. "I have a very rich Iranian heritage and a rich Jewish heritage, but we are Americans, and being an American means participation," Melamed says.

"I also find it so exciting that our Iranian Jewish community, after twenty-eight years, has matured and become so democratically capable that it can offer three candidates who are ready to go through the pain and suffering of an election in order to make a difference. This is a very happy day for our entire community," concludes Melamed.



# "Opening Doors and Doing Good"

www.delshad.com

The same man who immigrated to the United States at age nineteen with $100 in his pocket is now posed to become the first Iranian American Mayor of Beverly Hills. In Beverly Hills, mayors are traditionally chosen by the City Council based on seniority. Mr. Delshad is next in line if re-elected in March.

While in office, Vice Mayor Delshad utilized his technology and engineering background in an agenda that featured what he calls "smart city" initiatives. "Every fifty to one-hundred years, cities require a new infrastructure; I have made it my job to ensure that Beverly Hills is not left in the dust when it comes to using digital communication technology to make Beverly Hills the safest smart city in America." He explains that technology can be effectively used to enhance public utilities, communication, safety and traffic in the City.

During his term, Delshad says he has also sought to be a bridge between city government and his constituents. "I have attended every Beverly Hills forum and homeowner's meeting and spent a lot of time listening to the community," he stresses. "Understanding the community's feelings has helped me better represent their needs."

However, his time in office has had its challenges. Delshad spends countless hours every week preparing for meetings and responding to constituents. As an elected official, Delshad feels he must be accessible to the community, especially the Iranian Jewish community, at all times.

Further, opponents of the controversial Montage Hotel development spent $2.5 million dollars to divide the city and "muddy the waters," according to Delshad. However, Delshad took the lead in ensuring that the Montage project became a "smart initiative," where the City gained 19% of the project's income for life, control over its parking lots, and a favorable fixed-price contract. According to Delshad, communication and honesty were the keys to resolving that disagreement and others throughout his term.

Ensuring that Beverly Hills keep businesses that are good for the City has also been important, Delshad notes. He credits the establishment of good ties with the entertainment and media industries for keeping the renowned William Morris Agency in Beverly Hills and attracting Time Warner to the City.

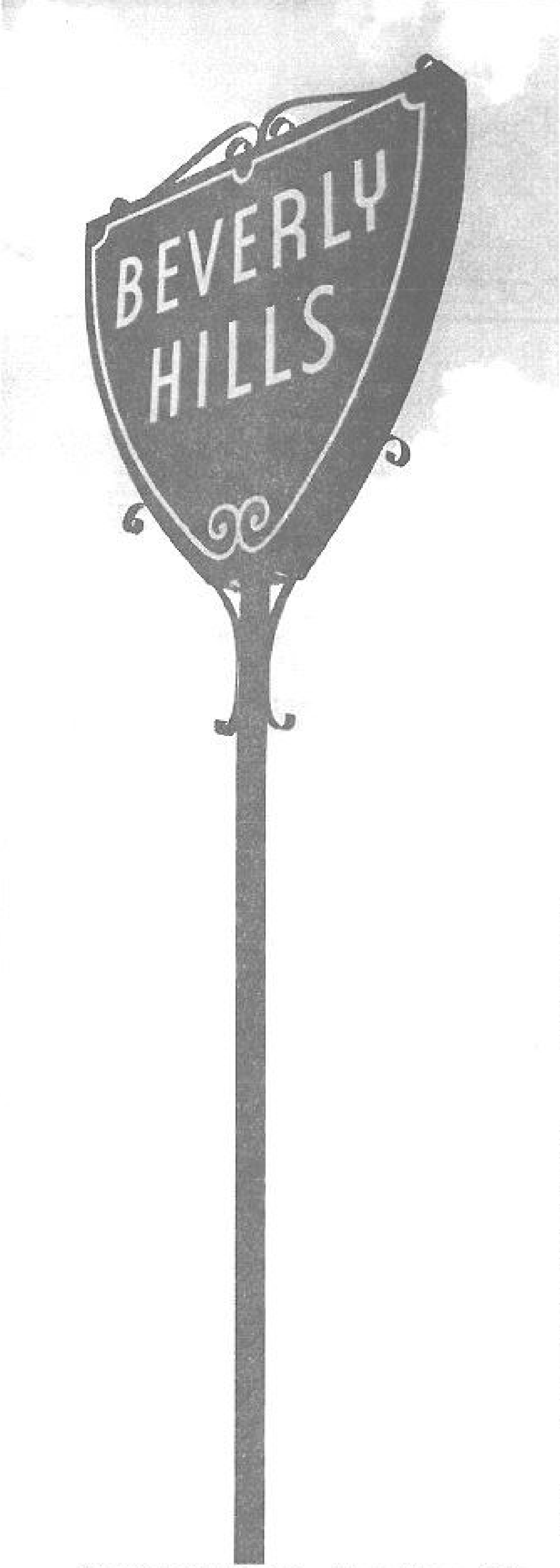
Delshad also emphasizes responsible governance. He opposes the use of eminent domain in general. With Delshad's lead, the City reformed its election laws. All election materials, including those found at the voting precincts, are provided in Farsi as well as English. Farsi speakers will appear at the precincts. To improve Beverly Hills schools, he is proposing that the City Council work more closely with the School Board and focus on improving school infrastructure.

Delshad says he loves Beverly Hills and is eager to continue representing the City. He especially appreciates its rich history of welcoming newcomers and encouraging their success. He also emphasizes how important it is to him that the City continues to provide top-notch public services, noting that Beverly Hills is the only city of its size in the United States to boast a "Class-1" fire and police department.

Finally, Delshad wears many hats–City Councilman, devoted husband and father, and leader of the Iranian Jewish community. In this latter role, he is a trailblazer and role model for others in the Iranian Jewish community, who are interested in politics.

"My plan has always been to open doors and remove obstacles. My election to the City Council has opened the door for others in our community to run for office as well. But what matters are motives. The key is making sure those we elect are there to serve the community. My mission has always been to be a symbol of pride for our community, and at the end of the day, it is important for my community to think I did good," concludes Delshad.

By Sam Yebri, Contributing Writer




# PERSIAN POLITICS: BEVERLY HILLS AND BEYOND

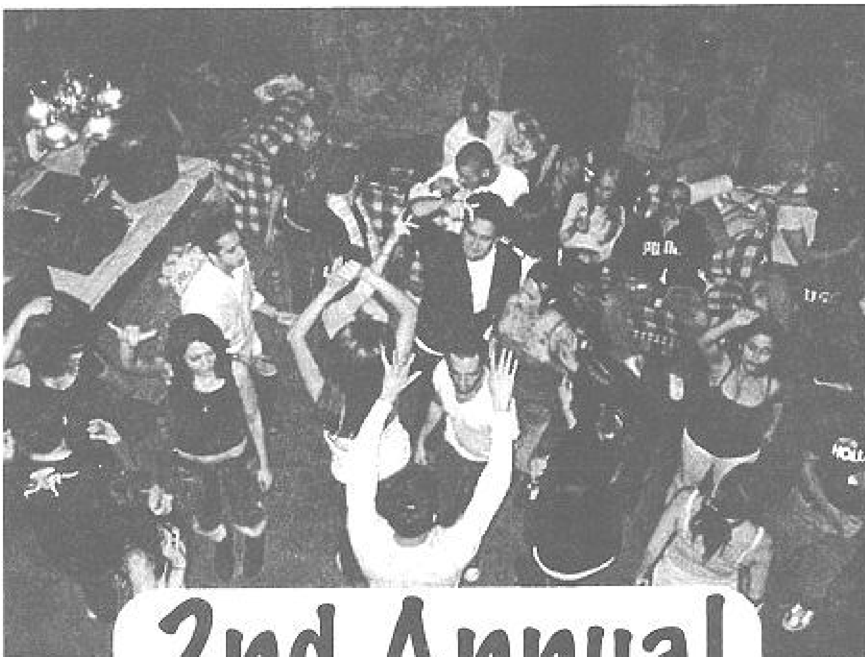
## THE THIRD IN A SERIES ABOUT THE POLITICAL DEVELOPMENT OF THE IRANIAN JEWISH COMMUNITY

Sociologists have found that the priorities and concerns of immigrant communities change over time. Generally, an immigrant community's first-generation focuses on survival through business success while the second-generation focuses on education with an emphasis in professions such as medicine and law. However, studies show that by the third-generation, immigrants seek broader leadership in the arts, activism and politics.

The Iranian Jewish community has clearly followed this trend. The community's business success and professional prowess have enabled a crop of leaders to seek leadership in the broader American community. Never has this trend emerged so clearly than in Beverly Hills. In the upcoming election for City Council, three of the six announced candidates are Iranian American Jews (the other three are Mayor Steve Webb, Nancy Krasne, Lizza Monet Morales). On March 6, 2007, the residents of Beverly Hills may vote for two of the candidates to represent them. The three Iranian Jewish candidates – Jimmy Delshad, Shahram Melamed, and Maggie Soleiman – are each long-time residents of Beverly Hills and passionate leaders of the Iranian Jewish community.

Recent interviews with each candidate reveal their visions for the City of Beverly Hills and the political future of the Iranian Jewish community.

*By Alan Fakheri, Special to Iranian Jewish Chronicle*



# 2nd Annual Big Bear Trip

What do you get when you have 2 Bus Loads of Young Jews? Send them to Big Bear and sprinkle a Toga Party, Bowling and Skiing on top? You have a memorable weekend and new everlasting relationships.

The Eretz Siamak Young Professionals hosted its second annual Big Bear Trip. This time around, we sold out the 90 spots 2 full weeks in advance. The trip highlighted important Jewish observances like Shabbat and Hanukkah. At the same time it provided an environment full of social activities for people to walk away with new friendships.

The sequence of events was fully packed. On Friday morning, we left the Eretz Siamak Cultural Center and drove out to the 15 cabins reserved for us in Big Bear. We went to our main cabin that served as the main social grounds where we always ate and partied together and had a Kosher Deli lunch. We proceeded to going bowling as a group. This was a great Ice Breaker that allowed us too loosen up and get a taste for each others' sense of humors.

Friday night included a few Shabbat and Hanukkah prayers and the proper lighting of candles. We proceeded to have dinner, refreshments and continue to hang out in the main cabin.

Saturday morning, we switched gears and hit the slopes. Some went Skiing and snowboarding, others had a great time sledding. It was a beautiful scene as the first snow of the season started to fall on us in the middle of the day.

Saturday night was the climax of the weekend. We hosted a Toga themed Party where everyone wore Togas and danced to the live DJ that was spinning in the cabin.

The beauty of this event versus the typical parties that target the same audience is the intimacy. The ninety of us had 3 full days to get to know each other. We ate, drank, skiied, bowled, prayed and danced together. When you meet a business/social contact at a bar for 5 or 10 minutes, it is not enough time to become close to them. So many new relationships formed this weekend similar to going away on a Birthright Trip to Israel. We are all looking forward to next year's trip!

*If you would like to know about our future events, we can put you on our list. Email us at eretzsiamakpr@yahoo.com.*

# Talk Back

**We welcome your diverse comments and questions.**
**Please send your feedback on either our printed magazine,**
**or our website to: editor@ijchronicle.com.**
**Please include your name and city.**
**We cannot guarantee that all comments will be published, as space is limited.**
**We want to hear from YOU, so please TALK BACK.**

*-IJC Editorial Staff*

Dear IJC Editors,

I am one of the subscribers of "Chashm Andaaz" magazine, and the English section has undergone great improvement in the topics and quality of subjects over the last few years. There is one area which is a subject of many English radio talk shows and Jewish papers where no attention has been given in the Iranian media: the issue of homosexuality. I hope that in your future issues you will consider discussing this matter. Wishing you success. Sincerely,

*~Concerned Mother*

Dear Concerned Mother,

Thank you for your sincere letter. We will look into the topic, and agree that it is an important subject to investigate and introduce in our magazine. When we do, we will use sensitivity knowing that the subject is highly controversial.

*~IJC Editorial Staff*

In the last issue I enjoyed reading about Shelley Gazin. It is great that someone who is not Persian has taken on such an integrative project. I can imagine it's not been easy for her. Though, I hope more people can feel welcome in our circles and we can bridge some major gaps. Hopefully her story will encourage everyone who reads it.

*~Danielle L., Los Angeles, CA*

The book review on the Palestinian Textbook was disturbing. It is good to be aware of what is out there. The article was unexpected... this is not just another book review. Thank you for shaking it up and helping expose what is going on.

*~L. P., Los Angeles, CA*

**YOUR INVOLVEMENT:** We want to know what you want to read. What would you like us to cover? Do you have an innovative idea or organization that you think we should feature in an article?


**IRANIAN JEWISH CHRONICLE (CHASHM ANDAAZ)**

Is published monthly by: Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074 • Beverly Hills, California 90212 • Telephone: (310) 843-9846 • Facsimile: (310) 843-9266

# Dear Readers,



Lisa Forstein
*Managing Editor*

In editing this issue's articles, I came upon the word 'G-d' a lot. As an editor, it is my decision to choose how to spell G-d. Do I include the "o" or do I use a hyphen? A hyphen it is. Raised a conservative Jew, we always write "G–d," because it is considered vain to write G-d's full name on a piece of paper that will be thrown away, and not taken to a Geniza (Jewish book burial site).

This magazine will be thrown away or, hopefully, recycled, and will not be taken to a Geniza in most cases. And the population for which we are writing posesses a variety of religious views and therefore it is vital to respect the most observant in our religion, by typing G-d.

Here's a thought on the spelling of G-d that I first encountered at the Brandies-Bardin Institute in the Simi Valley during BCI (Brandeis Collegiate Institute). It was a thought-provoking D'var Torah kind of activity where we – a group of Jewish young adults between the ages of 18-26 – were given three stations with three spellings of G-d, and we could all choose the one that applied to us most.

1) G-d
2) G?d
3) G!d

I had grown up as a G!d religious Conservative Jew who was studying to be a Cantor. Then, during that summer in the Simi Valley, amidst philosophical thought-provoking programs, daily text study and debate, and the steaming desert sun over beautiful unending mountains, I suddenly became a G?d person. I questioned everything, including my belief in G?d.

I went through a short phase during which I learned about and understood Atheism, though I'm not sure I ever was an Atheist. Many of my peers came out of the program with stronger senses of their Jewish faith, connection to Torah and belief in G-d. I, however, left with a long list of questions about my religion, spirituality and life.

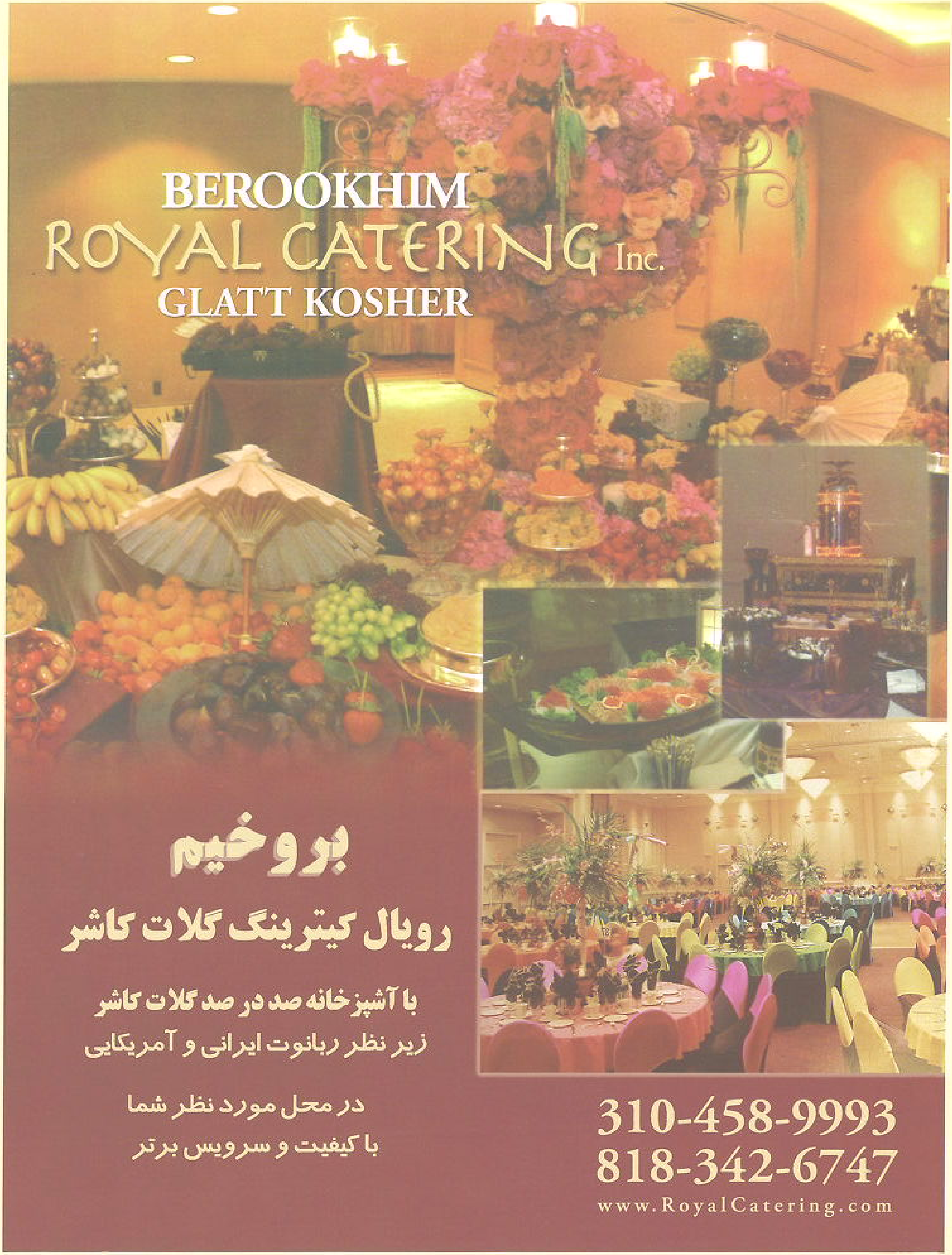
I did not know who got the more substantial life lesson that summer, but I do know that mine, though challenging and long, has taught me more about myself, my religion and the spiritual side of the universe than I could have ever bargained. And I am just on the beginning of the curvy, strange, beautiful path – one that I believe enriches my Judiasm.

Whatever your take on the spelling of G-d, I feel it is worth looking into, struggling with, and perhaps not coming to a conclusion right away.. I promise, the journey will be frustrating, fun, rich, and in reality, whatever you make of it.

Your faithful editor,
Lisa Forstein

# Contents




BEROOKHIM
ROYAL CATERING Inc.
GLATT KOSHER
بروخیم
رویال کیترینگ گلات کاشر
با آشپزخانه صد در صد گلات کاشر
زیر نظر ربانوت ایرانی و آمریکایی
در محل مورد نظر شما
با کیفیت و سرویس برتر
310-458-9993
818-342-6747
www.RoyalCatering.com

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

چشم انداز ®

CHASHM ANDAAZ ®

No. 130 January/February 2007

شماره ۱۳۰ بهمن / اسفند ۱۳۸۵ شواط / ادار ۵۷۶۷

# IRANIAN JEWISH CHRONICLE



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 - Beverly Hills, Ca 90212-9879

PRSRT STD
US POSTAGE
PAID
SANTA CLARITA CA
PERMIT # 5013